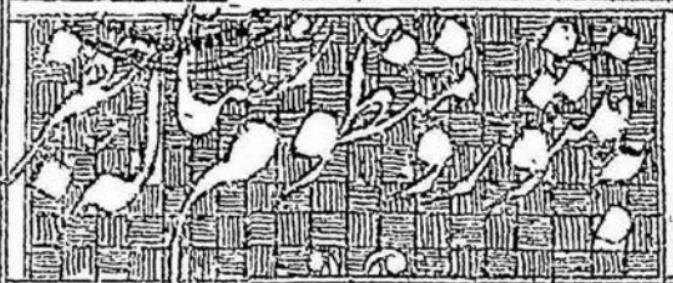


حَسَنَكَ وَمَرْكَ صَفَّتَ لَكَ وَسَمَّهُ بِعَوْنَانَ لَكَ لَنْ وَرَعَ مِنْ أَنْ

اَيْنَ دُونَا يَابُ كُوْهْ بَنِي اَنْيَافِي اَفْسَدَ اَمِي هُرُو وَشِكْ بَانْدَ قَطْرَانَ شَاهِ



لَصَفَّتَ لَطِيفَتَ فَرِيدَرِ دُزْ كَارَابُوكْ كَشْمَ دَهْرَارِ اَعْمَانِي جَافَرَانَ اَنْ

مَطَاعِي مَسْكُوكَ كَشْتَرَهُ كَارَهُ كَهْرَبَرَهُ طَرَانَ اَنْ طَسَاعَ عَلَى

اول علم باطن خلق اخروف است پر انکه خروف سیده را خلق اخروف گویند عجید و آنست که
بینات آن نیز بفرانی باشد شل حاد و دل در او زیاد و زامد و آرد و گاه و گاه و این نیز هشت جزف
هر جا که در بیوت جفرزین سعادت نمایند شل حاد که عدو او هشت آن را بالحاق صفر شتا و شوند و دلو و
ثما فی بادو و پر حاصل و حجا و شد و تغییر آن نیز که سعیده باشد پس مطلب استخراج بسیار کند که
نمطابک باشد نظر سعادت دارد اگر بیت طالع ح آلا باشد خود و هشتم صفحه اول سطر اول و
خانه اول پس استخراج از خانه اول که بیت طالع حروف است بعد از اضافی هم بیوت تانند بعد
از آن نیز از آن گذشتند باسته هشت مطر قصبه و چهل آیدگار با بنتها کشیده آن خرف و رساند و بقول بعضی
از این علم پر اند که حروف خلق حروف هستند این طبقه شل ح که بعد خود را ناطق باشد شل ح که بعد آن نیز است
و که بعد آن نیز است بعضی برآید که آن خود را ناطق باشد این نیز القیاس را قول دوی صحیح است شفاف
است و این علم و هم علم هم کنایت کند و همین طبقه هشت که کائن است غیب نویزید و سرست
قد سی از اسرار غنیمه سیده اول و هشت کامل ح فرمودست پر انکه نقره محل سکون تد و بودست بعد خود طور و هم کلام
حروف نظر حروف است این اشارت باطلان است تکمیل طلاق است و همین من غلام این نظر طله
است اول اشارت است ای طلاق پنجه و همان شیوه نمایه هم قدرت نه المجرد یعنی حدایه بخلیعه از کلام

و بنیه لون و لش و بنیه سین همین کی ان و بنیه صاد و و بنیه قاف اف و بنیه را او ز
شین همی اف و از است اول نخ اوز زال ال اوز صاد او و از بنیه مل اوز ز بنیه شیز همی
ان بسته و ویک عللم حنی کر طبع آتشی دار و در مرتبه اعداد افرادیه را باشدان حروف بعدن
زیر است اذ تلاش شمس دار و حروفی که طبع بادی دار و در مرتبه اول باشدان مرتبه بھی هنر از
اک حروف اول آبی و خاکی کندان متنزه طبع شود مثل نقره و جست غیرین و حنی کر طبع آبی دار و
متنزه بیک باشد و حروف بادی در آن و بهر حروف هنر از حروف فلسفیات آیدار بود و
ابن تجیم حروف محل راسعدن طلاگو کویند و حروف ثور راسعدن نقره گویند و حروف جوزه را و جسمین
است از جست هس متنزه شد از پچه هم آیند آنها پتیل راسند و حروف سلطان راسعدن پلکی کویند حروف
اسد را هنر از حروف محل گفته از ولود اپنی که دهدن طلا است حروف سنبده راسعدن سیهاب گویند
و حروف سیران راسعدن آهن گویند و حروف عقرب راسعدن زرنخ و سما الفارگو گویند و حروف قوس را
رسعدن چیا هم است که فرزنا رساند و حروف جدی را و کو و چوت راست ادامه یافته اند بسته سیدوم عللم
حروف چوانیه از حروف طبایع خوشید و چهارم است یعنی حرف هر ترید و دیگر که با درست طرفه نزدیک
که ناک هست مدابنید که قوت طبع چیوانی از باد و خاک است پس حروف ب و می ای صفحه ع
لخ محظی هنر از حروف چیوانی است و لبند ایل غرام چون چیوان مفند و شود هنر از حروف را بسیار
و

ب	ج	د	ه	ا
ط	و	ز	ك	ي
م	ن	س	ع	ف
ش	ص	ق	ر	ذ
ض	ظ	ث	خ	غ
ل	ل	ك	ن	ن

<p>بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ</p>
<p>بِدَانِ ارْشِدَكَ اللَّهُمَّ كَمْ حَالَ مَلَائِكَةَ إِذْ عَلَمْتُمْ شَرِيفَهُنَّا كَمْ كَبِيتَ ثَيَّنَ وَتَيَّرَتْ تَزَادَ مُتَزَلَّثَهُنَّا فَوَعَتْ أَزِيرَاتِيَّهُنَّا خَوْدَنَا غَيْرَهُنَّا بَطْرَقَهُنَّا جَفَرَهُنَّا جَارَصَعْفَرَهُنَّا تَمَزَّنَهُنَّا رَتَّوْجَهُنَّا كَتَابَتْ صَغِيفَهُنَّا هَفَنَهُنَّا لَوْرَشَهُنَّا جَمَاحَهُنَّا كَهُنَّا هَرَكَسَ بُودَهُ يَا شَهَسَهُنَّا شَهَلَ جَهَدَهُنَّا مُجَدَهُنَّا خَسِينَهُنَّا كَلَامَهُنَّا اِشَانَهُنَّا خَوْلَكَ زَرَاكَهُ دَرَصَعْفَرَهُنَّا زَرَصَعْفَرَهُنَّا اِزَنَهُنَّا صَغِيفَهُنَّا حَرَقَتْ مَكَرَسَيَّهُنَّا سَيَّسَهُنَّا اِسْكَنَهُنَّا كَهُنَّا هَرَفَنَهُنَّا</p>
<p>بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ</p>
<p>بِدَانِ ارْشِدَكَ اللَّهُمَّ كَمْ حَالَ مَلَائِكَةَ إِذْ عَلَمْتُمْ شَرِيفَهُنَّا كَمْ كَبِيتَ ثَيَّنَ وَتَيَّرَتْ تَزَادَ مُتَزَلَّثَهُنَّا فَوَعَتْ أَزِيرَاتِيَّهُنَّا خَوْدَنَا غَيْرَهُنَّا بَطْرَقَهُنَّا جَفَرَهُنَّا جَارَصَعْفَرَهُنَّا تَمَزَّنَهُنَّا رَتَّوْجَهُنَّا كَتَابَتْ صَغِيفَهُنَّا هَفَنَهُنَّا لَوْرَشَهُنَّا جَمَاحَهُنَّا كَهُنَّا هَرَكَسَ بُودَهُ يَا شَهَسَهُنَّا شَهَلَ جَهَدَهُنَّا مُجَدَهُنَّا خَسِينَهُنَّا كَلَامَهُنَّا اِشَانَهُنَّا خَوْلَكَ زَرَاكَهُ دَرَصَعْفَرَهُنَّا زَرَصَعْفَرَهُنَّا اِزَنَهُنَّا صَغِيفَهُنَّا حَرَقَتْ مَكَرَسَيَّهُنَّا سَيَّسَهُنَّا اِسْكَنَهُنَّا كَهُنَّا هَرَفَنَهُنَّا</p>
<p>بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ</p>

و می خواهد این را بعده باز نماید و می خواهد این را بعده باز نماید
برگشته که درین دفعه هم می خواهد این را بعده باز نماید و می خواهد این را بعده باز نماید
برگشته که درین دفعه هم می خواهد این را بعده باز نماید و می خواهد این را بعده باز نماید

و می توجه باشد و بجز علاوه علی این مسئول نیز همین قیاس که توده شدمی باشد اور
و در بیان استدلال این که نزلو خواهد شد همین اسلوب مرتعی با میعت
معنی در هر بیان از بیان عمل فاتحه و سلطه و خاتمه و میتّجه اولی و میتّجه ثانیه
شما شرط و جمیع علاوه علی اینکل جی باشد اور روچون غرض خلاصه این تفجیح است
مشروع در این تجذیبی خاصید که طبیعت میکشد و لیقین است که علم رنها از رو
المفهوم بر تامل صحابه قوت شخصی و محجب خواهد بود و لاش بین را مفهومی با
امکون در حمل روزانه می خواهد و هر آنرا احتماً شناسد

امکنی را که می‌تواند در اینجا از اینجا خود را بگیرد

البُوْنَهْدَرْ دَهَارْ بَجْوَهْ دَكْشَتْ وَسِيدَهْ جَمْوَهْيَ وَسِيدَهْ كَبِيرَيْ عَدَدَهْ كَلْبَتْ
بَعْدَهْ زَيْدَهْ تَكْلِيْهْ كَعْدَهْ وَسِيرَ بَعْدَهْ تَكْلِيْهْ ٤٣٣
بَعْدَهْ زَيْدَهْ تَكْلِيْهْ كَعْدَهْ وَسِيرَ بَعْدَهْ تَكْلِيْهْ ٤٣٤
وَسِيدَهْ لَيْهْيَهْ دَهَارْ بَجْوَهْ دَكْشَتْ وَسِيدَهْ كَبِيرَيْ عَدَدَهْ كَلْبَتْ
بَعْدَهْ زَيْدَهْ تَكْلِيْهْ كَعْدَهْ وَسِيرَ بَعْدَهْ تَكْلِيْهْ ٤٣٥

دستگاه پیوسر از حفول شعله های عبور و تردد های انت

چند روز پیش از آغاز کنیت، آن خوب او ادمی مرح امیری م والی و احراف
درگاه که پیشتر، و سید طلحه علی و سید طلحه علی صفتیش لقب بعد فرید بود بیانات
آن احراف هدایت آن را داد ای آن خداوند کشش و سید طلحه علی و سید طلحه علی
نهیشش پس ام بعد از زبر و بیانات می مرح امیری مرح امیری م والی
آن احراف عدوی پیشی و سید طلحه علی و سید طلحه علی صفتیش
بگذارند

لی دوی تند فردا عادی که نمی خواهد
ن هارمه همچو دیگر داشت

۱۰۳
عده بیکسر و سلطانی مجموعی دست چهارمیری صنعتی احمد و دووه شت عدوه بر
و سلطانی مجموعی دست چهارمیری صنعتی واحده درین عمل مستور بخند و جه
قرار داده او آنکه مرطابات هر سه پیش باشند از اعداد ابطنون سفیرخانه آمی اسما
الله بیکسراند یا باز رو آگر خاصی عده ریا و باشند و فهم حاجه نداشتند از
چون احکم خوش خاید مرطابات هر سه پیش باشند باید نمود و لایعیت شرط
جاه و فضیلت است و دیگر آنکه اعداد باشند از احروف داخل سیرون فوئی که
آنرا پیغام لطفی است چنانی در حروف بطره آن حروفهاست بوط لطفی ابقاع
اجیعی یا بقایه یا تنشی یا بقای عدد و سطیحی یا بقای عدد و لقیعی سیرون نویسند که این
حروف مستحضر گفته اند مجموع این حروفهاست از جزو و سلطانیه بقایه حلال
و بازار این حروفهاست از حروف مرطاب از حروف مرطاب از حروف میست و نزد کن
حروف صفتی و خانه متعلق شود از مرطاب از حروفهاست تحصل حرفی چند جمل
شود از این حرف تکیه یا حار آنکه مقرر دارند و بقرار استان اسما خوش نویز
و بدر اول حروفهاست اجیدی و تنشی سلطانی و لقیعی در استانی این کتاب
نوشته خواهد شد و دیگر اینکه اگر خواهند از اسم تبار ابطنون سیرون نویزند
عمل بر آن کنند و این قاعده را نیز ابطريق اخویت این نقیمه نیز خواهد تبار این
باشد اتحام حمل با اسم محمود از قریچی میشین محل کوش محل سلطانی
عاجل و سیوطاکمیری محل صفتی میشین محل بسطی حروفهاست این است

مکالمہ

مکتبہ مذکور

۲۷۱

ب	م	م	د	د	د	ر	ح	و	ف	م	ا	خ	و	ج	و	ا	
ا	ب	و	م	ج	م	و	ه	م	و	ه	م	ا	ر	م	ج	م	و
و	ا	د	ب	م	و	ه	م	م	ح	ر	م	ا	د	و	و	ه	م
د	د	د	د	د	د	د	د	د	ب	ا	م	م	و	ا	ر	ج	م
م	م	م	م	م	م	م	م	م	ب	ا	م	م	و	ا	ر	و	و
ا	م	ب	م	م	م	م	م	م	د	ب	ا	ر	و	و	ج	ا	ز
د	ا	ل	م	د	ب	س	ه	د	م	د	م	د	و	د	ج	و	د
م	ر	و	ا	ب	ا	ب	ا	د	م	و	د	م	و	د	ج	و	د
و	م	ح	ر	م	و	ه	م	و	ب	ا	م	و	ب	ا	ر	ج	م
و	و	د	م	م	د	ب	س	ه	د	م	د	ب	س	ه	د	م	د
و	د	ا	م	د	ب	س	ه	د	م	د	ب	س	ه	د	م	د	ب
د	د	و	ن	م	س	ه	م	و	ب	ا	م	و	ب	ا	ر	ج	م
د	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر
ب	م	خ	د	د	ر	خ	د	د	م	م	ا	م	ر	ر	ر	ر	ر

چنانچه از سطر اول تکمیر کر سطرویم این شکل باشند گفتیست و اتفاقاً
نمود و چنانچه نموده شد هارین حروف اسماء انتوا قسم پایه قرار دارد پسچه کس
نموده بشه و چون بر مبر و احمدی بر مدد و دو و هر کس انتوا شده از نصیور یا میست
از جمل شاهمه علیه استخراج از روی حروف مدخل برین و مستور گفتیست این چند
مدخل آنهاش حرفش مدخل و مینه گوش حرفش مدخل و مینه گوش حرفش
مدخل صفتیش حرفش لقب مدار حرفش مدخل و مینه گوش حرفش مدخل و مینه گوش حرفش

و نظره مزدوف است تحدیله که بجهت معرفه خاص است و فهم آن از این طبقه است
ل که خیلی می سیده قدر بسیار غمن می دادند اینکه کیم بر قاعده سایر درخت ها
نظام بازدار و درست اول کم کشیده این شکل باشد این خروف همانند از زیر استان پرین میگش
ایین **نفع المطلب** **بشقه** **قریب** **نمیگذشت**

برنخ از اطیافی حی و بپان می ایم ای قی ای قی ای قی ای قی ای قی ای
ام ای ان بی رفع م ایل طی ای
لک ای
س ای
لک ای
ش ای
می خیل ای
می خیل ای
ب ای ط ای
ر ب ای
ل ر ب ای
ب ای
ط ای
ن ط ای
ل ن ای
ب ای
کی ب ای
ن ای
قی م ای
کی ای
ن ای
م ای ای

و مخدود است موافر نسبتی باشد این موافر نسبتی کیست ابو محمد نعم الطیب موافر نسبتی
موافر نسبتی کم مجموع اصول و اسماه افوسه که از خروف همان شکل است خواهد
بینات است بخته ای ای که مذکور شد شیوه از آلف اند اول ب تباری و داریم فیان و داعی می خواهد
که در جهود و دو و هابح حمید خیر طیم مجید بدی محسن بکرم و حمیم و کیفیت قراوت هم از دین
و عامل جدا چشمی خوف را جایز است که اسماه انتزاق فقهی یا اسماه افوسه جدید از بعد و زین بین از دنگ خود

یا از کم بیش از دو بعد و بجزیع بیکار این لیکن شرط خاصی نداشت که این معنی که
 از بعد و بجزیع الاصول مدخل شد و بعده تا آن که شرحت بعد از این مطلع شود
 بخواهد آن می‌توانست بر مدخل کو اکد بسیاره سیاره استاده مدخل کو کم بسیاره
 سیاره استاده مدخل شد و کشیده و سیاره بعده عرضتی مدخل کشیده و سیاره
 می‌شوند که شرکت می‌نمایند و بجزیع شناس مدخل کشیده و سیاره بعده نشانه
 می‌شوند که شرکت و سیاره بعده قدر مدخل کشیده و سیاره بعده عطراد
 مدخل کشیده و سیاره بعده شرکت می‌نمایند که شرکت می‌نمایند که عامل کشیده و سیاره
 بخواهد فیض خالده است که بخواهد و بجزیع الاصول این مدخل اینند که عامل کشیده و
 و عنده و بخواهد الاصول همان عدو شناخته است مدخل کشیده و مجموعه
 در ضمن سیاره بعده مدخل و سیاره شرکت می‌نمایند قرأت آسین قریب و
 لیکن سه نوعه می‌شوند پرده نوعه مختارند که در عوت کنند یا بن طلاق یا بطريق قرأت
 بخواهند و بخواهند که از سیاره بخواهند که از سیاره بخواهند که از سیاره
 قوع اول که از مدخل گفته اند محال از هر چند مدخل کشیده آسین که بسته مدخل کشیده
 بخواهند و بخواهند که از سیاره بخواهند که از سیاره بخواهند که از سیاره
 بطريق و در عوت خواه بطريق قرأت قوع و وحی که از مجمل گفته اند محال اضری
 مدخل کشیده که استاده در محال سایه بخواهند که اکد کرد و بخواهند عیشود مدست
 که مقدضی باشد رسماً بد خوانده بطريق قرأت بطريق دعوت قوع بیشتر

لهم وسق عالمي بغير حساب
فلا يحيط به بغيض
لهم اغسل عذابي بغير حساب
فلا يحيط به بغيض

نمایور شد آمی که با پنجه تیار کرد و که هضم من این مقصدا شد فرضا بجهت بران
و سلاستی خواستم اسلما هم با پنجه خود را بجهت غذا هم المغنى و بجهت شرقا و
اسح الشافعی و قس علی نهاد اساسا بر اینو اتفاق اعم خانم خانم در زار فاتحه و اسطو خانه
فیضیج اهل و شانیه شاهنش و مجموع الاصول بدائله فاعله خبار است هست که چون نهاد
عد دادل با عدد دویم از اصول شکسته که مراد از کنیت و لقی و اسم و اسطو خبار
فراتر ام اور دن عده اول هست با عدد دویم از اصول شکسته و نهانه خبار است جمع
که دن عدد دویم با عدد دویم از هول شکسته فیضیج اولی خبار است از فراتر ام اور دن
و اسطو فیضیج شانیه خبار است از جمع نهادن فاعله بخانم و فیضیج شاهنش خبار است
از فراتر ام اور دن و اسطو بخانم و مجموع الاصول خبار است از اینچه چون گفت
عدد کنیت و لقی و این که این را اصول شکسته گفتند اند چنانچه در دیگری این عمل
آنچه مطلع شد و قاعده است که چون این مجموع علی درده باشد صنایع
درکش گذشت عدد هر کیا زینه ای را در دنیل لو اکثرب پسر باید کرد و عدد حال
الضریب زینه ایک نامی هست و هر زینه شایسته سرمی است من چیز اصل
ما من چیز لا جمال عدد دنیله را باید نیل کو اکبت نام است که هر نامی ای انان شامل
و نه نام دیگریست چنانچه در حمل الضرب عدد دادمین در عدد کو اکبت قصیل شتر
لیکن این اسامی خبر اسامی عشره هست که بیان نموده شد این ستاره های کمی که هر چیز
از آن شامل و ده نام دیگریست اول عطانا نام دارد از عدد و فاتحه یا کو اکبت

فیضی کے تھکرے و عدوں
پر ایک فرمایت تھیں اسی دلیل سے
وہیں پورے سکھیں کیا کامیابی کیزیں
تھیں کیان کیاں کامیابی کیزیں
میں میں تھیں کیاں کامیابی کیزیں
عجیبی کیاں کامیابی کیزیں
جیوں میں تھیں کیاں کامیابی کیزیں
وہیں پورے سکھیں کیا کامیابی کیزیں
پر ایک فرمایت تھیں اسی دلیل سے
فیضی کے تھکرے و عدوں

لری و پریلری از مکانیکی های این دست را
نیز می بینیم که در اینجا مذکور شده است
که این دسته از مکانیکی های این دست را
نیز می بینیم که در اینجا مذکور شده است
که این دسته از مکانیکی های این دست را

وَرَبِّي وَهُدَيْتُكَ هُنَّ
مُؤْمِنٌ بِكَ وَلَا يَرْجُو
أَنْ يُغَيَّبَ مِنْ قَبْلِ
مُؤْمِنٍ بِكَ وَلَا يَرْجُو
أَنْ يُغَيَّبَ مِنْ قَبْلِ
مُؤْمِنٌ بِكَ وَلَا يَرْجُو
أَنْ يُغَيَّبَ مِنْ قَبْلِ
مُؤْمِنٌ بِكَ وَلَا يَرْجُو
أَنْ يُغَيَّبَ مِنْ قَبْلِ

مَدِير الْجَنِّ اَلْكَبُرِ
وَدُوكِنِ اَهْيَ وَدُوكِنِ
تَوْكِنِ اَيْنِ دُوكِنِ
تَوْكِنِ اَيْنِ دُوكِنِ

فَاعْدُهُ
الشَّرِيكَ
نَبِيًّا
وَلَكُمْ
ذِي قُوَّةٍ
وَلَكُمْ
ذِي قُوَّةٍ

لر و از پیش از آن میگذرد که این اتفاق را در اینجا میتوان داشت اما اگر از بسط
کنند میتوانند این اتفاق را در اینجا میتوانند داشت اما اگر از بسط

هم و جزء هم و صفحه ۹ و حضر سه اذخانه استاند و دویم تر فوج از زوایی خاید از داال و از حکم
دو از لام از دویمین حصاوین و میان حص شد از سرتخانه استخراج گشت درین سورت استخراج
بپیار شکلست مرتفع ازین تیح مذکور نیست بلکه جهارین اسرار تخفی دارد بمناسبت خود حرف خالق
مغلوب اگر الف والف بود طالب غالب بود و اگر الف و او بود داول غالب آید و اگر الف و ز بود
الف غالب بود و اگر الف فوج باشند غالب آید و اگر الف فوج باشند غالب آیده اگر الف در باب
 غالب آید و اگر الف و طابود طالب غالب آید و اگر بیاطابود طالب آید ضر و تست برای ترمیم
حروب طالب بطلوب غالب مغلوب رانه و نه ترتیب خاید تابا اسانی و مطلع شوند و غالب پیشنهاد
و حروف غالب و مغلوب هر دو کس را بمانند و قادره چنانست که هر حرف به حرف شمار و از
عدد طرح کند انجه باقی ماند ازان حکم غالب مغلوب خاید فوج و گیرانست لدم و شجاعی را زیست
و مغلوب باشند شمار و از هر سه طرح کرده انجه باقی ماند در حد دل حکم شد

غالب غالب غالب غالب غالب غالب غالب

۹	۹	۶	۴	۴	۷	۲	۲	۹	۹	۹	۲	۱	۱	۱	۱
۸	۸	۵	۳	۳	۶	۲	۲	۸	۸	۸	۲	۱	۱	۱	۱
۷	۷	۴	۲	۲	۵	۱	۱	۷	۷	۷	۱	۰	۰	۰	۰
۶	۶	۳	۱	۱	۴	۰	۰	۶	۶	۶	۰	۱	۱	۱	۱
۵	۵	۲	۰	۰	۳	۱	۱	۵	۵	۵	۱	۰	۰	۰	۰
۴	۴	۱	۰	۰	۲	۰	۰	۴	۴	۴	۰	۱	۱	۱	۱
۳	۳	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۳	۳	۳	۰	۰	۰	۰	۰
۲	۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۲	۲	۲	۰	۰	۰	۰	۰
۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰

غالب غالب غالب غالب غالب

۹	۹	۳	۹	۹	۲	۲	۱	۹	۹	۹	۹	۱	۹	۹	۹
۸	۸	۲	۳	۳	۱	۱	۰	۸	۸	۸	۸	۰	۸	۸	۸
۷	۷	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۷	۷	۷	۷	۰	۷	۷	۷
۶	۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۶	۶	۶	۶	۰	۶	۶	۶
۵	۵	۳	۵	۵	۰	۰	۰	۵	۵	۵	۵	۰	۵	۵	۵
۴	۴	۲	۳	۳	۰	۰	۰	۴	۴	۴	۴	۰	۴	۴	۴
۳	۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۳	۳	۳	۳	۰	۳	۳	۳
۲	۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲
۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱

غالب غالب غالب غالب غالب

قائد دیوان است که دو و یاد و حرف یک چیز آن طالب غالب بود و هر طرح دو و فرآگی باشد طالب غالب آید

لازم

بهر تو پرداختم این نامه را
تاز عقل بر تو علیان ساختم
کرد با خیل ملک یهم نفس
حولے خوار بکشید قلب
جر عده اوت از حشمه کو قزوین
مارت ازین گنج شود آشکار
در نفسی مار درسته بشن
هم نفس آئی بمقام خنور
جای بسازی اینکلاخ چون ملک
کرد از اعمال قبیحه وین
خویش ازین واسطه قدر مکن
مر و صفت باش که یا بی مراد
شکل مرادت یهمه بر جمال است
از تو نیاید هنر و لبرے
سایه شود کم تو کند خور خنور
سر زندان رخاطر و درناویں
جمل زندخیمه ز خاطر بر ون

سیکفت آن که وعده اگر خواهد را
نمایم نه ناییست که پرداختم
خط اگر ضاف کنی از پیچه
پا که اگر پیشیسته و دشی
طوبه این علم را بر ده
ورهوا و هوس آنی ای بخار
از نظرت دور شود فقد گنج
سمی دران کن که تو بخیل جو
سلیم از علم تنه بر خلاک
لن بشیا طین بساط زمین
پندر من گوش کن و بد مکن
در دره دران بطریق سداو
کراف فیتیست دران است
تاز موسها نگفته ول برے
جمل شود کم چو و به علم نور
دو دهوا و هوس از نار جمل
علم خوار استه ساز و درون

بلکه شود خانل و وزر و بال	در نه لیقین است که نای بده طال
گر گند هست بشیع آن روا	در عمل مصلح با خدا
عامل پسر پیچ نیا پدر عاد	در عمل پر نبود جسنه فاد
پیچ نه بیند از از کاخ تیر	بنچو کم بهر خود و پر غیر
جسنه نیاینده ب محال	زانکه شیاطین بلکه ازیال
خیل ملک پا خود ازو و غور	هر که شیاطین پوش و حضور
زو دکر نیها می یگیر در اجل	کنست آنکه ملاس ب عمل
نیست محل جدل اجای و دق	کفته و برگفته حق و سبق
زانکه ازین پیش پوونا پسند	بس بود این بیحث تعالم حنید
گرچ سخت پن کس قن اکسل است	هر که بود اصل همیش فیض است
هر که غیر و بود آفراد عدو	انچه عیا نی بسته و گرد

لشوق ارہاب گھاٹ

ای کشمیری سینگ راستان	بشنوازین بس نسق راستان
نندہ ولائی کے نسق پہنچاند	پہنچنا سالی حق بستا
بودغرض شان ہم تحقیق حال	و صفت معرفت وو اسجال
خلوت و اذکار زورو امصار	ضما بخط وقت دعا صبح شام
اری و بیداری ثہمای تمار	ترکہ ہو او ہوس و حمد کار

پیش از قتل خود و رسیده ملاحت
خردم از عیند پیشکش گمان
صباحیه حالت پیشین بروند
اول کمالات پیشنهاد نیشد
لیکن همچه از راه تبریخت گشت
داند و بر قاعده واقعه بود
و آنهم جانی که با عیش نیست
کی کند این عمل بار بار فصل
و مر زند از شیوه ای ای جان
ورصد و هم شمر در از گهان
گرچه تبلیغ و صور او مند
عوود و حطب را اشنا سند هم
راه خدا دنیوی از خصوصی
چونکه وقوف نبود و مستقبل
عوذر نمیرم نکفت اختمان

چهل زناییت لاجت و لذت افت
چون به بصدقند و یقین درگمان
کمال کمالات چشین بوده اند
از غلطند اهل ولی یعنایند
اهل کمالات نه این مردمند
هر که درین راهگه عمارف بود
کاین همه خالیست که لهیش قیست
چون پویا گاهه آدما فضل
مردمقلد که تقلیده قال
عارف آنگاه کی این راجوان
عالیم و جاہل متفاوت هست
هر که یگاهه صفت از پیش و کم
عوادچه همیه ششم و در خواص
کر شهد خود بجهیز مرز جبل
لیک عزیزان که شناسن جمال

<p>پیش بگیرند صفات بدی باید زین بدی شنید وست تاکر باو پیچ ناید گرفت</p>	<p>نمی که با عمال دوچی دروی هر که بداین جمیخ خواه از نشست حال است ایشان را سایر از نشست</p>
<p>حقیقت شده حال</p>	
<p>موش خاطر بودش فی کر حق این بودش عامل و قاتل دویں دوست بلاشباه بفریز فکار وست معنه و قفسی بر کلام آله باشه آنها قاتل زبان و زمان حق بهمه کارکش کفالت کند حق یافو شش تسلیمان شود پر پری گرس نکشانید لب کلش نمود و زبر باور شناس ز انچه ازین علم بوقت گفتن تاکر رخصان بکشند اتفاق دوست کند آن خدمان را حمل وزیریست اضافه کار خود</p>	<p>یافته و دست کرد نیز سبق درست عیش بود این سیم فقی چون بودش دل هم در دار و دست هست بداین قول معین و گواه هر که براین شیخ نبود و حیان هر که سجی تکار خواست کند هر که باین روشنگری شود احصول افت کاریل طلب زین عمل آن شیوه کند تهیار بل طلب عرفت حق گفند وزیر مدارا و پی این کار گام همچو شش آشت کار از وی اعلی یاند که از هر شود و بار خود</p>

لهم إنا نسألك ملائكة السموات السبع وآله وآلته وملائكته وآله وآلاته
ألا ينفعنا في العذاب شيئاً

پیش از موتو است بد	سچ وجود خس طلسم است بد
بهر خود از خود بکشانی ظلم	چوف پرایقی که تیند ها را سم
کب کنی معرفت و نصر را	بزرد عرفان نهادی زاده را
با همه سوی همچ چا حکم کن	فضل پندیده دارین علم کن
تا ببرے راه پایین معرفت	ماز نووم تقویں وصفت
گر پیست فشوی رو برآه	بر قویم باد اسامی الله
ذکر و صایا مبراز با خوشیش	پند پیرایی راستا خوشیش
ذکر نشم ببر قو شرجی و گر	تابنایم که بتو مطریست و گر
تا ببری راه با سرا سم	ببر قوانسچ شایم طلسم

حروف و حمایت و زیر باره ایشانی سفیت و خانگی شست هموانی کافته شد و در
بینا قی ایشانی ۲۳ هموانی که و خانگی سه دو مانی ۱ و در زیر سمع اینها قی ایشانی
در هموانی ۱۰ و خانگی ۱۱ او مانی ۱۰ و عدوی زیر باره بیم له چنانکه مقاعدہ تحریک
روحانیات نذکور شد زیر کدام روحانیات استخراج ممایند و خوبیت سازمان
تلکند و بقی مکر و سلطان شد و بران علی خانید فتح و و حکم سام الیع
الیع من الی عیم بینا تیه بلانکاره ۲۱ بیه پا و جمله ۲۴ و حروف فتح
نقاطه ۲۳ مراتب الاعداد و هم جمیع الاعداد ۹۲۴ اصم فتح اتفاقی من شرف النور
۹۲۵ هم ملک نخایل شتمائیل ۱۷۶ اصم خان و احوال ملکون ۹۲۶
اهم حزربوی ۹۲۶ و قسم پنائند و عمل و هند و عربیت بمقاعدہ مفتر

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳

این اوجیست ظهر و خشم که و قفسن نه صد و بیست هفت سی سی بار حروف سما و آدمی
که اعداء اجرم ارجیم است در بیوت مرتع سطور است این بحال شو و نویج است
کارزین نمود جات استخراج اسما و روحانیات می باشد و نویجی که خلی یا نهاد
گفته شد را اشتبه باشد زیرا که هر کلی مقاعدہ دارد و هم برای مقاعدہ نیست ز

بلکه علی بتواند بجهت این اتفاق اول از نون و نون و نون و نون و نون و نون
و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون

ب	ب	ب
ب	ب	ب
ب	ب	ب
ب	ب	ب
ب	ب	ب

۲۹

و زیده دلگزار و پایا و کرده بار
لیاقت که این فاتحه بی نفعست و
مفعع بحریت که از هر کنار
هست درین لجه جواہر هی
عجین شش تین بالف گشت است
عجین شش تیش الف هشت کی
بسکوه احمد بقر بیان
اچه ز عجین دویم او بلیت
بسم اللہ الرحمن الرحیم
هست درین جمع حروفات فور
درین باجلوه شایان شده
نکس سخ او شده ای چال
یانه که آن نقطه درین آیه گمل
یانه که آن فور پیش ای شده
یانه که آن فور نقطه فور سعله
مرکز نقطه است ذه و نه دلگ
یانه که نه واگره در دیر است

ما چه عیان کرد دش از آنچه را
افشان بقا آمده و نیز غایب
بیست درگاه هر را بنیهار
ایک بود شرمند سه هر سی
پاطرین بیان در بیشتر ام و فات
بیستیکی نیم و مادر و شکی
بچو محمد شدو از تی عیان
محل آن محمل نام علمیت
لطف عیلامت و فضل اعظمیم
جلوه فویست زاید نظیر
لقد با آینه آنست
تفله باحال خش بکمال
آمده برجای سوید امی ول
منظمه آن نور مهید و شده
آمده ظاهر نشان شده
دارم اوست عیان و نظر
باشه کنه والره و شور اوست

بیرونی مکانات
لایه ای از دیواری پوشان
میتوانند

و بالعد المتفق به صدر و شرح كلها تتشعبه اذ تلمس حر و مفات نذكره و خواص
ـ شود و مشاكل صادر و قوى مجتمع شوابد لغوي

معلم سیم است و بینکار زده آخیر از آن ضمایر بطری حرف ام حرفت امامان بنها میدشکاف چه کرد و شنا میدچو انان هشکار را نهست شود و صورت اندلاعجا صورت انسان بنها میدخپین	هزست الف حاروه و چهارده چون الف و سیم کنند الف تمام لذون پر شود پایه این هردو حرف یا چوباین خشم ثور ایمان بکار لامح ندا آید بدال یا بجا چون الف یا شود لذون وینا
--	---

حیث تغییرات که لویم به راز
از سه قشیت دنیوی در بستان
اول بحرف تغییره است، نا
نمایش ایش بروش شجاعی ف
در حیثیت هم که مردم گشت
این شیوه است، قلب یاری صد
باز تغییر و سه همان حرفاست
لتوان تغییر رقیع حاره است
را پل روابط بقل خیست
کما چیزی سه تمیان در کتاب
هر است رقیاش که می شنی
سطر حدا رم قوش اهم است
در لاین ششمی شکل
در پی این بود و علم و طلب
فسخ آن یافتم و این بیان
اچ چند شنیده در او پیده شد
بود جور و حصر دف پیده شد

از تسبیب بجدی آزمی بساز
 حرف فظیرت کند فکار آن
 جیهم بود نما ظیارتیش را
 داوله استم آدم از افطا رضای
 هست سد و یانگ کوش چاروی
 چارو و گرفت بضم در صادر
 پس دوش سین و هم حرف سین
 و عطفه تلکب کن که زین عادت
 گوش من شدنی هی ثانی صیری
 ساخته مرقوم به نجع صواب
 ابجدی و ابتشی و ای نقطه
 ضایا بله اش رست بآن مدرست
 نیز نی یافت قسم دلم
 تا که بطلوب برسم بی تعجب
 و افعی مشترف خودان شدیدان
 در امداد آن چه فرمید داشت
 نیز گهر بود بمنجذب ام

پس از حرف الف حرف و ز و ه و د و ح ب غالب اند و از حروف ب طرح ز و ه و ح ب غالب اند
 چنانچه در حدود محدوده شد ازان خیاس آن و زندگی است و هم علم حروف سعیده و خسیده باشد حروف
 سعیده روح الاعداد اند که نصف نصف نیمی از حروف ب دوچ کم سفت
 ق رت خ ح ض ن خ و خسیده اعداد الاعداد اند اما بقول علماء حروف سعیده حروف فوافی اند لایح در
 س ح ض ط ع ک ل م ه ر و خلما فی خسیده اند ب متوجه خ دوچ خ ض ط ع ف ق ان می و دوچ
 سعیده هر حرف که بهنیات نداشت دار و اسعد بست و حرفی که در بهنیات فواطق دارد و سعیده بین نصان
 است اما ز خسیده سعیده بست غالب است و حرفی که نخاست اگر در بهنیات فواطق دارد و خسی تم است شناخت
 ش و س ح ض بین از ش و سخوست فرو و وکتر است و باقی حروف فواطق که بتفقطه واحد اند از حروف
 دو تقطیر خوست کم دارند اگر در بست طالع جفرا اجتماع حروف سعیده شود دشل ۱۱۱ و یا چهار دهال و یا
 و او و یا چهار هم و یا چهار و طابیا رسعیده اند و تخریج آن بسعادات و حصول مطالب است
 اگر در بست طالع جفرا هم شریف یا چهارت یا چهار ش آمیخته اگر است اطمینان نیفیض مطالب کند
 اگر این عمل لغزیر نیز کشند نیز نیفیض دار و دشل ش رات بگیر و دوچ راخ عازیز یعنی خسی نهاده متعین
 درینجا اگر راسخ ماندتا مطلب درست آشنازی خواهد بینه و کرمی بست و هم علم حروف متنزه
 که عبارت است از اینهین بطالع هم طرف آن را که بهنیات آن نیز بمحرق اند و باطلانی بینه است این
 سحرف انتزاع بطالع و گیرنداز امام ش د استزاع بطالع و گیرنداز الف را قبل از شروع حرف یعنی
 د حروف هم ش را انتزاع بحروف بادی و حروف دال انتزاع بحروف خالی است بهنکه با ذوقی ایش
 پس هر حرف در حرف بادی است قوت ایش بیگان دار و دشل هم طرف هم ش زدن پنج حرف تحقیق
 اگر در بست طالع جفرا آمیکنده طرف هم یا هم طرف یا هم طرف ایام
 ط ح ر یا م ط ح ف ط غریکه این چهار حرف بهر طرف که آمینه محرق نهاد است بسیار از مری ایشی دشل طی
 بود از حیوانات و شجاین باشد بلکه طلا و معدن بود و آن را سل سل است از مرض حیان و شجاعتی خیان
 خون و امراض شهروافی تعبیر میگردند و در عمال این پنج حرف را برخانه سگت پیانه و یا گل و یا آدمی که

برادرها و همسه دستیخانه	عمر مقدم کم بود و مدریکی چند توان بود پسین پیش چار بجز این نیست که درست
زین و میتوانست زنگزد	زین و میتوانست زنگزد

مناجات

خواک درست تابع سرمه ران	ای بحق آنوز خود پروزان هر که تعبیم تو آید برآه کوش دل از سرمه معاشر است ویده دران دل که قولو شکے درست ای راه بر چاره سنا
نمایشش را درم قدر نه گذروانی من ظلم است خطیر راه بسیان بمقام حضور گو هر کسر عایان	در قدمش قوت فتکار نه شاهد از الطاف تو ای شکر ویده دل باز کشا میدنور منطق طبعش بطریق بیان ضابطه از دعوت، اسمانه

محروم

بسم الله الرحمن الرحيم	بدان علمک در که حروف عاخیطوس ران و علمای این علم حیا و دوست
------------------------	---

بهم میمی میمی میمی میمی	بهم میمی میمی میمی میمی
-------------------------	-------------------------

شیر بعد و هر ته و هفتی در مرتبه بحدی

اپنے دھوکہ دیتے ہیں کہ میں نہیں
خوف صدقہ شدید ترین طبع

شتر عدد عمر شه کیس و در تسب ایجادی

فِي مَنْ قَرَشَ شَشَنْ خَيْرَهُ ضَنْ ظَنْ نَعْ

فخر سردار دا تیکه / در ترتیب مرتبتہ سمع

اب ات ٹھیج ہے دفرز سپاٹس چڑھنے پر طمع
مع فتن قرک، حمان وہ میں

مکتبہ مذکورہ

اے تھے بیج ہوئے دفتر سیس شش صفحہ
کا نایا خوش قلم کار

شیخ احمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر

شیخ فہد بن عبد العزیز آل سعود نے ٹھہرے

۱۰۷ تحریر عده و ابتدی در ترتیب ترتیب کمیس

جیو ۷۰۰

سخنی پر عذر و اطمینانی در تحریر مذکوره کتبہ

ا) حضرت میرزا شمس نویب و مولانا بن صہب بہت فضیل ہے پھر نہ
کچھ بیکاری بیٹھ جنم بیداری پیش کر دے ۹۰۰

سخنی

بمان ایک لمحہ کردہ دین و دامن چار گھانہ نہ تلاف ہر ترتیب کے تقریباً سیمیح حروف قسم و عدا اولیٰ چوتھی کا شیر
بانداخت لفظت و دال اول راتیٰ ترتیب حروف و قسم اعداد اولیٰ کی شیر مذکورین است و سعی صرف و صرف و کیمیہ کا ترتیب
ایکی مقرر شدید و ترتیبی فرش نہ احتلا کر ہے بلکہ فرمادہ خاص است اور نعلیم اور نامان قرار دادہ آتا ماضیہ یا اوسی

تقریب

کوشک بیانی زندگی از نظر فکر	ماہ پنجم کو یہم از آداب ذکر	تابیر سے راہ پائیں از بال بط	دعویٰ ہر اسم ز اسمای حق
فت اعدہ ذکر کو پوچھیں	تاجیر سے راہ پائیں از بال بط	چون پودت داعیہ پر ایں نہست	مرتیہ بر مرتبہ سخوان تو سخم
خالش اور فطریت حمد	خالش اور فطریت حمد	مرتیہ بر مرتبہ سخوان تو سخم	از روشن خاصہہ ایں مقدیں
تہار کریمہ شش باشانی طالب	تہار کریمہ شش باشانی طالب	کامیت طریقی باجا مفرین	

بسم اللہ الرحمن الرحیم ایہا الطالب بخوبی خیر سیم کو ود آیہ پڑا وار الابتعاث مدخل عشرہ

ابجدی

ہمارا السر	عذر و کسر							
۵۹۹	۲۵۹	۳	۱۲	۱۹۹	۳۰	۱۱۰	۱۰	۶۷
۳۵۰۰	۲۵۰۰	۱	۱۱	۹۹۱	۵۵	۲۲	۱۱	۷۹۸
۲۱۲۷	۵۱۵	۴	۱۵	۷۷۲	۵۰	۳۰	۱۳	۲۵۸

افضل

۹۵۹۵	۲۱۱۱	۲	۲۰	۵۶۳	۳۰	۱۰	۱۹۱	السر
۱۴۲۷	۱۴۲۷	۲	۲۰	۳۹۳۵	۵۵	۲۲	۱۱	رحان
۱۱۲۵۳	۱۷۹۶	۲	۲۰	۳۷۳۸	۵۱	۳۰	۱۳	حیسم

اللّفظي

١٦٩٤	١٦٩٣	٤	١٥	٢٦	٢٧	١٩	- ٢٠	٢٩	السر
١٦٩٣	١٦٩٢	٢	٢١	١٦٩١	٥٥	٢٣	- ١١	٥٩٦	رمان
١٦٩٢	١٦٩١	٨	٣٦	١٣٢	١٥	٣٠	- ١٣	٥٣٩	شمع

۱۰

١٩٥٤	١٩٥٦	٤	٣٢	٣٧٩٩	٣٠	١٢	٦	٣٣٣	السر
١٩٥٦	١٩٥٨	١	٣٩	٣٧٩٩	٢٠٢	٢٢	١١	٣٣٣	السر
١٩٥٨	١٩٥٩	٩	٣٩	٣٧٩٩	٥١	٣٠	٣٣٣	٣٣٣	السر

۲۰

آماده ایم از پله میو سفر	باکه باین گنه ربا طود و در
سیر و دارما خسارت نفس	ماله ماعن عزیز است آپس
بودگندگار دسب بب ز جرا	ماله زنست پیر و داین تجرا
یا قشن گوهر مقصد و ما است	آنچه درین داوسته میو داشت
کو سر مقصد و بود معرفت	در سه بازار صفا و غفت
آن شو ولقد نفس حرف این	ها پیچ نیتجه ندید حرف این
صرش شود از احمد آید مرد	لقد نفس چونکه نبرک احمد

شیخی میانی دارند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

لقدرت پسر

باز نمودم که عزیز خوب	صورت اند از این العاقوب
عنصر و سلطی بوداشی عدو	در بر از باب حساب صد
انجیه عذرگشته بحرث طلس	در حکمه اول ازین بیعت قسم
خال بود و هشت پریح قرار	ناریک و پاد و و آب چار

ش شیخی میانی دارند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند
که کنم و نهاده اند و نهاده اند و نهاده اند

<p>در کله قدوس بوریس بلند عقل بود بی بصر از درک آن فات غنی پس استعمالی بود هرست درین پاپ خبر معتبر</p>	<p>تارک و شتره بود از چون و پند فکر بود بی خیر از درگ آن بارگش از همه خانه بود کربنے الدز رسید خوب</p>	<p>غال رهشیار درین ماجرا عقل کرد که صفات است هست ها دم بفرود که تبدیل نهیا برسر این کار که شناختند</p>
<p>حسن بجال است کمالات او چون صفت است زبانه بشیش پای خود بخورد اینجا بمنگ رفقان این راه بمراقب بود</p>	<p>را به برگرفت ذات او عقل قوی شفعلن رفکر خویش فکر بومی شود اندیشه لگ تارک باین راه مناسب بود</p>	<p>بی خیر دافی که علطرفتة اند دو بزره عقل فقط بروه شان بعرقی کان زیب شرعت درست</p>
<p>دزگان ای ای ای ای ای ای در باب ای ای ای ای ای ای واجب قدر ای ای ای ای ای اوست دا بی ای ای ای ای لذات است دا بی ای ای ای دشت دا بی ای ای ای ای بی ای ای ای ای ای ای ای پیش بی ای ای ای ای ای</p>	<p>دزگان ای ای ای ای ای ای درا باب ای ای ای ای ای ای دای ج قدر ای ای ای ای دای اوست دا بی ای ای ای لذات داشت دا بی ای ای ای دشت داشت دا بی ای ای ای بی ای ای ای ای ای ای ای پیش داشت دا بی ای ای ای</p>	<p>دزگان ای ای ای ای ای ای درا باب ای ای ای ای ای ای دای ج قدر ای ای ای ای دای اوست دا بی ای ای ای لذات داشت دا بی ای ای ای دشت داشت دا بی ای ای ای بی ای ای ای ای ای ای ای پیش داشت دا بی ای ای ای</p>

اول دزگان ای ای ای ای ای ای
درا باب ای ای ای ای ای ای
دای ج قدر ای ای ای ای ای
دای اوست دا بی ای ای ای ای
لذات داشت دا بی ای ای ای ای
دشت داشت دا بی ای ای ای ای
بی ای ای ای ای ای ای ای ای
پیش داشت دا بی ای ای ای ای

طاهر از نور طموح صفات
منصفت و مملک از دور قیام
هستی او رانه از لش اپد
لهمیزیل و بی بدیل و لایزال
همه استی او غیبت قیمتی پر
قول تعالی و تقدیس نکوست
اوست خداوند و جهاندار و
واسخچه درین کجاگرد شمشیر
منظمه الموار صفات و
شانه عدد لند کیا کیس سجن
ورنه کجا بودی از انسان از
زاده بهتر شنیو و و ز جو
کرد خیان اشرفت کوئی از بته
همه استی حق دادن شمار جو
پرتو سنتیش لشودست
مزد خرد هستی حق را دیدی

باشد از نامیست او عین ذات
او بخود و سه شی خود بر دوام
بیشکاف بی اشبیه و بی رسم
او بخود از سه شی خود بیزدال
بیست بیزدال و تغیر
از برم از پنجه سه اهار او است
بیست منزره از پنجه پنجه و میس
پرچه و زین گلشیدند لمنقار است
آمینه بخلوه ذات و بیند
و حدت حق را بکمال نسبت
فون خود بیست که نمودشان
چلوه همها است که از پیش خود
پرتو ذات و لمبات صفات
خلعه است همچو راه شهود
چون زی بعد حسره پنجه نمودست
پس همچه صفتند لشیه و قلیل



توضیح	چالو و اهدکه هست هم ذات
چون بخاید بظهو صفات	راست راسما می تقابل نان
بر قو نایم مقابل عیان	منظمه هر کسی مضمون است
باشدش از جلد و آن احتم	جلوه هنر حی پنجه هر کسید
هم صفت فعل از و در سید	بسیوه العدد و راده هست
چون بند و بخیر و میکنم	پر تو فرش ببر اینی رسید
چون بگزینی رسید	و صفت صفاتش حی دلایل زیال
جلوه او بر سرمه باشد حلال	چون بزیمی این جلوه بخطا هر سرمه
از نیمه بر قو بخطا هر رسید	بهر سر جامی بسیع جهان
آدمیان شد پس این نکته وال	چلوه اسما نیمه با آدمی است
گو ببر اینی صفت محمل است	پس صفت اینی حی باشد لفکر
زان ببر اینی حمل است زانش فرگز	

امتحانات پولی تکنیکی

حق بمحاباه تعاملی قا در محترم است، با این معنی که هر چه خواهد گفت فیصل العدالت را
و یکم باید در پیرامون امور مدنی خلیل شمی قدر نزدیک و پایین داشت
که است و بوده است و خواهد بود که العدل لاله الا یا به این تقویم دانادگاه است
بر کلی و جزوی مخلوقات که اندستگی شمی علیهم و بنیارت بی آلت سمع

شادی شود و بینه گم از راه است
بینه در اوصاف خدا گم بیه
دانش اسماء است با مزمز حق
کرند رسانیدی بر سل جهش
کس چه خبر را فتی از قوای حق
حاده دو اصعف په شنا او دسترا
از کرم او نفع هی زند

این هم تعلیم و صفات از خدا است
که نزد حق فیض تعلیم پرستے
اول تعلیم دینا می سبق
و حی خداوند که رحیم بیل
حمد خدا را که بگفتمن سبق
در کن ذات بحق ہم خدا
گردم از پن کارکسی میری نہ

مناجات

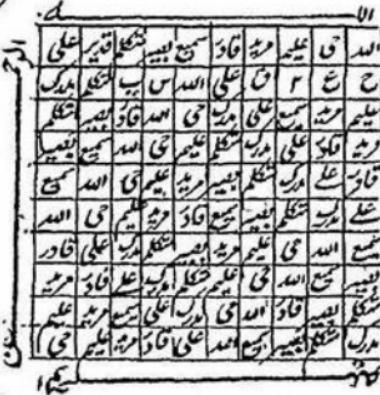
هرچه بمان به مدعی خواست
 ذات ترا هم تو شناختی و پس
 بر نهادین باب تو بکشید که
 هم تو شناخوان صفات خود را
 ورنه کجا ماند کجا این نسق
 شمع ره ناقو برا فخرستی
 ذلت ماراز سر راه پنهان بشیش
 وزیر مت خاطرا او شادگن
 غیص معانیش به تکمیل و ده

ای بصفات کرم آرسته
همیچه مکنیت نرسد فکم
این همه تسلیم تو فرموده
هم توستاین در ذات خودی
ماز توواریم توستایش سبق
چون تو بجا این سبق آن ختی
از کربت معصیت ما پنهش
جان عیانی زید آزاد کن
برسرش ز معرفت اکلیل نه

۱۲۹
میتوت

خانم‌هان کنهم اسم علی
 دروده دروده و کهش انتظام
 تا شو و سر آمیخته دیده ور
 ذاکر اسما شود از روی حال
 برس تغاف هست لواحی عظیم
 آنده در ختم فضای تمام
 هست درین دارخواه حق
 جام جسم است ایکنیزدار و مثال

مهبت لئنهم جمله برسسم جلی
 در میدن قافت بوقفق تقام
 اچچوچچیل و ہمہش در نظر
 چونکه در زامن آئینہ بمنیه جمال
 بسم المدرا الرحمن الرحيم
 جلوهه قاف هست به شیخ قوم
 رهست چوبه خاتمه این سبق
 بل بحقیقت است برایں کمال



دستور از کنگره
میخواستند که محدوده اندیمه و پوست
تصوف پیرانش را از این همچنانکه
با عینان شنیده باشند و این همچنانکه
زاید شاه است و در این شرکت
در عین و این دو علیه محدوده محدود
پیشیت بر ارشاد پیش از اطلاع
پسندیده باشد لازم است که پیش
پایه نهاده شود که درین شرکت
آنها از این دو عده اندیمه
غیربینت بودند و این همچنانکه

اور امداد کشیده باشدند نوشت جایی و فن کند در آن خانه‌ها توشیح شد باشد و همان خانه بگذشت بل
گزند سخنست محجب است و حروف بب و می ان صل متنه عنین حروفی متنی خوب است و باقی
حروف متنی حروف آمده حروف آبی ایچ نزک متنی باش اند حرف دال متنی باش و خال است حروف
خاکی و حمل ع روح ع شش حروف متنی باش اند حرف ع متنی باش باشد اگر در عالم حرف
نوشتند می‌شود کتاب علاحده شود در رساله کشف تعالیٰ حروف نوشتند هست اگر دنبیت
طالع بب و می ان آی پیغمیری سائل فتح رسیدن و از غیب پیغمیری خوش آمدان و از قصه خواجه و زیر
پیوت وارد اگر طالع حروف آبی هست آن بیت مجاز است با مرتبه شمع برودت اگر و طالع حروف
است مجاز است از زیر بیت وزیرین واری و اساقاط امیر ارشادی و آبی و بادی بیت و احمد علم حروف
ظاهر و باطنیه می‌دانند علم حروف طالع عبارت است از زیر و مبنیات باطنی و مبنیات قول ایل سیر
اما قول علم حروف آنست که باطن حروف عدد او است این ششم علم حروف شرقیه عبارت است
بنقول شامیین حکای پنج حرف ایح همان باشد ایان پنج حروف باقی حروف متول اند اما قول حکای
اشراقیه آنست که حروف شرقیه حروف بیت طالع عبارت رسمیع بیت تختنی فی انا نظر است مجاز است
و صحیه ام علم حروف حروف محقق حروف محقق آتشی است اما حروف که بنیات هم حروف آتشی وارد آنست
که محقق است چنانچه بالا در متنی بیان کرد و شد که محقق سه است همراهی عجی و میهم علم ابطون حروف
اسرار ابطون حروف عبارت است از اعداد از زیر و مبنیه حروف از یک حرف هم اینکه این می‌باشد
کتابت صحیع حروف می‌گذرد این اول الف عدد و هاد تحقیقی کی و تخلقه ایب و و بیطن و ویم این
حی هم یا نیمه دس است تحقیق دل می و تخلقه ایح هم که معلوم از ابطون می‌باشد ایل هم
تحقیقی وی و تخلقه بیا و و حساب طه و معلوم ابطون شامی که تحقیق و بیان و هر تخلقه بیو
هم که بیرون سیوم وسیع مینه همان قی است تحقیق همیش و تخلقه بیا کل ایم ایس ایل هم
کمال طیور است از الف احتما آخر ایل کمیضه و پنج میشند و حروف متعق او همیش و کمال شعر که جدا که
در سوا اخیر کرده ۶۹ احتمل است حروف تحقیق آن طس قی و این ۸۴ ابطون را انشاء الله

مجمل اسد پود و در تقدیر راست بیو و با جمال است حیر که است برای زاده همچو خدیعت صفا حد فبشر غریب است که آن را زندگان عاجز و حیرت زده است کلیل ناعمت اجمال خدا هم نمداد است بانگان لفڑیا در رسیحی میزند نهنده ازین واسطه در شناخت بنده که بودی و دم معرفت چشم کشا بشیش از قلم از وست جلوه نماید بپر ازان صفات بر همه ابواب تحبلی کشاد	مجمل هر چون گذری بالتحام و او بیو و سیرده و در عذر و بهرست احمدی از سعادت داشت و صفت جلیل حدیث بفسک قطع در اوصاف کمال حلیل نعمت جلالش چون در حد ماتا بپر که در بینجا فنسی میزند رهاش چو فریا وزیر بند و اوست گرزدی حق قسم معرفت عقل ازو فکر ازو دم ازوست خواستکه در آینه محکمات این همه آینه بصدد اهاد
--	---

نمعرفت

بعض از محققین مرتبه احمدیت دوست را عالم الہوت و ذات محیی و فور الالا ایضاً
و بیاض مطلق و لذت خنگی گفتہ اند ازان جهت که درین چهرتبه اسکم در رسیحی
این قصدا لایزال تحرست که کان اسد قلم میکن موهشی والان که کان
و ازین تعین ذاتی کم از خود برخود ثابت هست و حدث حقیقی جمعیت کلی

مراثیه چنین گفتند که اول جلوه که از همیت چنین شد و حدت بود که
در صیل مسیح قابلیات است و این وحدت را طهور و بیطون متساوی بود
با اعتبار آنکه قابل بر و بیویعی که قابل طهور و بیطون بود حدیث احادیث
منظمه بوده و چنین دوست پوده چنانچه عالم معلوم و آن پرورد مرتبه ذات
از آن جمیت که در آن مرتبه عالم و معاوی و علم ممکن خود است اما پس مرتبه که در سیاره
در آنجا مقرر است حدیث است مرتبه که در آنجا اشیاء تعدد غیری است احادیث است
پس عربگاه گفته شد و شورسته از پیش شامل کمال فنا فی رسم اسما نیست احوالاً
شامل فوج علیه و فوج شورسته است جلوه و بیکم است که معتبر است بهمال اسمای
از حیثیت احادیث او همیشة شامل طهور و بیطون که وجوه و صفات خاصی نداشت
شامل نلاه عالم است که امکان از لوازم اوست و شامل حقیقت اش است

۱۰

شده هم پنج بیو و او شمش	هر دو ده و یک شودان این روس
چون هر قیز بیکه بیو و رشمار	پس س عدد سیزده را بر میگارد
باز قو ملفوظی این سه رو حرف	بیست کن اینجا بطریق شگرف
شد عدد و بکشش داویسیزده	در سی هم این جمله شغوف نوزده
راست چوار سو احد آذر فشان	شندراحد جاید داده عیان
سیزده و چار پوشیده کارگر	وارد از آثار و چوبیان خبر

فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِنَّ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِنَّ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِنَّ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِنَّ

لهم انت أنت الباقي فلن يحيي من دونك إلذ أنا فيك أنت الباقي
لهم انت أنت الباقي فلن يحيي من دونك إلذ أنا فيك أنت الباقي

من حیث العالمیت ان صورت نمودی مشهور است برشاں که برخواز افتاب
که برخوازیت تبلوئی تکشیر می باشد و هر چیز خاصیت لون عکس خاص منتها

پیش

صورت آن چیزیست است که درین و اگرده صورت نماید	هرچه پر دین و اگرده صورت نماید
صورت اشیا زمانه خانیده تمام	که نبود جمله معنی مدام
جلوه صورت بشود آشکار	صنعت مصورچه درآید بکار
معنی آن صندوق صورت گرفت	صورت اشیا که درین کشور است
بر اثر محسنه آن روشنگر	اگرچه پر از صور آید بذکر
باز نماین تمحیم درین	نمایشود معنی صورت یقین
پر تو مغایش بست با ضرور	خود بخود اشیا بخود رفته باز
باز نمای پس که صور از لجاست	از تو بمعنی بطریف نیست رست
هست همه رتو صنفع آله	نیست بخود بسچ درین کارگاه
از همه در معرفت او بیشتر	هر که بمعنی نظرشش پشتیر
که بودش معرفت بی نیاز	هر که بعثت نماید و بیهه باز
ضدیت از جمله بشود آشکار	گرچه صور مختلف آید بکار
صورت آنهاست تغییر نماید	معنی آنهاش نباشد تغییر
بر سچ ایشان فتد از آفتاب	آنچو زجاجات ملوان کتاب

لهم إني أنت عدو الشيطان
أنت عدو أعدائي
أنت عدو أعدائهم
أنت عدو أعدائهم
أنت عدو أعدائهم

و حضرت علی از قرآن کریم میخواست و با غصه ای از شدید
الله از هفتاد و سه نفر از اصحاب ایشان را در اینجا
وزیر قرآن کریم میخواست و با غصه ای از شدید
از زندگی خود بزرگتر بخوبی میخواست و
بیکنی از اینها نسبت بزرگی داشت

شکم با لطفاً هر و فخرته امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که قصاید ای امام زینت
العلمه ای اندی پایه ای از سلطان شریعت ای حضرت که ولایت است بیان عوامش
اسراً رفیق ای و دو کن ای اذی خندی ای قاتم ای ای علیهم بالعده محمد علی خوشی غفارون حضرت بدین اتفاق

پیغمبر

معظمه نور احمدی احمد است	لور وجود شن احمد سرت است
او سرت بخشی و بخصوص سرت تمام	به سرت با وکون و به کمال از نظام
او سرت که مرأت همال خدا است	آئینه ای است که معنی نهاد است
ساعورت و معنیش نور حق است	طلعت او لور ظهور حق است
طلا هرا و بنظره نور جلی است	باطن او لور طهور علی است
ابور فیض از سبله و شهود	طلا هرش از باطن خود و شهود
آئینه طلا هرا و به جله	باطن فیاص علی و لمه
آئینه طلا هرش نور شنس و مگر	طلا هرا و بوز شن عن منحصر
جمع سلن کر شکم افرشتنند	لور نبوت دشنجی داشتمند
لیکم بقصوره سرو زنان	بود علی با هم بشان هم عیان
اچمه بین قول حقیقت کواد است	آن خبر کرست لمح الانجیا است

پیغمبر

قال رسول انس صلی اللہ علیہ و آله و سلم یا علی کرت معنی الانجیا خسوس

بنه



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

لکه بدان بیرون نمایند این کار را کنند و فتنه ایجاد نمایند این قاعده را میگذرانند

شمع صفت سوختم و خشم	بنده درین شیوه داگر تراختم
خواسته این بهزاد شاد بخت	پامی زرسکرده هر آد شجف
مشت شش اوکر و مرکز روزان	داد درین شیدوه مرآت رک قماز
ورنه عیانی کرد ماش حب بود	بنده ازو یافتیم این را بخود

حکایت

محققین بینند که معانی در حرف لغتی گنجیدن اینچه حضرت شیخ نجم الملة والدن محمد بن جبری در فتحه کلشی از اشعاری بیان فرموده است که معانی سرگز از این حرف نایاب که بحر قلزم اندر ظرف ناید لیکن باید و نیست که با وجود صدق این قول رصوت سخن راهی معانی نیز کلا صوت این نفعی معانی تاوب است که متضاد شده برشال سحاب که از نفس دریا صادع شد و مقاطعه میگردد از صدف و دیلان تجربه لسان در حروف بیدار و که اثری از معنی زر از پر طیوت سیاحت و مستعاره معلوم کردن برج بودی بقیر سیان سخن است

نظمه

کو هر کان وجودست سخن	اشا بد ملک شهود رسست سخن
هر چه درین کون و مکانی دار	بسخن نام و فشار فروار

قریب

کچ معانی نه بگنجید حرف	بئه اثر او نشود حرف اخر
------------------------	-------------------------

من بعد از تقویت حکایت صفاتی بجهات	متقدرات حرف منتفع نهاده
و خود را در این میانی از دارالسلام نهاده	و خود را در این میانی از دارالسلام نهاده
و هر چهارمین بیانی از دارالسلام نهاده	و هر چهارمین بیانی از دارالسلام نهاده

سوی مسماش رسی را تشود	قطعه بهر سهم که گویا شود
و از پنجه زیر لفوح در آید نبک	بجث دران هر جه که آید بغل
جمله رسیا بذر سخنون اقتطام	جز بخن راست نیاید تمام
ما و د کنیتیت جان خوبم	کوشش علم و عمل سهم و تم
هرست مغدر بهتر بسی کلام	از سخن آید بنظام تمام
نیت بیانی دگار فکر و فن	صرف درین هست کل بخیز سخن
از ره تقریبیان مید بره	هر جز بزرگای فشاں مید بره

میراث

چون حکوم شد که تعالیٰ را چنان تایش و حال را چه تقدیر است بنابراین نیتی لائق
بر این قدر بات اسلامیت کرد و باید به نظام اسلام حقیقت و اراده جامی و کمی حرف نیمود
حروف عین است همیباشد و آن چنانست که از روی ترتیب نظر طبیعی حروف است
رجباری حرف نیمود و مرتبه سیزدهم که مطابق جمل است واقع است و جمل خاص است
آن حرف چهل است که مجموع پنجاه و سه موافق جمل هم احمد و بعد ازین حرف
چهار و هم نویں است که اشارت پیغوب خاصه شخص است بل و اشاره کردن غیر
و حرف پانز و همین دین است که شمر پنجم شخص است و آن باطن حرف نویں
و حرف واو که دلیل برداشت است با و حروفیین سیمین که مخلص مطابق نظام
است مشترک است با حروف عین که اشاره با اسم شخص علی است حرف شانزدهم

باطن حرفین بستا کید آن	خواه هر فیض سخوان و میان
قیست فرین باطن خلایه شک	خواه دوست چو باطن یک

مسنون

حق سیجانه نعمانی و خلیق سموات و ارض کنیتی است بود که بر وجود اینها
مقرر داشته شد آن درگاهی بخوبی نیست و پرتو اسباب کمال است در ترتیب
جادو نباته حیوان و نور اخیر است از این قی کوکب سیاره و اجرام نباته
و منور قدر است از آنی که قدری سبک بگذشت و امورات عالم اسفناک بعده را
و منزل فتاب نسبت با خلاک بعد غلاف بسط است خاصیت پر فخر
که نورش از افتاب مشابه شدن از اثر کنیتیست حقیقت جامد و غرفت بر
صله اند علیه آن و سما که شمه از صفت خاطر هر طبقش در ترتیب قدر عالم اند که
شد که افتاب نیز از امر قدر در ترتیب اندسته چنان افتاب اندوکنیت
آن حقیقت است از اعلم عند الامر عالی است که معرف از این که از این که نه است از
که تعلق بر وحای نیست افتاب دار و داووسا طایخروف است تقدیم طلاق در

شیخ

اوست مکاپ بر سرخ چشم پر	نیز اعظم که لب و صفت هم
همست بقدیر حسک چشم پر	دروسط گجه که وارد سرت
در وسط اسحی نتیا مرغوف	دار دار اسما بزرگ مرغوف

۱۷۴

بـلـقـسـتـهـ جـرـفـ بـلـأـكـنـ سـبـقـ قـاعـدـهـ دـلـقـرـهـ مـشـهـورـهـ بـلـوـهـ مـلـيـتـهـ تـقـيـ خـدـوـهـ أـخـسـتـهـ

م	ش	د	ل
ش	د	ن	د
ش	د	ن	د
ع	ب	ل	ت
ع	ب	ل	ت
ع	ب	ل	ت
ف	ظ	ض	ف
ف	ظ	ض	ف

قد در مجموعه حروف ایزدگاه تو سلطان چیزی بقایاده همچنین مترافق عدو و تجاوز است که
دو صدر و پستان است سلطان این با جمله ای که کریم قل من الدار احمد و این هم دو صدر و پستان

مذکور

پس بود از آنکه بوزاری خال در سخن از طبقی په آب و ده نام نبی و ولیم حمزه جان است خیست جزاین شیوه طلاقی تهم در دول من خیست جزاین فکار و فتن تمد مقی و فتحت نبی و دو لے در فهم میست جزاین فکار ذکر با تو جزاین حرف نگاومیم سخن	صراحت ہوش و خرد این مشائی من کر زور مختصم گنج شد ملح نبی و ولیم بزرگ باش است چکار اولا و رسول بکم نمی بدم او قات بسر در سخن نکار فهم میست رفع جمله و صفت آئید است مراد ذکر نکار بالذل اگر است بپرسی زمان
--	---

عَلَيْهِ الْمَوْلَى الْمُنْتَهِيٰ بِهِ تَسْبِيحُ الْمُكَفَّلِينَ وَلِلْمُكَفَّلِينَ
كَلَامُ اسْمَاعِيلَ الْمُكَفَّلِ كَلَامُ اسْمَاعِيلَ الْمُكَفَّلِ

پہنچ

بـ حـ سـخـاـسـرـ وـ رـاـهـلـ قـيـينـ
كـفـتـ كـمـ يـكـسـ لـفـطـلـاـ بـوـصـلـ عـمـ
كـزـ هـمـ جـاـخـاطـشـ شـاـخـادـ بـوـدـ
يـافـتـ فـنـجـشـاـلـشـاـشـ دـاـيـنـ لـوـزـ
حـرـفـ زـرـفـمـوـوـهـ اوـلـقـتـهـ اـنـدـ
سـكـاـنـجـ بـوـدـ سـتـرـخـدـاـ وـرـكـلـامـ
دـرـبـ درـاـحـمـ بـوـدـ سـيـكـماـنـ
دـرـقـمـ بـسـمـالـهـ باـشـدـخـهـ
دـرـزـقـمـ بـالـجـوـآـنـ وـرـقـمـوـرـ
هـسـتـ دـرـانـ لـفـطـلـاـ كـرـكـتـهـ
وـاـقـفـمـ وـنـاـظـغـيـبـ وـشـهـوـوـرـ

خانه بحیف نماید و دین بین
معده از علم و گذر می خواهد
نارف علم آن نقطه شاه بود
هر کله شد از نقطه بحیف آشنا
نادر هر فان که در می سفتند
کفته ذکر آن منه عالی مقام
جمله بقیر آن بود و بمع دان
و اسچه در احمد بود و مخفی
و اسچه بود بسیار از وجود
حمله آن نیز که در بانهان است
وین نعم آن نقطه که از هشت بور

معرفت

از پیش از معرفت و تحقیق در باب حقایق و معانی این کلام
در منظمه بیانها فلکه نمود بر عز اشاره کرد اند اما آنچه از مردم شنید
در آن مختصی است که اشاره بهم سامي و نامنامي شخصت است ذکر

بغضیل خواهد بیان نمود سی و سی و عللم حروف جامده فیلتر است از حروف فقایه حرفی
شیوه بقول علماً این علم که در بدله فاتح نیست لیکن هفت حرف هست حرف شش شفخ طاری
هفت حرف آنچه بجنس تر هست شش بشد است بقول علماً دسلف جامد است که در زمام سحرف فیچا
حروف موالی شناکی آیند جو هست آنکه حرف هفتم خود را اندون خالی آند و علماً در فخر سیگونیده اگر در طالع فیح
ل ع آنچه شرست مطلب بسته به یاری دیگر باشد است مطلق دیگر باشند که شمن سائل فتحیل افسوس
از مطلب که مجد و رسان جذر صحیح صاحل شود از این جذر صحیح گویند که جامده دارد سی و سی و عللم حروف
حروف الاعضاء عبارت است از حروف که بوجود آدم نهاد سلف داشته اند بین رفع یعنی انت
لب تحقیقی باب فوچانی تخصیص دین آنکه شیخ حلق قوم خلاف و واذین ربانو
درست زبانو سی چپ سه شش حیدر صحن کتفین طاشانگ است و خداشانگ چپ سع
ش هردو چشم فرق ابر و هردو پاک بالاک بالاگی گلخانو بیان گلخانم متصل آن که اس سر خلیب
ی شست گاه سی و چهارم عللم حروف عرشیه حروف ناری است و صامت که اه و اعم باشد
این حروف فوچیت ناجیس حروف دارد اعرابی این ترقی طبعی دارد بعضی ائمه حروف عرشیه حروف
مقطعات قرآنی را گویند این قول نیز رد اهل حقدور است حروف مقطعات اینست الم ال ام کسی عرض
طلسیں من حجم عشقی قن حروف غیر یکدی رازین حروف هست ال هم که همی عص طس
ح قن هم امر کرب این حروف امکنی عرض طس حقن هست هر که این حروف هم ادیم ادیم ادیم ادیم
لند عده سلاطین گرد و در شرف کردن و با خود دار تفاضی شود هر که در شرف زهره کردن مجوس دیگر
خاص عمام باشد و هر که در شرف قمر کنند زرق او فراخ گرد سی و سی و سی عللم که سی و سی منقوطه خالی ای
چخ هر و حرف که منقوطه از حروف تاگی است آن که سی باشد سی و سی و سی ششم عللم حروف منازل لعنی
باکدیگر حروف مقابله شد سیده است و خیمه بدان این حروف هستی را حروف منازل دارند و این منازل را که ترا
بر حرف است پس هر چگاه وزال بیت طالع حرف آتشی باشد و حرف شما و شما و شما و شما و شما و شما
حروف اول ایشی است از منازل طبع زان کنند چنانچه در خرو اول صفحه سیم و سطر سیم و خانه بسته سیم

اینکا پرین کلمہ سے نقطہ سٹارت	وزیر نقدہ شکل الف ہسترت
الحد	۱۰۰ ۱۲۰ ۱۴۰ ۱۶۰ ۱۸۰ ۲۰۰ ۲۲۰ ۲۴۰ ۲۶۰ ۲۸۰ ۳۰۰ ۳۲۰ ۳۴۰ ۳۶۰ ۳۸۰ ۴۰۰
متحجب العلی قوی علی ولعلی ط ح	متحجب العلی قوی علی ولعلی ط ح
جھر کشا میش جود مختلف نا طقدہ باشد پو تعقل کند باشد شس انحرفت کلام من تنظام ہرچہ بود در حد امکان نہ رہ حل شود از حسن سخنی مشکلات صورت القاطع مرتب شود در رقم نقطہ شود مشتمر ما دہ ہر خیز در آید لفاف مجمل آن نقطہ بودی قصور	لقطہ تو اپد پلیاس الف وزیر شس ہر کہ تامل کند فائدہ ناطقہ باشد کلام وز کلامات سخن آید عیان حروف پورا جمل سخن راصفات مسفرہ آن چو مرکب شود حسرت از نقطہ کاشا بیرو پس بود این نقطہ زبر و خال ہرچہ پیغمیں نجا بید طهور
تو پنه حال قندیہ بال از روی جبل تربیج بدار حج فراز مید شد	
حروف الف اصفت باطن است شد متین بصفات احمد	نقطہ کو در حرف الف ساکن است عنی وحدت بری از سحر و جسد

مکتبہ شیخ

لبنان از خواص محققین سهیت تغییر قدمی نیات مرآت بسیار خواه طالا ایمان حقیقی
لقطعه ابوحدت حرف اشاره کرده اند و مرتبه اینست که بالقوش سهیت داده اند که
از سه فن تبلوی طبصورت و گفته اند که اشاره ای احادیث و احادیث که حرف تعالیٰ
فرموده اند که بالباذ ظهر الوحدت ازین مرتبه نه طبصورت مفردات و مرکبات
لشرط رحیمه بحروف و کلمات مرکبیتی داشته اند اگرچه بعضی از این قطعه ابوحدت
دو وضع غرسی کارده اند و از دو وضع آن خواستند که با این اشاره جسمی شاهد
با آنکه جسمی نباشد اقطعه ای اشاره عقلی و درست را ایمان اشاره جسمی دان
سیان لقطعه ای اشاره شده ابوحدت مستعار از هول بعضی از خواص

و رصفت لفظ خود بیان و خبرت خود و شخص بیان کرد از لفظ بود و رصفت هر چیز و خبرت ازان و شخصیت شود	طایفه از عرفات جهان مرفره بیان که عیان کرده زند کا پنجه معمق تولی پریرو شفت و اینچه بجسوس بیان شود
کویدایین لفظه بر مردمان وز خودی خوش بخود شتم خود بخود از بخود خوش سیر بود بود محله بحال و حمال	آنکه بود خبرت و هزار و سی هشان لطفه ز خود بود بخود خاده گز و خبرت او فی اثری خیر بود خیاره اش از غایست حق جهان

حشمت خان
پسر عیکان

جیو پیارینی اف
جیو پیارینی اف

جامعة الفتن

شیوه واحد
بیان از این افای

پیغامبر
رسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لطف
لطف
لطف

بـالـأـنـجـانـيـةـ

فرق یا پوچه و سده و برجسته عرق
دایر مینه که منه کشت افشار
جمع شش و فرق گذاشته بکار

لشونی میزد
بعض احادیث و احادیث نهاد
راست شدن از بستر طمود و حبایار
از نوع این آنکه سرمه

ساخت عیان ابطه بست و
پرده برآفناور گنج نهان
کشت نهان زرگایت طلسم

دائرہ حرف پر کارشنہ
پچھوڑیوں و صور لفظیہ اند

نقطه پوچش و حروف شور
بی صفت عین عیان کرده اند
کشان آن را نمایم

کل علطا امده اینجا محال
همست که از تصویر او را نمود

پیش از آنکه این مقاله را در سایر فرق
پیش از آنکه عیان
پس از اینکه این مقاله را در سایر فرق

شش خبر از قریبہ وادی واد
دوسیکی با وڈروے قرار

پرسته چودرچا کمپیا رشت
کشت ازین پرده چو آمد عیان
راست شد آش اخخط و سطح

حروف پهلوی از میراث ایران

است درین و صنف شن مختصر
میست، همچنان که بیان کرده اند
و تقدیر شد

نیز پیش از همین بروز این مبتلای
در افقه می‌تواند باشد عدم شرکت و

حصہ اول جزو

نحو و آندرالف و نفعی	حروف گذرنیست با متصل	وزیریه حرفی اینصفت بی نیاز	و دیگر خود از هاستی خود چلوه ساز
----------------------	----------------------	----------------------------	----------------------------------

لهم إنا نسألك لذك نعمتك يا رب العالمين

معرفت طریق پیش

بعضه از عرفات بجهت تغییر طالبان نماییل کرده اند که همانکه اینچه حمله را
بی جلوه و الاف نمودنیست بلطفاً حدیث ذات اینچه کسی را وجود نمی‌شود مانند
دخود قائم است بوقتی حروف یادوتی کمتر نمودنیست حدیث دخود قائم است
و ادم بر حدیث او قائم از همچنانکه بر تو الف و بزر و فات نسبت داشت
و آخر و باطن و ظاهر و نمودنیست تجذیبی است آنکی با همه شایی بهمین رسانیدن
عمر فاراد نمودنیست و همچنانچه با وجود نسبت اعتماد بر حقیقت است احمد و مسلم
قائم است فی امر شرع الانیش غیر ذات حد بر حدیث خود است اسرشون اللہ
موجود دات معتبر و ازین اشارت راهی بمعرفت اسما و صفات آنکی در دولتی
بدیهی همراه با همه و ازین اشارت راهی بمعرفت اولی همچنانه بهمین نمودنیست
از وہ است او از همینست تغمی و بی نیاز در همراه با دستیابی و ادیمه چاهمی اشارت

عہدیدین مکتبیں درستی گفتگو کشراست بھی

بہتر ہوا دیہیت و زیاد طواری سیر	بہت الف باہمہ و پیچ غیر
و آن ہمدرار و زرہ و سیم کھوو	باہمہ او فرد ہمہ خانع وجود
و آن ہمدرابی الف آرام شہ	بے اثر او ہمہ رانام نہ
و آن ہمکلہ و زرہ لنسپ کشاد	باہمہ و بے ہمہ در انفراد
کشت مالا ستینا ہے نمود	و خدت او مین کہ علاک شمود

مکتب
جان جیلانی

شیخ احمد بن علی

شماره
سی و هشت
سی و هشت

سی و هشت

١٢

ف

پنجه دارند

تہذیب
تہذیب

لکه مان کلاید

عین عینیم نون و با وجود این نسبت داعنبار و حبیت و گیانگی
خود است از سبب لغایل کلام اینجا مخفی نموده اند

پیش

بل بیشتر دیده جان روشن است
ماشودت وصف تجلی لقین
ز انکار شایسته لقین رفمید
ب هست طفیل بر خیر البشر
در گرایانه این سفت ام
صورت معنیش عیان گشتند
لوروسی از آن تعین شد
تا تو بسیا سبے زره عذبار
نور پنورش همچو جواحد است
واز الف آثایکی بین لقین

ای ای کر ترا عین د عیان رو لکست
چلوه این سرو نسب راهین
فرن کن از این مثل آداب و میر
باش بین دل ک جهان سرمه
بیشتر از این صنفتش گفتہ ام
کرچه ازین پیش بیان گشتندی
کمالاً چه در اویل ب تعین شده
لید و سه در فی و دو گارم بکار
منظمه ستر احمدی احمد است
فاتحی منظمه مظمه سه بین

۲۰۷

شام لئے آن ذات محمد بن سین
پچھوں لفٹ داں زنی نقطہ فطمہ
ماست کہ شانے فستیعین بو

شده بجز وحدت احمدیت یقین
صورت تکمیل درین طور نور
شماست اول که سین بود

<p>هر که نزین نیچ سخواه سپیش نیست را او بگتاب الٰه</p>	<p>جهنمی است که در راه حق است بحق اش زحماتی جاد</p>
--	---

دین پر

۱۳۵
شیخ ابراهیم آنچه در کتاب و مکتبه نوشته است
آنچه در کتاب و مکتبه نوشته است

<p>خود پہ جان وحدت خود مصنعت کشت لاینچھر آئید بخط نہ قیام است و سرنقطر بالتمام پنج بود کصل بنای احراف ہشتاد دین پنج روزات فتن</p> <p style="text-align: center;">ص ۹</p> <p style="text-align: center;">۲۰۰</p> <p>خاصیت تیرین عدد دین چروف بایشلین قول دین مختصر راہ دین شرح لغتن سے کندہ</p>	<p>از نقطہ پنج بود القضا انت زین قبل از جنس چروف فقط صورت و معنی جهان انتظام لیکس برجی از اہل وقوف چون چروف پنج بود چسبن ا شیخ رہ ہم بن ہستہ ہویدا بہاں وقوف بایشلین شرح کتابی وگر طبع من از فهم سخن سے کندہ</p>
--	--

معرفت

باز روم رسبر قوی صیغت آن	خرفت الملت بود مر ابر زبان
شکل حسنه دنیا تار و شدید پیچ	جلیوه اه او چون بخطا هر کس می بین
بیله حد و بیچر زیان شد کلام	یافت چوت ترتیب حروف انتظام
بسم اللہ الرحمن الرحیم	خواندن پانهای قلوب سیم
عَصْمَهُمْ نواکه که ندارد زوال	جل جلاله که ندارد مشال
دانچ درین داغره بود لیش سهست	پرچه درین عرصه نبود لیش سهست
یافته نای افته این انتظام	بود و جزو از اثر این دونام

لر و میخانه هایی که در آنها از این نظر احتیاط کردند

حرف نہش اول خا میت بود
سرالست این عدد و فی نصیر
۶۵ آدم و فقی شکست کریں

نمایند اش فتح همایت پود
آئندش را هر روان بصیر

卷之三

^{۱۶} اور اپریل کو دھرم صہیل آمد ۲۵۶ کرنو ششمہ بیدار شکران میں جملہ موافق تھا۔

گوش کن این قول بسیع حضور
 این عسم احمد و زمیح تبلو
 مسجدی علم نهاد دل آگر ام
 سوتی سایه نماید ولایت نمایم
 برادر این بکش اچشم
 مرکز آن را بگیر برعاط
 چشم دی پازند و دواں
 در فخرین عدد خود عقد نهیخ
 یک صد و زده رهست بزرگ
 هم گن این نام بنام علی
 تاریخیم یازده آید منیر
 زین عدد او زیر قوم چلے

ایک پرداخت سری با مرد
و اک سب طیین و وحی بحوال
نفت کہ بن نقطہ سمجھ الدعا م
سر حق و نقطہ ناجی نشم
بی شک پی شانیہت این خبر
دارد نقطہ چو دیدے ترخط
قرط خند و ش عدہ سیم
ہست صدور نہ صد و سیاہ پنج
قرط اصرور نہ غاییت این عدد دیک
سانازین عددہ رقومت جلی
نقطہ درین نکتہ زیر بائیگیر
پیاز دہ اولاد بیٹی و دوئے

حل متعاقن و دریاب نام
قال الفاس است افت دیسان
صدر رکناست همین کوکر بیم
در و سلطه حرف الفباء من پنجه
واسطه آن چو میا سبیه تمام
این سر قوکار فشکلست خاص
کیم سنه نمود افته سمه دران شوش
مرکز این نر قم آمالافت
هست سه قله این رقم و پند
شکلش تختین که سزا مرد استه
تخت دو کم هست: قلبش عین
تمثیل سیود هم لفظ چه و بات
هست درین لشکر گونه تجرا بب
نه حرش بود رسول امین
هم است او را که زیاد از چهار
جسم اسکم اپیمیل بخاخ
چار بیک و قوه همین قوان

قص و تستعین که نمود مقام
غیر الف نیست نهان غیان
آمده و تشکل الف لام و نیم
لام و بین حرف الف در وسط
تای پخته و سطه در یا بلام
میست زنگی ببطش خصوص
آید و نه بست که نویسی بشیش
شد بالف قسم این تنسفت
نمیخلف القاعده از چون و پند
از الف شر و لق هنگام است
آنچه شده قائمیه قلب جان
در همه حرفي الف شن انجلاست
راست پور با جلات عرب
خاصه او بود زحم این پنین
نیست سفر حرف مکر شمار
ناید این نیست حالان و سلاح
که دنیا خش نه زیاده بران

محض و بست و دین لفظ کوے
در کلمات آمده لا مشخص
آندازین ذات کشی الصفات
این سمه لفشت کشیده همچنان
دائره بازگردان پر کار نمایی
بر سر لفظه رسید است تم
سمت بر از هر چیز نهاده
جلوه واحد بود آن در شهود
بل چه نهادان که بون از شما
ل فقط همین نوع پیغای خود
رو دهد از حرف کلام شکرت
چه ره سه کیم شده رو بشن هم
خوش دل عافیت که باین وارت
گنج بر آضره میان طالبیم

قطعه و حکمیت شاهزادین چنین بحسب و بجز
بدل احتجاب نیست که این شخص
آنند ازین وحدت یا پندره داشته
پیش لفظ و رسمه و اعقبها
و صفت لقطه که در گاه سیر
کثرت ازین فاکره دیده است هم
یست معقول از عدد و خبر احمد
هر چه فرازید ز عدد و رعقوه و
از آن حرف شهر ران شهر ران
د نظر صاحب ہوش و تمیز
طبع پور در سیر در آید بحروف
این ہم کثرت کغیان کو و چهر
حرف احادیث کثرت پور در
پانز و روم پور قصصیف اسما

ج

دال ی عصید و قد گوئی سه ایسم منظمه جرمی استاین به نوح چهارم	بسم الله حرف است عیان از اسم پاک شنیده خاتمه این کتاب
--	--

لرین می خواهند که این عذرخواهی را
کارول ایشان خواسته باشند
پس پیش از اینکه این عذرخواهی
عدهه را خواهد داشت اینکه تا او را
نهادن که درست شد اینکه این عذرخواهی
که درست شد اینکه این عذرخواهی
که درست شد اینکه این عذرخواهی

رساله حضرت
 این باشد از جزت سعدیت الف راین سه حرف زائل کهند علی نهاد القیاس و آگر و طالع بیت خود
 اول نحس باشد و سه حرف پایان آتشی سعد باشد خوست این را بسوزانم و زائل گردانند میخواست
 شاهد طائله او خاکی و باوی مکر زینویست که با دیگر قوی آتشی است و آتشی هربی با دیگر خاکی شوی
 آبی است و آبی هربی خاکی است سی و فیض علم در بوج مدانه که در حمل و جوزا و آسد و زیران
 و قوس و دلو است و در بوج شب ثور و سرطان و سینبله و مهر و مهر و جدی و جوت و حروف بوج لذت است
 حل اهم و قوبان و جوزان حس زد سرطان و خص و خص و سد هف خس و سینبله و خص
 خس و زیران رزق طاو عقرب حز طاو قوس حش و جدی می شاع و آون شاع
 دو تا ل خ خ ارباب بروج مریخ جمل زهر و بثور عطا و بجهز اقر سرطان شمس سده عطا زدن
 زهر و بینزان مریخ عقرب شتری بقوس جدی بزحل جوت بشتری و داشتن آفتاب پس از این
 ماه بد انکه تایخ ۲۷ اشتر فریاقعده سنه اسحیری خواستیم که آفتاب را بد انگ که در کدام ریج است
 از سده ۹ هجری طرح کردیم باقی باند ۹ این را بیازده ضرب کردیم ۹۹۰ شد پیش دیگر بروز فرمود
 ۹۹۵ گشت این جمل اولی نگاه پرداخته بعد از این از محمر تا روز حساب بشمارند یکماه
 و یکماه ۰ سه پس از محمر تایخ ۲۷ از یقین ۹۰۰ شد جمع اوی ازین افزونست و دو بروز فرمود
 که سیا باشد بجمع شانی بمحاق نموده سده اشتر یا جمع اوی مقابله کردیم باقی باند ۹۳۰ یوم آغاز
 بجمل و ادیم باقی باند را به ثور رسید علوم شد که آفتاب در شهر و هم درجه ثور باشد یا زده و فریزان
 جمله زیاد کرد که بحساب تقویم بدست آید ۹۳۰ در جشد پس عالم شد که آفتاب در ۹۴۰ درجه
 شد و داشتن باه پذان است سه ابده اضر کرد ۹۳۰ اش سهرا دیگر افزودیم ۹۵۰ از آفتاب
 ۰ سه عده و ببریج داده آفتاب در ثور بودش ۹۱ برج رسید باقی باند هم از جهشده و قسم شده
 از آفتاب هفت برج است که عقرب باشد به پانزده هم درجه و داشتن نیز با کجا است از ابتداء فریشیده
 که خواهد شد کهند بیفت عدد بین افزایی هرچهار جمع باشد سه گان طرح کهند اگر کیم باند ما در آب بلوگ
 بزرگ را در جنگ خطر است و آگر دو ماند وزیرین است و دو مردم پیام را دار از ل را خطر است و آگر

بازر و م بر سر او صاف اسم با که بین آمده پایمیم یار یانه گواهی بالغ فحی و هند ظاهر شان نیز بورسین	بر عدد خاص و دو و امام بیشکان شبیه است علی و لـ کیانی کان بیقین قوت نیست و نیم باطن شان آمده غالی تبار
باطن و هزاران هزار بازر و م بر سر قصو و خوش هزار سه یک بین اتفاق افت اث هرست تمام این عدد و بین	سر و پر پایی الف می نهند آمده سعیار بیش بین مجمل یار بے پیار آورند ورنها یعنی صفتی در عدد و ظاهر پس بود این در قمر این کتاب کتر قش از سر یکیکه بیش نیست
اکم محمد که ابو القاسم است از قمر سه بیان برآور عیان روز بسبیله قل بود عین نیز	معتبر آبدیز یکیکه در شمار وزرسه یک آدم قمی چند پیش سیصد و سی و سه خوان بیکلت سته یکیکه را بتمام بین و اطلب اینجا که تحقیق هست مجمل و بیان برآور عیان اکم رصد او است بلطف ارتقیس
فقط هی نیم سه دو و نیم از این ام در زیر بزرگ از قرآن بسیار از قرآن بزرگ نیز این سه دو و نیم	فلم از این ام نمی بود از قرآن بسیار از قرآن این سه دو و نیم

فقط هی نیم سه دو و نیم از این ام
در زیر بزرگ از قرآن
بسیار از قرآن
این سه دو و نیم

مئندی باشیست که اسم نظام ام هرگز طبیعی بودایی نباشیں مئندی ازان چشمها بیدزمام با دمی ازین ذوق حمل آید بدر بالقطع یک چو در آید بجا مئندی باشیش بجز برد گوهر آن را بنمود مرکزان ست مقام است همه دلیل هرست زین گوششان هیچان فرز بر آورده باشد اف حرف از شهرم قطع غیره بوده است گوهر کجایی شفشت این هم	ط و مسچار وه وطنی تمام عد و طبیعه بودایی پاک دین ماه برچار فه آیدیتام ط بود فوز وه و یک دگر دوره طا فا بود و فاد طا جببل اسم محمد سد رفیع سد در سه بنمودم عیان حاصل ازین رفرمه بی فظیر سربر این گوهر در بیانی تعالی غذرت صائم که ازین بجز بزرف بیغرضم غرض نهر بوده است آشف عیانی منش است این تهه
---	---

میراث

بیان ارباب تحقیق است که حقیقت حضرت محمدی اصلی اللہ علیہ الرحم
وعلیہ السلام نظر خواسته از طبقه عفاف است و گاهی که طلاق شد
ظاہر غایب کند می سع اسد وقت لایسنس فیلم ساقری و لایسنس مرسل
بیان فرماید و پسون ظاہر شد بر باطن خوب کند بعد بیش نجف حکم با ظاہر

من قابل است و لغفته اندک اپنچه در مرتبه تمیز من جیزش المبطون است و در مرتبه تمیز من جیزش المظدوه است و اسم جامع کرد صفت مرتبه تمیز است و دو اعتبار است یعنی قطعه نظر از اسما و صفات و ذات تعلق است به اد و یگری از نظر باعتبار جامع است قبولیت جیزش اسما و صفات

پیش

پر وہ زوج احمدیت سید	بسلوکی ہوچون تینیں سید
رومغان پر تو فور وجود	جسا لوہ واحد خپڑ پر وجود
ہستا بعیدیل نہ میشو شکم	محمد این ہر دو مطابق بھم
ہر کر کے تماں بنوا نہ نمود	یا بد از سجدہ حروف وجود
پر قو جا سح بہاید عیان	بیشک و پیشا کبہ و سکمان
بسط کنہ فاشیں و نعایم تمام	چشم کشا راز اثر اهتمام
ہست حرفش وہ و دو بیشال	واو گل چیم و گر واو دال
محمد و اجیب بود این را بیا ب	این و و و و حرف بہنج صواب
ہست صد و چار و دادی پاک حروف	ایک عدد بھائی حروف وجود
قید و حرمہت ہمین وقف تما	اہل حقیقت بود این التمام
نام حق اذکرنیش آئیہ پسح	صورت این راچو گکری صیری
چار و دو یک سہت قیعن فندود	صورت این ہندو پشکن نمود

فَرِيزْكَانْ طَهْ بِنْ مُحَمَّدْ بِوَدْ فَرِيزْكَانْ قَلْقَلْ بِنْ جَوْهَرْ كَانْجَارْ بِانْزَانْ دَكْرَانْ سَعْدَانْ
فَرِيزْكَانْ بَلْ بِنْ لَكْلَكْ بِوَدْ فَرِيزْكَانْ قَلْقَلْ بِنْ جَوْهَرْ كَانْجَارْ بِانْزَانْ دَكْرَانْ سَعْدَانْ
فَرِيزْكَانْ بَلْ بِنْ لَكْلَكْ بِوَدْ فَرِيزْكَانْ قَلْقَلْ بِنْ جَوْهَرْ كَانْجَارْ بِانْزَانْ دَكْرَانْ سَعْدَانْ

گروہ عیان حاصل قال آب و گل
جان و دل آور و بطور طهور
ول نہ کرد و رایت گل آدمی است
یا نہ کر این تن بود آن جان بود
نیک بیانی چو تعقل کئے
جو پر قلبست خروزان چوش
آنکه درین واگرہ شاهزاده است
منظوم آمیشہ ول پاک او است
تا تو این نیز کسی یعنی عیان

صرخه دار سو نگفت و گل
آب و گل فیضتے از غل بور
منظوم افوار دیس آدمی است
افیت چو کان آن گهر کان بود
آفت ول ول کر تا مل کنی
جاسح جمیعت فرق و جمیع
حمد این تربه رسول اسد است
دوبت در آمیذه او را ک او است
بهر تو این نیز کسی یعنی عیان

اصل بدل اسم قصصہ متنیشہ شہر ۲۲ سندھ صحیح الاعداد
است طاق عدو مذکور قبل ۱۰۰ محمد پیغمبر
حروف اللہ الف ام ام سے

این ہر جان و دل صافی است
نیست درین وازو سند عقدا
نیست درین کوئی خردی از قلب
نیست معین کر کجا مانده اندر
ول شکنی چند راز قیل و قال

قلب شناسی نہ پو صرافی است
قلب کسراف کند فقدان
عقد دل انجام است نہ دنیا رب
قلب شناسان کر سبق خداوند نہ
ماندہ پھکارند درین عرصہ حال

رسالت پیغمبر کائنات و مخلکات
رویت کنونت ایک دلیل بیان و میکان
میکنیں ایک دلیل و میکان و میکان
رسالت پیغمبر کائنات و مخلکات

۱۵۰
مکالمه و میخواستند از پیشگیری و پیشگفت
جایی که از این بحثها برخوردار باشند
و فرمودند: میان این دو مسئله کدامیک
بیشتر است و کدامیک بیشتر نیست
و حضور اینها در اینجا چه مفهومی دارد
که شنیداری و اینها هم از این
درست شدند و اینها هم از این
صحت اینها را تقدیم کردند

دوست دوست خاص خداست شاہزاد عدلی است بر فرج زادا	دوستی او سبب اہلدار است فاہنگوئے ز کلام خدا
اوست مریبے جهان وجود تازه کنگ باز کنیش است بیش	آن اثر پر قورب و دود دادا دام این شرح اک رض پیش
کنچ گمراہ بکشم آشکار پر قواند از بنے دو لے	با ملن و نظاہر پنایم بکار نیچ گھریت خفے و بجلے

باطن و خاہر مکاری وید و در	تمام برے راہ فتح لئر	سب سے علیٰ محمد ۹۲
----------------------------	----------------------	--------------------

مہرتوں

بیان ارباب تحقیق اینست که نقطه و حرف که کلمات ازان مکری است
مقطع اسمای آنیده و هم اللف از سرنوشت است که من هیئت اش از
بنقطه و ایمه و صفاتیمه و افعالیه تقریباً است و اللف بعداً حسر و فهم است
در عالم کتابت و اول بلقوظ است در عالم حروف در کتاب تدقیق ایمه و فهم است
تیوه است و در حقیقت انسانیه او لگا در عالم اعیان شانیه و ثانیه در عالم
ارواح مجرفه و ثالثاً در عالم اشیاع تحلی فرمود و حروفات کاشتو پیشقوطه
بلقوظه اسم و عمر نزد این طائفه اسم آنگاهیست و هر چشم این اسمای آنیده
این قوم هم ذات است با صفت از صفات تعبیه و با عنباره است

لر لذوقون در عالم کنم از نام خود بگویم
لار آورت میگم از نام خود بگویم
لر لذوقون در عالم کنم از نام خود بگویم
لار آورت میگم از نام خود بگویم

هست پهنه کاف طبیور از پیش
غیر بود کامل ظاهر صفات
میرسد از خوسته او گر
آشده در سر نقاب شد و
ظاهر از عین موجود عفات
ظاهر و در عفات آبداد
تکند از طور مقید فلکه
نامنجه بجا همیست او مدشم است
چرگه را طلقه وقت بیان
پرورد بر اندازه ازین جلوه باز
آمده سترالف و دال و سیم
هر عدوی مخف طایعت و کنج
می دهد از محمد آن خبر
اول نشکنیل بنی آدم است
ناصیمه صورت اعمال و ایان
پا نزد را بعیار آورد
خل معما بکن و نیک و ایان

صورت از خارج علم میش نیز
معنی و علم بودندین ذات
ترمیت از جلوه او در صور
طوفانی است که فتو وجود
نقطه صفت آمد از دین ذات
نقطه مطلق که مضاف آید
لرود ز مطلق بمقید غیر
نقطه بای نقطه ز نقطه است
کشته نهان تابنا یز عیان
جلوه کنان بالف آمد بساز
در دل نقطه که نهفته میشیم
هست بین عدوش حیل پیش
مدک و حرف است بنور سیر
اینکه با عذاده میش و کم شه
و این بعضیات اول اشغال دان
سرمه عیش گوشیمار آورے
پا ز کردن فهم و دان حیثیت آن

ایل تهم چون کند از فینی طهور
 نام صمد چهره کشا بیز صاد
 صاد بود لفظ و شکایت تیم
 اپنی سیم است بجان بزم فات
 نقطه بقططه است که آجر زیر
 آه کی عاشق کشد از اول بفکر
 جمع و ولادم و سلطنه با تجاه
 در رتب قاعده بایستے خدود
 جلوه کیا زال حسن است نام
 در فخر عارف ملک شهود
 کاہ سچکه بقلویت سیم
 این اثر فیض قدس بود
 ذکر حیما است سرورد وان
 ذکر کن ای دل که بیانی فیم
 بسم سه حرف است در طرح جان
 ده دین شش بود و هم چار
 همس اندک که در حد بود

آور دار مدخل حی فیض نور
مجسمل آدم خایز رصداد
اسم مکنل بود اینجنب مقیم
نشست دین چاره و نیخنگات
و خدست مطلق بر می از سر غیر
آید از رو اول و همسر پدر کر
مجسمل اسد بود لا کلام
اسکم احمد آید ازین در صد
شامل تخلیست فیض تمام
خلوہ اقدس بود این از رو جو
کیفیت خاص دهد ال حیم
کر عقبا جلوه اقدس بود
و لیور حیم بست ازین در فعات
بسم اسد الرحمن الرحیم
روشن تابان است پنی نوحان
مجسمل اجب بود ثیث عدیار
نهشت نهرا و کش سیده دود

لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا
لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا
لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا
لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا
لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا
لکھن اپنے کیا کیا کیا کیا کیا کیا کیا

تاشودوت کا فطی شجاع سباد	لام بفت چارو غش بیاب
ضم کم کی آید عدو میں پسکر	جمل این عقدہ چو با چارت
عدہ محجوب ہمین ست و سبز	گر کیست بودت درست رس
غروشو از خلق کریا پی لقین	فود بودا این عدد دای نازین

رسوی عقدمی بی بندور

سہر دو بھم گیر دبزن بر حکام	عقدر اول بیشا نیست حک
وزیر این قدر شیر وون آرمغز	شصت شش ز سہر دو بدرست آغز
جلود السدیین بزین دو سخ	پچھو عیانی که شدہ نکتہ شنج
ویدہ احمد این لکھ نہار اعیان	سن بدنظرنا نمی دل و شتم جان
چہرہ جاناند سہما شا کئے	کر تو پو من ویدہ دل وا کئے
خون جگر خور وہ مر این شفت	حال این واقعہ در گفت نیست
رخت بمنزل گہر بلکش	خون جگر نیز تو گر بد کش

مناجات

کم شدگان را چو توئی رہنا	یارب از الطفات مرارہ کنا
کمار سن از لطف خدا سازن	بر خشم از فیض دری بارکن
جو ہر سر را معانیم سخیش	فیض عیانی بہ نہایت یکم سخیش
تاصفت از صاف عمل ایدندر ک	صف اکن ایکنہ ام ازو و مکرا

دیپین

پیش پیش پا بندی دو چارے	پیش پیش پا بندی دو چارے
پیش پیش پا بندی دو چارے	پیش پیش پا بندی دو چارے

ورخو سه شخص و پنځدار او
 پیش هم اینجا زیر تو صعله است
 در دل هر قدره زخوش شید خواست
 که پنجانی ول خواست را
 فیض پقد رسخته حوصله
 پیش باید متفاوته نزد وسته
 ولنچ نسباً بدک مردیم بود
 حضرت ولله ز همین ماچدا
 ذا لقدر و حوصله پیدا کنمید
 لجه پنهان سه مردیم ولنچ که
 در ازیل آنرا کرد همین دو ختنید
 جسد و خداینچا اثری میداده
 آه که این رنگه در حیثت هشت
 آورم الفاظ طبیر گاهان پیش
 پرگه لفظهم شوم هر سرچ
 همچو میساز بطریق رموز

مطابق

با وه فرستند خم و یا سبتو
 نکان هم عیوب و نه حوصله است
 هست خصوصی بز طبع صفات
 فاش به بینی اثر ذات را
 سرزند از سر لب حوصله
 حوصله پشتگش و تقاضه است از و
 حوصله با مید که در سرخ بود
 سفته وری میکنم آنرا آدا
 و نزدی این لقدر دهن و این
 کیاس بسته نمایم و لغیره
 چهره زخوان جسم گمراور خفت
 هل چدار بینجا خبری مسیده
 کرچا شور و سیر علزت است
 بر اثر استیجی قول نخواش
 قفل طلسات کشا یعنی زگنج
 پرداز کشاگر در روز کفوز

گریشہ سے رمز وین را کھام	جمع کئی سورہ نما سے تمام با زندگی گھر این وگر
--------------------------	--

ل م سے ل د ول م سے دل د
فقاط ۱۲۷

حروف م سے د و س است بیانگرا	ج ۲۷
جمع الاعداد	۲۷

ولم کریں لکھوڑا حمد

فاسخ و رآخر حمل ظاہرست	بندگی اینجا عدم خاہی برست
فسکر کرن و کار سماں بیان	در گنگا میں صفا بیٹھنے نمازیں
شمد از فکر عیا لی بون	کتر نے از قاعده دولتی بود

عدد و بسط مل

گردات از نور خ در وشن است	ایک ترا آرزوی این فن است
سما پر ہم شرح زراعد او سمع	باز کن از فکر و خرو باب خیع
نو روہ کہست ذہ ازان حل کا	اصل سخن بسلمہ دار و قرار
مغتصد و شہزاد و شوشت از عدد	مجمل مجموع زر و می رصد

مع مکتب هدیه و بحکمہ	مع مکتب هدیه و بحکمہ
مع مکتب هدیه و بحکمہ	مع مکتب هدیه و بحکمہ

مع مکتب هدیه و بحکمہ	مع مکتب هدیه و بحکمہ
----------------------	----------------------

سه باند در آسان است اسپان و اشترازن و مرکین دیگر را خطر است لین عمل در درون جنگل سه باند است
 سی و هفتم علم طوایع بدانکه طوایع عبارت از نشان تحمل و از اول تلویاً با از اول سوال سائل و
 از اول بیت شرق زیرگویند که آنها بزرگ پیش است اگر در طالع متوجه طبایع آید مکنند اسبح و پیا
 پیا کنند فوت محل در طالع سائل هر چنواه و اینچه اراده است و ضبط او است اگر محل شخص نداشت
 درین محل بوسه طله فوت محل بیت می آید بدانکه شتری را حکم است که
 قاضی افلاک است این طالع سعد است اگر در طالع حایی کل آن بین خس اکبر است اگر چهار و پیش
 صور است دارد و اگر در طالع هم این سبع باشد سعد است غشی از سلطان زمان بینند و اگر
 طالع فحص قر را بشد با شرایح دل که از سیمه شروع و مرئی از درود که زهره طمع باشد شروع و اگر در
 طالع شش ت شخ آید بکاری که دار و بمنزه می دستی کشد لشکر اکبر است اگر در طالع دش
 طمع آید زیرخس است ولی قول هیل تکیه این بیت هم سائل رایح اسم و مرستاند از ای دوازده هجر
 کند اینچه باقی ماند طالع است اما بقول هیل تیخیم طالع است که اعلیٰ می محل ب تورک ق
 و جوز ای هم سلطان هدف سنبده کت ر طالع زین ج خض ر طاف عقرب وف و قوس
 خ نع جدی ک ش ش دلو دوت هر اسم که این باشد طالع هنبا کند اما طالع هم لو بدست
 آوردن بسیار خوب است که تمامی تفاوت ازان معلوم قوان کرد سی و هفتم علم حروف اینکه مانند
 زبر حروف سه حروف است از ذات حروف باشد که اینها باشد و در کتاب بینا
 حروف نه در تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه این الذين امنوا پس پنج حروف مع بینی از جمیع حروف
 در تقریر و تحریر ثیمت است هرگاه حروف فرو را نخواهد بینیات در تقریر پس ای آید چنانچه در تقریر ظاهر
 است پس نزیر ظهور حروف است که در تحریر بینیات می آید و نه در طالع بینیات آید تقریر هست حروف عبارت
 از زر او است چنانچه اینها میگردند محسنه و اعاده از حروف عدار و در می سناهند و باید از همین اثبات
 بسطون گویند چنانچه در بطن الف حوا برآید حمل علم حروف و نوع است خیز و جایی هست که بین این اثبات

سند فارسی کا اذن فرنگی
انگلیکان میں نہ کر سکا ایک
دریگ ان میں پڑا کیا کہ ایک
کارڈ ووکر کا اذن فرنگی
لے پیش کیا ہے

ن حشش دی ب م و و هر فرش ب م
حفرش و حرفش شکل انتصف

مثلاً في النصف عدو بسم الله

۱۳۰

دروش ایں قو سطش میں احوال فرش و می صنیفیرش در فرش
بھر تمام این جسد و حاصلہ ایں و وسٹنے می
دن دوون اک پس جمیع این حروفات بستہ چہار باشد
ب م د م د ا ل ا ق ن و م کے

بیش چهار است حر و قش تما	حاملِ مستطیلی این یک کلام
جمع شود باز قم واوصاف	حامل ازین عذر و دل و دل و فنا
معنی بسیار درین محمل است	پنج بسی اسم درین مخلصت
من پرس آوردم این نقد کان	بهر شناسد و دل نگذته و ان
اوز راین راز و هر زیب گوش	هبر که بود صاحب او را که هر از
بر من ازین واستطیل شود	حلقه گیوش من بیدل شو و
پیش به از جه هر انصاف غیرست	پیش ای کش که بجه للاف غیرست

حسب حال

اون حروفی زانداین ست

و ف ن و د ن ا ل ل ه ب ا س ا ج ب ي ح ص س د ب ي ب ت م و ا ل ف ا ش ا ك ا ح
و د ي ا ن د ز ر ق د ا ل ن ا ز د و ك م ر ب ب ب ي س ا ج ه ب ي ش ا س
م ح س ا و ج ي ه ف ن ب ي ف ي ن ز ي ق ب د ب ل م ب ت د ا ل د .
ا ص د د ح ا ش ا ك د ف ب ي م ز ي ا ل ح ب ف د خ ب د ق ع ت ي ز
ق ا ئ ي س ا ج د ا ب ش ب ي ك و د ن ت ب ي ح م م ل ح
ي ز ل ا م ي ق ح س ا ج ي ب و ن ت ق ب ت د د د ا ل ب ي ح ش
ش ي ب ي ز ب ل ا ك ا م د ب ي د د و س ا ج ق ب ي ق ب ا ن د
و ش ا ن ي ب ي ب ي ب ا ن ل ب ي ح ك ح ا س ا د م ح و د ي
ي و د ش ا د م ن ح ا ق م ب و ن ا ف س ز ا ن ي ح ب ا ن ا ب ي ل
ل ي ب ي د و ن و ك ا ش ب د ه ف ي ۵ ا ي ا ز م ب ن ت ق د ا ب
د ز ل ا ي ا و ب ي ق و ب ا ن ا س ا د م ك ز ش ي ب ا ز و ح ه ي ا ف
ن ب ي ز ح ا س ي د د ا ب ي ب ك ي و ش ر ب غ ف ك ص ج د
و ن م ب ي س ا ك ل ن ج ز ا ب ه س ا ي و د ي د ا ق ا ا ب ي
د ب ا ن ا ه م ق ب ي و ص ر ي ي و ك و ا ل ب ي ف س ه ح د ب ا
ا ب ي ب د ز ب ب ح ا ش س م ق ق ك ي ب ا ل و و س ك ي د ي
ي ا و ب ي ب ا ك ا د س ت ر و ب ا و ه ل ق ب ي ه ب ي ا ق ش ا ن س
م ي ف ا ش و ق ب ي ا ي ا ب ب د ق ب ي د ق ص ا ل ز ه و و ب
ب ا م د ي د ف ح ا د ص ا ل و س ق ف ب ي د ا ب ي ك ل م ن د ب
ب ب ح ج ي د ك ي ي د ب ي ف ا س و ا ب ي ق ق ش ق ل س و ف
و ا ب س ب ل ه ق م ش ي ق د ز ك ب ي ا ي و و ب ي ا ب
ب س و ا ب ب ا ب ب ي د ب ي د ب ي ف ا م ب ي س ت ي ق ب ا د ف
و ق ب ب د ف ز ا ك ب ب ي د ب ي د ب ي ب ف د ا ل ق او ي ه

مکالمه حروف پلاکار که بنویش شده دایم است

امانه از این توانی و تجربه و مفاسد صحاب از حروقات است و فهمایی
اللخواری سعای انسا امر که قبیله همی با در عالم ایجاد نموده

949

تفصیل حروفات مذکوره که قسم آنها بیان شده‌اند این است
حروف وک اوف ی سیچ شناسیج شهری امپ دال تی دم
مد و جمل حروف مذکور که هزار و پانصد و دو و نزدیک ۱۲۵۰ احرقوت
سخای توازنی شمش اند هیئت شفیقی کافی صباوق
شک انتقالی اسمای توانا فقه شمش اند ذوالله می
جود مشغیتی کوچی اسمای بفاتیج بلاتکر احرقوت
ذی المطلول فائیتی و دهکت کافی احلفت
اعم کوه پیشیج کافی درجه
عده چون این بفاتیج بلاتکر ادو و هزار و پانصد و بست شمشایرو
وافق این دو اسم ب اسماء اللہ را فهم که عده‌آن دو اسم برای است
انسین لایسیم فاکهه فاکهه

دکتر جعیده خاکر و فدوی	دکتر جعیده خاکر و فدوی
دکتر جعیده خاکر و فدوی	دکتر جعیده خاکر و فدوی

۱۷۲
بیان مفهوم از آن را در اینجا نمایم که می‌تواند این مفهوم را در میان افرادی که می‌توانند از آن برای خود استفاده کنند، معرفی کرد.

کیاں بہق ازو فقر علم لدن از رنخ و لہما بزر داید اغبار	عفضل موش یا وہدہ می خن تا سبق ہے غلط آرید بکار
ترغیب طالبان	
جان ترا شوق سخن، افی است دوست از نکتبہ نران چرات فرق سرت شا جور از نورگن وز حلقه نور پوشان بدن	ایکہ تر میں سبق خونی است چونکہ دلت اسرائیں باجرح است السوت کر از سر خود و درگن جامہ نہستی مکن از روی تتن
دیدہ دل را بعضا بازگن بر دل مجروح بندہ مر ہے بروں خود چند کن این در کشی بہر قوزین عسلم تو غیص حق	وجہ توجہ بہق آور دے گوش بلت اسخن بکشای ہوکش مبن دار کو یہ سبق فو صیف

لوصحیفہ

زیر ظلم است نهفته مرام و طلبش کرکے شفته است نام خوش رفتہ اسان بران نواه نبرده بفشنان ظلسم پس کنجه وصف خلاش سیان	گستاخ کر ز نظر خاص و عام چون ز نظر را همه نهفته است بسکمی آزو ده قلسان خلق بسی مانده بیان ظلسم چیز که هر چیز بگوییم عیان	بی پیش و بینی فاصله رسانیده فردات بعیق رسانیده فردات بعیق رسانیده فردات بعیق رسانیده فردات بعیق
---	--	---

کی اپنے قبضہ پر
ویرا پر ویزان اور
ویکار پر چھپے
ویکار پر چھپے
ویکار پر چھپے
ویکار پر چھپے

یا بود آن نیز که خود را شنید	ای میتوان فوس که خوبیست
جمله ای هاش چه باشد خوص	ایاکه ترازو بود از هر دو خاص
کیفیت سود و بیازیان	طالع و اوقات چه باشد دران
با عدد و بقیت زرد که نیز	یا فتد بـشـدـرـ قـمـ کـسـنـیـزـ
متیاز طلسمات دری و شود	داند و سخراج اسمها شود
پس گفت آن دکتر از هر چیز اسم	فکر نم غوطه میان طلسم
فضل طلسمش بتواند کشاد	یعنی ازان اسم که در مردم
و عوت آن اسم بتواند بخورد	نمایند حال طلسمات زود
گوهر خوش بش بنماید جمال	که چوار ذکریت آبیوه حال
باز جاییم و سحر فی بساز	فن کر کنم حرف نخویم برداز
جان بهر کار کنید و محل	نامنتمانی بطریق عمل

در کتب اهل تنجیم بیان کرده اند که سیاره را که سیاره اند و سیاره مکمل اند در اسورات دینی و فتویی از افراد زید متعال با گذشت یک مرآتی غنی باشد زیرا که چون همه رسید طبق اند و با گذشت یک صداقت و عداوت و ازدواج و سبب صداقت است عداوت ایشان بحسب بیوت پاشند و نظرت اما بیوت چنان است لافتاب را کیم بیت است که برج آسم باشد و بخپنین قرار گیر کیم بیت سلطان و پیغام از کوکب خمسه تحریر را کیم را درست بود و از آنکه حمل جدی و دلورا

فودر ایمهال پهاری میشوند و این دان نظر نداشتند و دوستی هم و دوستی داشتند

موجع محل نشود بجز رفاقت اند شبد پیش از عصر
کوبنده میل کے مشتی قوع ال هی دو

چند مخالفت‌کنی

ریجیٹ جس کو جزا سے سدھا دیا گیا تھا تو اس جگہ دلو چوتھا
نہ بانے پڑے اس سے ہ لامبائی کے لیے تسلیم نہ کرنا

اینست ب تقدیر افراد سخنی حال هر شخص که وجود او است طالع طالب چون مطلع بود او صاحبین هر و چو صادق پو آن نکتی فلک که این شغل خاص هر چه تو بینی بودش در مردم بلکه به رکار و بسم اختیار خاصه در اسما که به طاعتی حرث سختین که در آینه بود راست چون شد طالع بحاجت صاحب طالع بودش برقرار نمیست چون این ضابط برگان من که همین بس کنم اینجا نخن و ذکر نخن لازم کنم این عالم
یک سبب دستی و دشمنی صاحبین کو کسر سودا و ستد دوست بود حال پو و پرسنگو طالع طالب مولای موقت پورند پین مرزین ده این خواص طالع و صاحبی از شیک و پر طالع و قعیدش بیا پر بکار جلوه اسمی بودش طاعتی راسته بران طالع بحاجت صاحبین چه و کشا زیستگفت سامعت خاص بهمیل زنها مخفی و پوشیده بر ابابد حال زائلک بولازم کتمان فن خاصیتی چند نسل شجوم

مشروط

قول طبیعی سخنی است که بنای آفرینش آدمی با مرغیت قوت است و هر قویی همانند سوبکول است اول قوت طبیعی فقرسوب است دوم قوت

زدن ای راهنمایی بگذشت پس از اینکه مکانیک ایجاد شده باشد، میتوان آن را در
ماده ای که میتواند این مکانیک را در کارهای بزرگی ایجاد کرند، ایجاد کرد.

<p>میست ز رو شوار می تو د هر چکر فوجمه سه رایخیم صیدز فرمد و اسچور در بیجا و است آن هر کیک پیک اسکم ز رس شکه بکشان طلسم پر کله جدا او کنیا پیل قلدر می سندش گز شجاید شر و رع چون بکند رست باصل و بفرع بیشکاف بی شائمه بیا بجز او زانکه سخن که بود و محض</p>	<p>هرست چوز هر شری نیز هر کمی نیکر ما تو باید کرد بذکر تسب شابت و سیاره و حرج خلاک چون همه همند ملسمات اسح پس چوز هر اسح قوان کرد و کار بر کله بر و ره باصول و فروع دعوت هر اسح قبانوں شرع از در خالقی ز رو د عتقاد بس کنم انجیف در اینجاد گر</p>
---	---

بصیر

حصل سندیش عدد و سیم و نیم است	اججد و هنوز عدد و کاف و سیت
سر جلیست بمناییز سیم	و حصل و نه چون نظر آری بخیر
یغشت که هست آئیم الکام ب	ه دوست هشتاینکه بود و در حساب
تفقطیم زیران همین خدم تمام	فا تحریم است و در حرفست تمام
تفقطه دو دیا و وزر و قی و قوف	ه بست عدیان برسایی حروف
کاف حی و کاف فی ای دو ذین	تفقطه در درفست نهودار نوں
یا شکر از فور بود و در تظہور	فا توجه فقطه بود ففتح فور

میست سندیش پیش و پیش	میست سندیش پیش و پیش
و حداده تقدیم است پیش	و حداده تقدیم است پیش
میست سندیش پیش و پیش	میست سندیش پیش و پیش
و حداده تقدیم است پیش	و حداده تقدیم است پیش
میست سندیش پیش و پیش	میست سندیش پیش و پیش

روز جانشنبه همان هزار چهل و سی هزار میلادی
که میتواند بجز این مطلع است

پیشرفت قدر توجه حاصل می‌شود و تربیت کنندگان فراست بدشایست
و خل و جمیع اینها در تربیت بینه‌آدمی با مردم حکم ایزوله نمایی است

پہلی

او نیست که کایش ارجمند چه ہواست	دو شنیک کم پاپت بہ آواز ہاست
او نیکند فرق و تیز صدا	چونکہ صد کایش بر سر دائرہ ہوا
از درازی و زر حل و شتری	ہاست در عذیش زنگیک لختروں
تما جو کش سان کے نکیو بود	سامنہ روحانیت است او بلو
ساز بھر فرش نفعیا قشت بخون	لینعی کہ الہاش با ضمافت بخوا
پر تو خوشمندہ خوشید و ماه	ہاست تبریشیں باصر الہ
اہل گرش ہست پسندیدہ است	بامر در روحانیت دیدہ است
ساز بخور شش کرد بنی اشر	ادست در انجم نہاک تاج و
بوی بدوئیک کشد حوزہ ہوا	حامت بینے کہ ز جنس دوا
زہرہ و محیج مرتبی اوست	ہاست میرز خو تقدیر یار دوست
پس مکن ازاہل و رات ناچادر	شانہ روحانیش و آن بکار
فرق کن بہر فرد رازبان	ز انکہ با قوائی زربان و دہان
او فزہ اشیں را بچشد با طعم	تکش و شیریشے و قرشے نکام
تزمیت او نکند با قمر	شیزکہ با شد صفح و داول

پنجم شسوب است و قوت شانی با ختاب بخشش بوده است

四

بک شود حرف باندازه حرف	هرست وزیرین ماده بی پایا خوف
بر فظری جمیکار شسته را بینی	عقلی کسر و خریدن را بجز است
شمس و قمر است باین هر دویا	از اثر اخیزد او نگاه
عقل اضافت کوشش در پنجه خوان	عاقله روحانیست هر دو دان
تمیز و آوری و از هر حیبت	کماچ دو از روشن هر روحانیت
تاج سر هر یکی از لیل میاف	چیخ حسن باطن ازین قسم باز
با صفت لیل یکی ایک بخوان	ناصر کیا کس چوبتی بر زبان
مشترک است آن بظهو و لطون	اول ازین پیچ حس ذوق فنون
واسطه است آن پیبطون طور	حصوص هر و و طرف منی قصور
او بکند اجد و بیاد دن خشم	همز رز پر خلا هر و لطون رو خند
او پس اند که بود ذوق فنون	او شیخ بخت اهمر رسداز بطون
حافظه و ذاکره پس کار را	چار و دی و هم و خیال هست و باز
قابل هی است چو خوشیش نام	ناصر زر و حاخیست این تمام
تابنشوی غاصل ازین ذهن زمه	محضری گفتمت از این همه
مشکل ایست بکشایم دگر	حسن طوالع بهمایم دگر

در عمل اندیچنایخ و راشمال از بسایر طوقو اعد و قرار این تغور و تغییر طاها هر آید و غفیبه ایکه متعه و دود
سائل درست خارج آن درز روایایی تغفاراند و در بروئی آید و کلم کسی توف بر تعالیق و سر ازان
و اشتبه اند اطلاع منافع خفا و حروف بعد از ریاضت اعمال هر روت نمودن با خشنیده لوندستیا
غفیب است بنده و کردی همچوں یک علم حروف الصفرایی حروف بادی و خاکی است بینات آن اسلام
از بر هر حرف را گرد طالع جمع یاد از خانه طبع صفرایی دار و از حروف بادی ب از حروف خاکی و از
حروف بادی و از حروف خاکی ح پس بیچ آن ب دوچ شد پس این خانه طبع صفرایی فاراد
اگر سائل را امور بادی و خاکی و خمیر باشد و درینه شل آن که طبع آن صفرایی است هر چیز که در طبع
آن صفرایش خمیر سائل بود و با اینکه در طالعی ل ف ش آید و یا ص رشیخ باشیدیا فرع ب
یاب دوح علامت جزو ۳ و صفحه ۴ و سطر ۶ و خانه ۸ و یا می ل ان ع جزو و او صفحه ۲ او سطر
و خانه ۶ او یا ایکه ص رشیخ جزو ۸ او صفحه ۲۰ و سطر ۳ و خانه ۴ و یاد خانه فرع ب مر
باشد جزو ۵ و صفحه ۸ و سطر ۳ و خانه ۴ احکام و اسرار این بیوت طالع بذری پست چهل و دویم
حروف الدرم که حروف درینات آن نو هنچ باشد شل شین و عین این هر دو حروف می اند و نجوم
 تمام دارد و گرد طالع بیست فرع شر شش نیز که جزو ۴ و صفحه ۸ و سطر ۳ و خانه ۴ باشد
نحوست هشت تمام دارد بیوت تختانی آن نا خانه تمام این سطح است و سطح و بیچ ما میان آن خانه هست
نحوست و از نداخانه ۴ نحوست سعدیت متوجه اندیچی و دم حروف ازان یعنی لوینه لخی و حسن خاست
و اندیچی و هم خاست حمل و سی هم علیم حروف الباعث امن زخم حوقی ای بادی و دوف بلاغی است چنانچه
ح ب زویاک می سان یا ایکه قص شت یا ایکه طاص ح یا نیز و فا گرد طالع بست
آیند مشترک طبع سائل است که بلغمی باشد در بیتا ول آخ حروف درست که بلغم نحوست نیار و درست
اول که است حمل ایکم فخر نباشد در بیت سیم که روز بیغمی ماند و فرع بیشود و در بیت چهارم
انقطع بیغم دار و نجوم است و در بیخ بیچ اربعه بیوت که ایشنه تخریج کند و یا بطریک کتاب تعالیق آلام و بیغم
که جدی پر محظی بود ایست که عالم اجمیع عالم بود ماین از خدمت ایشان بستی تصلیم نمود بچپا حرم بیوت عرض

متعلق است بایخ در وسیله شنیده و در فران ایشان باشند چهار شنبه و هر قص صرف
چهار شنبه و روز شنبه باشند پیش از هر دو روز شنبه و روز و بشنبه
روز شنبه و روز یکشنبه پیش از هر دو روز سه ساعت است و دو آنده گاهانه باید نمود و بحیثی است
نمایم که تمام العزمیت هست از روی الشصال باید نوشت تا این در حروف ششم غیری
که نمود عالمان این علم شرطیتی تقریب است بین نیمی پیش دری سر
ذوب اول میتواند و همچنانی مفایع که قسم العزمیت است هست همیشہ صادق باشد
غیره که ورده سمع رفیع ذی الشوال باری زکی لطیف است
با شایی ملائکه این هست صدر و کامیل سلطانی میل عروش میل
بر قدمتیں فتحی میل سنای میل زمیون میل و کوقات میل و عطا میل
و رشاییں یقیناً میل فتحی میل در شمل عکس پیغمبر اعظم باید کرد
اعماله اتفاق و همچنانی قسم العزمیت بحسب این اعلادیت بحروف ملائکه طیش
خواه باید نمود و این عذر از اینها میل حسب این نفع و خوب این است که نموده میشود

۱۰

۱۴- ق	میرخانی خنجر قوس	خلال	صلح	شمشیر
۱۵-	خو	خوبک عیار	خوبک	خوبک
۱۶-	ایون کیمیست اندیکاتر مل	ایون	ایون	ایون
۱۷-	میزان	بیشتر	بیشتر	بیشتر
۱۸-	بیشتر	بیشتر	بیشتر	بیشتر
۱۹-	ز	سلطان مظلوم	سلطان	سلطان
۲۰-	ز	جنون	جنون	جنون
۲۱-	شمشیر	چشم	چشم	چشم
۲۲-	شمشیر	شمشیر	شمشیر	شمشیر

لَكَ بِهِ لَكَ شُفَّاعَةٌ لَكَ مُنْجَانِيٌّ لَكَ فَرَادَةٌ لَكَ سُلَطَانٌ
لَكَ بِهِ لَكَ شُفَّاعَةٌ لَكَ مُنْجَانِيٌّ لَكَ فَرَادَةٌ لَكَ سُلَطَانٌ

لئے بخوبی خود لر آن نیم یا قدرت فیض نظر و رود بخی پیچ شکنی نیست که در حق شوی	کل و جسم و لش بدانندگان ماز تیین و گران در تیم کرو بیانی زیر بگان عصر کروز هر واحد فردی شوی	او که در آور و پر شی مقدم تاب پیشتر گمان میرشد گرچه پر تدبیخ نخواهد نظر ناکه درین عرصه دو اندیش
--	--	--

نضره

هر یک از اسمای آنی که حمایتی باشد بین تکرار حروف بر صفحه قرآن و در قسم مکالمه و نور کردست
و پنجاه و شصت است غیره که تمام شود بعد از آن بقیه آنی از یکی غیره میگذرد تا این شود که متعلق
باشد بیست ساعت یکد و قوش هشتاد هزار و نهصد و صد هر ساعتی یکجا خاص باشد این مکالمه
و آن حروف اینکه آن یکجا باشد اتفاق نکند اخوان روحانیت آن هم باشد که از اخوان خونش و حمله باشند

نذرگاه

نمایند اش آور بخی اکفار سایپادار باب طلب استند هر که تفصیل عماش سریست حصالش آید بیکه روز و نیس کسر و فشن خوبان خشم و قاعد و نامم بود و میش پس بوداین ذکر عالم حروف	ضابطه شش را بخایم عیان پس و گذازکن فریم حد باعث تکمیلت ز به علام انچه بخایی بود و شرست بر از مد و حق بظاهری تیین نشیت نشانی که براهم حق	نفت درین شرتو و رسایان در قسم بسطه نیچه قرار حمله این ایم بوقتی قوم و عوت این ایم باوریست قاعد و حقوت ایم است این قاعد و حقوت ایم است این وز طلب پس صاحب اوست
	مصرفی	

بسیار کمی ای اسماه الدفعاتی نموده می شود و بسطه اگر ایم علیم حبیت ای مفوج اعمال در مرتبط
و کسر و گذاری ای اسماه ایکی پیویغ قوان کرد از قرار یکی قاعد و تقریه ای قواعد بسطه و کسر این
اشرفت قواعدیست در عالم غیره و باشد الای توفیق والواح این عمل شناسی و دلیل شو و چنانچه نموده می آید

لورح پنجم

ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع
ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع
ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع
ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع	ل ع ع ع

لورح اول

ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع
ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع
ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع
ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ع

لورح ششم

ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع
ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع
ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع
ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع	ل ل ع ع

لورح هفتم

ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع
ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع
ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع
ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع	ل ی ع ع

لورح هشتم

ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع
ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع
ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع
ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ع

لورح نهم

ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع
ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع
ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع
ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع	ل م ع ع

لورح چهارم

ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع
ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع
ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع
ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ع

مکتبہ سیف الدین

362

مملکتی	مملکتی	مملکتی	مملکتی
مملکتی	مملکتی	مملکتی	مملکتی
مملکتی	مملکتی	مملکتی	مملکتی
مملکتی	مملکتی	مملکتی	مملکتی

لورح پاٹنہ و دھم

می ع	می ع	می ع	می ع
می ع	می ع	می ع	می ع
می ع	می ع	می ع	می ع
می ع	می ع	می ع	می ع
می ع	می ع	می ع	می ع

لور شاپنگ

مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم
مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم
مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم
مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم
مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم	مهم عالم

۱۰۷

عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل
عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل
عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل
عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل	عیل عیل

لیلی و نیم

عیال	عیال	عیال	عیال	عیال
عیال	عیال	عیال	عیال	عیال
عیال	عیال	عیال	عیال	عیال
عیال	عیال	عیال	عیال	عیال
عیال	عیال	عیال	عیال	عیال

فوج طارق بن زياد

یا ی ع	یا ی ع	یا ی ع	یا ی ع
یا ی ل	یا ی ل	یا ی ل	یا ی ل
یا ی ا	یا ی ا	یا ی ا	یا ی ا
یا ی م	یا ی م	یا ی م	یا ی م

مکتبہ دو از دو گھنٹے

ی م ع ش	ی م ع ل	ی م ع ی	ی م ع م
ی م ا ش	ی م ا ل	ی م ا ی	ی م ا م
ی م ی ش	ی م ی ل	ی م ی ی	ی م ی م
ی م م ش	ی م م ل	ی م م ی	ی م م م

وَالْمُؤْمِنُونَ الْوَلِيُّونَ كُلُّمُؤْمِنٍ لِرَبِّهِنَّ أَحَمَّ مِنْ أَنْ يُفْسَدَ كُلُّ شَيْءٍ إِذَا دَعَاهُمْ

لیٹھ جھائیم		لیٹھ اولی	
م	ل سے	م	ل سے
ل	م	ل	م
ن	ع	ن	ع
س	ک	س	ک
ر	ل	ر	ل
د	م	د	م
ب	کے	ب	کے

لوج پنج	لوج دوپھن
م ل س ع	م س ل ع
ل م س ع	ل س م ع
ع م س ل	ع س م ل
س ل م ع	س م ل ع
ل س ع م	ل ع س م
س ع م ل	س م ل ع

شیخ سعید	شیخ سعید
م ل بے	م ل بے
ل ع کے	ل ع کے
کے م ع ل	کے م ع ل
م ع ل کے	م ع ل کے
ل کے م ع	ل کے م ع

پیمان کار امکن اندیش تعالیٰ که مکالمات تکمیلی از سیرانی الواح در طول ترکیب پیامبر
و پسر کلیخه حرفا های اضافی نگاشته شده و عزم می تھا سازند و ملائکه اعلان را
باهم عاقیم و زیند و بخوب طبیعت پس ایاب سپاهار و از آن در مدعا که طلاق بیوی عالم است
و بخوبیه افسوس امداد تقدیم مصروف شد پس ایشان که دیر تکمیل شده اور طریقی علیهم پرستی

تیپیدن

وز پے انجمنا رکشا یعنی زبان
وست بہست ارشاد یا وین
ہم سنت بد رجھا اکھی قبول
یا غنڈا نہ ایں یا است لفین
بل چشپ نہ کر ازان ہم کرت
صورت حرفیت کہانہ بجا
از رہ معنی بری اقتادہ ایم
رس تیش و عوی بی میتی است
کے بود آیا کہ بمعنے رسم
و رشپ و دروزدار و فرق
و رغس راست شا شدگہ
ز اہل دلان تاکہم ایضیب
کچھ طلب سمت عدو با حروف
چو جسد و روح مقرر بود
سرچ بلا جسم خواست و سبا
راست شود ما وہ اعضا

صمعت تکیر نیمایم ہیان
خاصہ مان یا عشما اشتان
شده ولایت کہ بعد رسول
اچھا زان پا دشمان ز من
فی المثل ز بحر جو پیش بین است
و اپنے از من طائفہ قدر تھا است
ما کہ بصوت گری اقتادہ ایم
ہر کہ چو پر سری این و عوی ای
منکہ ورین را ہ بہمہ و الیم
راست پکو یم پسخان و روغ
خاصیت راستی از کذب ہ
محمد حرف اینکہ عالم غیر ب
در بر اہل دل اہل و قوف
عروق و عدد و منظر مطہر بود
قالب پی روح جماد است و پی
روح وجہ دیون بھم آئند پار

پیش از آنکه مسکونی بخواهد
آنکه مسکونی بخواهد
آنکه مسکونی بخواهد
آنکه مسکونی بخواهد

باقی اینها
ساخت قوانین شرکت
نماینده بین کشورها

عبدالله بن عبد الله
وأبيه عبد الله بن عبد الله

شیخی و زیکریم اول

از
ب
د

لله ولد من امرأ

مکالمہ
تاریخ
تاریخ

سی و سه

<p>بره بمبهمی برداز نویسم کنیخ بورانه او خاکشید با شد از اخطاف الی غنی از قبل قول نزد گان عصر</p>	<p>چون دلش آله ای و از طور آسم چشم داشت چون که نظر کشید نه بودش از تکنیق نهانی لوش کن اکنون سخن از من هم</p>
---	--

سیاق

صاحب لشایی هر لاساره و چه سریوم از کتاب مذکوچین بیان نیکند
از قبول خصت امام سجعی ناطق عجزت بن محمد الصادق علیهم السلام کرد و دعوت
اسمای الکی فرمود که کاهی کیک سهم از اسمای همیل گمانه یا غیر آن باشد که
خواهند گفته خود فکر و غیر فکر آن را منتظر و از زند و جسی و شدت سکون
و نقاط آنرا بحسب عدد و جمع که تخصیص کند که می شود و سخواهند که غیر شیخی
است هروف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت نصاب پایین خواند و هروف
غیر مکرر به نیت زکوٰۃ و حمل معین به نیت عرض هروف کماله ایل سمع جایگزین
لا از ای انتیت یا رب کل شیئی و وارثه و در از قمه و راحمه اسمای همیل گاشد
یا غیر آن به نیت و در مردم و حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بذری و بزیر نیت ستم مجموع هر هروف و سکون و حرکت و شدت و نقاط به بذری
برگزین من پس از فروخت نخواهد و نهیم مجموع نیت دعوت بعد و سحر فی هزار قوبت

卷之三

هر حرفی خود را نویس آنها باید خوانند به نهایت فعل و چنین عجیل همچنان که میتواند
نهایت دو مرور را باید خواند و حرکاتی و سکون و پیش رفتاده را میخواهند این همچنان است
و چنین هزار و یک نویس است به نهایت بدل باید خوانند و فقط در این همچنان نویزه است
نویزه هزار و یک نویس است به نهایت خشم باید خواند و درین آنکه کمترین نویز است حروف است
از اصل و وصل پس بعد و هر حرفی یک هزار و نویس است آنها پنهان شوند باید خوانند
و این یک فرع است از اذن افع و خوت اسماء و اشد اعتراف باعث نهاد

۲۰۰

<p>پاپی بدان تماکن کجا سمع نهی تما پشود بچرخوی از تو نگاشتن زره نتوان بر و بود و فی سلم طے نتوان کرو طرفی خطر</p>	<p>تما پشود خان و روانست زین خانست شود و دیرمک و مید عرق نمی غرض از بندی شد و یک سخن معنی آن را ببرستی بدان</p>
<p>ای که درین دارگه یا پیزه خمام طبع داکر اسماء بش ز ماکه ازین مرحله ای اذن علم بی سبق و خصت هشاد و پیر</p>	<p>کوش تحلیک کمن اسے نازنین ذا رحیان کمن کز پتا الفرق بندگه حق نپی غزوکمن لکشمیمن خلاص العذر بخوان</p>

لری سوپریوریتی کیانی کمال
کنکوریتی کیانی کیانی کیانی
کیانی کیانی کیانی کیانی کیانی
کیانی کیانی کیانی کیانی کیانی

دوا بآن خامع طبع این جواب
تیزست بتوحاده هم از ببر سپد
از چوتور که عقده میخ داشود
او هنر خوش سخن گفت نیز
در دل عکسین شده آهی کشید
تایله جو ایش رسدا پیر حال
یکدو سمه جهی که بیان شد بگفت
از گذر بحث نشد جناب جوی
زان روش اخذ بیانها در از
تا کند این شرح ترتیب عرض
هست ببر گوش نهان شاد و فرد
مر و شناسته نباشد بسته
گر نمود و در سخن ف نوکنند

صاحب ارشاد ازین شدم میشاند
که این مشتم از قاعده های هر مند
صدر چو تو باید که من بشنود
مزد بچو رفتہ برآ شفت نیز
دل شده پیشگی از هر و و می
که وزیر تدبیح قواعد سوال
پیر غیر از زرہ و عجیز رفت
سابل دل خداوه آزاده خوی
لیکن خی خواست که این گنج راز
کشت بران ناصح آزاده فرض
را انکه درین عرض شناسدند و
کلشناشد خرف از جو کسے
بو که تباخته گمراو گفتند

حکایت مشتمل بر شنبه

بود سخن‌شدن جهیان
آگهیش فی از زیان خرسود
کوید و عزم شمئوند آن بیان

آرزوی چنان یک خسته‌جان
چنانشین بو غسان برخورد
پو و اش تحویلش بی کشت عیان

ما نیست بسی بزر عزایی فرنگ	ما حضرت بد آه و سجنک
گوول تو بسته چو طفلاں کند	نفس دنی بنده خود کن جنہ بند
کر وہ قبیح ترا صنم و مکم	بنده اوئی تو در آنی بخسم
کام ہوا وہ مس ازوی طلب	حق مطابق حق و با صدق عجب
ما ندہ ازان در وطن بیگل	آه ازین بجز دیما زول
پدر پیر وقت و بجانش خرد	فر و چو از ناصح خود این شعیند
شد زی طاعت حق معقر	وست و لش از خمر پیغرض

حیاتِ حمال

ایں سبقم فوبیا ری حق تما پاسے خدا بے غلط پر وہاںے دگر ازیاون بیغز حتم کرو درین کار و باس دہر غرض ذکر خدا فی مکن نام خدا بہر خدا خوان وسیں سر زیر میں سای شرمند کے تابیری تو ز شهر کجان سبق کما نچہ پہتائی دہوت کو دکان	بندہ کزا استاد کر فتحم سبق در فتن و خوات حروفه و لفظ داوزہ هر نوع چوارشادن ساخت دلم سادہ ز آواب کا لخت، کٹا عات نیا نیکن در گذر از فکر میا د ہو سمس فرض او اکن نز سرتیزد گے حرف کن اوقا شد باور او حق مقصد خود را بخس در دا لذار
--	--

طول هر قدر شنی که بحروف اکتفی کند تحریر آورده و تخریج نمایید تر فتح قتل مشتمل آن پایان داشت

اعمال تمام نموده باشید و اما این طرز متاخرین بوساطه سولت اختیار کرد اند از اصل جنگیست لیکن در اعمال احوال و احکام درست دارد چنانچه همچرا هم علم حروف سود او می تواند مختلف الطبعات است اگر طالم بیت حروف مختلف الطبعات جمع آیند سائل را مطابق پرشیانی باشد آتشی های مختلف را باینک ایشان را باشند با اینکه ایشان را پرداخته خال نمایید سه هزار که در طالع بیت حروف آتش و آلمی جمع آیند اگر روند آتش تقدیم وارد آب عمل شوند کرد آن حروف آن تقدیم وارد آتش اطفاق آنند همان نوع اگر حرف نمادم باشد خال را بر سرهم آورد و آخال را قدم است نیز خال را تزوییمی از دیابین وضع ایچ و هر یا طاک

هم سیاست ناقش شد یا فرط شش شت انجیح بیوت این عمل بعد از طرح سه هم باشد اپنار

طرح باقی ماند بیوت ستانم صلح جهراست چهل و سیم علام حروف علویه نازی اند و دین هفت حرف فرق علویه بسیار است چنانچه اهر طام علوازوف و ش و ذدار و زایق ایل ایل علم حروف است اما قول ایل تجیم آنست که حروف علوی از جمع حروف زحل آنکه ایچ و باشد چهل و ششم علم دو اشتن حروف ایفل است که ایفل حروف خالی اند خیخ این دو حروف از جمع حروف خالی ایفل و طایانی اند اگر طالع بیست آیند خال با شقال ام و باشد یکه ایش خیخ خیخ یا ایکن خیخ خیخ این شرکال بیوت سفلی اند و تخریج این بیوت شخصی نسبت که اول بیت و بجز و سه و صفحه سه اند سطره سه و خانه سه است و دویم بیت و بجز و سه و صفحه سه و سطره سه و خانه سه و صفحه سه و خانه سه

بینه است و تخریج آن ایل که را طرح کرد یعنی ایچ ازین عدد کم شوند همان ترتیب است ستاند و تخریج نمایید چهل و نایم علام حروف فکریه مبانکه علم حروف فکریه و نوع است از حروف حرف عزا زیر ستاند و نایم حرف ایز بیرون ستاند اما این عمل و تعجبی امور درست می آید شخص ایچ تحریر کرده شده آن است که حروف محقق را تخلقی کرد ایچ شخص حق متحقق است و تخلق آن میزبانی پس از سوال اول حروف متحقق نمایند هر چند علاوه بر این محقق اند تمام طلبی را تحریر آورد و بنظر تصرف

عامل نشو و کنود را بینکار آنراز و چنانچه فرموده خواست و لامعتوای باید گیری
ای هنکار و شرط طلاق از ممکن است که بسیار است لیکن انجاز آن ناگزیر است و در واقع
در قوم سیاه و زریار که بعضی از اوازيم مرقوم است بمشابهی از عالم غار صاحب مقام
آنقدر

لو از این ضرورتی و چیزی است اول کل جمال دویچه صور فیصل سو و مصدا
نقائل چیزی از همراهت بدن ولباس پنجه قصیبه بالان رسمه و کینه و بیث
و خلق پیش شنید که خود رون که گفتن و که گفتن هست کم مجاز نظر است اسان
از عیش و غیبت هست کم از دم خلوات شنیدم عدم شیت و هم نجف طبیعت
آنقدر

علم و محتاج الیه نهست چیزی است اول یقین طالع از روی عالم خومت و پیغم
علم پیرو رفاقت سوهم علی و فوق اعداد است چیزی اعلم طلبان رحو فشت تهم
علم و فوت ساعات که ببسیار است شنید خواجه احمدی روحا فی رفقت علم موذین رحو
پیشنهاد

آنکه عصمت است اسلام عامل فیصل عارف صاحب معنی صاحب حق در کوفت
باشد از معنی و مصوری که قیمت و عوت بسمای و غیر نزدیک مرخص باشد از اوتا
خوب باذن رحصت شاگرد و حصہ بشاهد باشد از حالاتی که در اشنازی عوت نهاده
وشگار و رازان با خبر ساز و وزیر باید حلال نمود و گریز بخواهی باشند زاده اوتا

بله یعنی قدر از اکار یا که بزرگ نمایند از اوتا این معرفت از اوتا
لای این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا
این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا این معرفت از اوتا

شنیده بود و هفت سیم زبان فردا
 مشکوک غایب شد و در او پیش
 کاخی می‌بینم مشکوک پس از یک دنگ
 لایه‌داران مشکوک نیاید از این
 غیبت و زبان فردی که ای ادو و مر
 را بجا نمی‌لایش بسوی مشکوک بست
 راست نیاید بجهنم نمای طال
 طرز قوه‌س در بجا نمیر عینان

هر که بود صاحب بخیگ فخر
 مشک فروشنده که باشد علی
 کرد محلات و راید بیانگ
 چون بخورد شتر نے بیچر
 هاف چو یا عرب بود بود هم
 شتری مشک که چو در تجارت
 بس کنخ این شرخ و نفت باز خال
 پرس مقصود و روز زین بیان

پیمان ایدکه بعد کم جون خواهی عامل باشی جهت تقویت صدوری و معنوی
باشد که اول آنکه بعین قبیل از شروع در ذکر از لینه و حسره و نیز پیش از شروع
و هر چیزی باشد خاصه و پاک سازی وزبان را از لذت چیزی بینهایت بستان داشت
نگاه هایی و طعام و لباس از کسب احلال بپوشی و جمیع اعضا را از نگاه
منع کنی و در ادای احترام فضیله کامل نباشی تا فی ایجاد ترا ابار و حانیات طبیعت
منابعیت رو حافی در پاکی و طهارت باشد بجهات این بعین همی از آنها آنی
که مجلس مطابق هم قوایش از طلبی و یک بعین تمام هر روز در یک وقت
سعین آن اسکن محمد سعین ملائکه خودخوانی و ملاحظه این که درین ایام و عمال

مُهَنْدِسْ بْنِ مُهَنْدِسْ
وَرَوَى شِبَابُ الْكَوَافِرِ أَنَّهُ سَمِعَ أَنَّهُ مُهَنْدِسْ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ قَوْا هُنَّ ابْنَاءَ إِبْرَاهِيمَ
وَهُنَّ أَوْلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ بِالصَّفَافَةِ وَعَلَى
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ قَوْا هُنَّ ابْنَاءَ إِبْرَاهِيمَ
كَانَتْ أَوْلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ بِالصَّفَافَةِ
أَوْلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ بِالصَّفَافَةِ

۱۸۱
پسندیده باشند و از این دستورات می‌توانند برخوردار شوند. این دستورات را می‌توانند در هر دو حالتی که می‌توانند از آنها استفاده کنند، می‌توانند از آنها استفاده کنند. این دستورات را می‌توانند در هر دو حالتی که می‌توانند از آنها استفاده کنند. این دستورات را می‌توانند در هر دو حالتی که می‌توانند از آنها استفاده کنند.

و عبادت فارزون اندان ذکر قرار نماید و در چهار کتابی خواندن ذکر از روی قاعده
استخاره شعر استخاره باشد و غایبت ذکر خواندن ذکر می نماید و متوجه پرسازد
اربعین شالش هم خطبر باسم صل اضافه باید نمود و جمل مجموع ذکر که بعد از آن قویت
کافی خواهد بود این اربعین شیرینی ایجاد صورت عالمی خواهد نمود و سبب
ترک توقف آنرا مانند قدر این نعمت باز قرار نمی شکسته این نعمت اگر بعزم نخواهد

سیمہ سلیمان

چشدندیگر کنند از این مراد	راغبت نداشت و بزرگ شد
در جملش اسم حکم از دید و سمعت	عدم خطا از اسم خودش پسخواست
بر جمله هر دو سخن اندورست	ضم کند این اسم با هم شست
لطفی بود در فرق و اسم صد	اصل که با خط به مبد و عنده
عدم خطا بعدین است وی	اصل عدو از چه بود طوی
خط همین اسم قو باشد طبیب	فی امشیل از اسم قو باشد طبیب
تاقچ کشا بید زمزور طاسم	با زکند قاعده کمچی اسم
زائله و لش تنگ بود از فکر	ما کند شتر ترک سخواند و گر
تابودش قوت ول ناتوان	عاقل مین قاعده باشد زبان
ذکر نفس خواهد را او بشیر	ای کند آه تنگ بر و پیشتر
پس عسد ذکر فوید نیز کرد	در پی ایکن کند سعی و خکر

وَلِهُتْ إِيْشَانْ رَاوْزَ قَاعِدَهُ بِهِرْ إِوكْرْ تُونْسَهُ وَفَقَدَتْهُ خَمْبَرْ آزْ بُونْدَ آكْ
نُونْ جَمْلَهُ يَارْسَهُ دَاشْتَهُ بَاشْدَهُ خَصَّتْهُ عَالِيَهُ عَالِيَهُ بِجَاهِهِ سَجْنَرْ شَرْفَهُ
دَرْ قَوْا بَعْدَهُ وَعَرْبَتْ كَنْدَهُ وَأَلْ فَلَامَ بَادِهُ دَاشَتْهُ كَرْ تَوْلَهُ دَرْ دَوْهَتْ بِسَهْسَهْهُ
خَرْ غَوْرَ جَوْسَلَهُ مَبَدِيَهُ يَاشَدَهُ تَرْبِيَهُ لَنْوَهُ خَوْهَهُ شَدَهُ دَلْلَهُ فَقِيَهُ عَنْهُ دَلْلَهُ

四

پنده شش تا و هر سه سیمین	اس کے کہ درین معلم طفل ہی
چون کہ نہ اول بیکھر شش	طفسل چو شاگر دعلم شود
در بر آن طفل بخواهیست	بیمود باشد کہ معلم خست
طفل بفجه بستم وزنان	بر تین کشد آغاز آران
فقط او دادل درسی نہیں	چچے فخری اندش آن خوش نفس
تا بدست آسان بثنا سد بخدم	حفل فقط را پوکند طفل فحم
درس حلم و برشن بی غلط	بعد نقطہ همیات اعراب خذ
درس الفاظی و برشن در صور	همیات اعراب چو محمد وگر
حرف سعیت بثنا سد تمام	صبورت این ما پیغامتنا سید بنما
درس ثابت اس سعادت قریباً	ايجرو چور بجود شر لی بعد ازین
فقط کنم ساز و راغز و بس	من چم ازین نوع و چم ساز و بس

١٣

پیشنهاد کرد از پیش اگر آن را بخواه
پیشنهاد را ساخته این راه درست نمایند
پیشنهاد سبک شیراز است، همه با او گیر
کمال عالمی پیشنهاد می دارند، پا به من
برآید و فرسته شده قدر حس بر قدر
فرسته شده پر نسبه افزایشی که
خام طی پیشنهاد شده این بالا گذاشت
بلطف اول که سرمه است
چنانچه سعدیان که بیان می نهادند
منه سرمه از میل بپالا کنند
با زارین نزدلت او مدعا است
من از طرفی سبق و از طرفی

D. A. G.

دعاوت شهلا شاه کی خبر سارشان از راه داشت این خبر مفروضاتی است بیان کن
اول و دویست اتفاقه بر جای شمشاد آن پوشیده نمی‌شد که تبع نقاچهار و فتنه
شمشادگانه و بیشتر دهاد رسکه نقطه دوکله ش و ش باشد لازم آش ش و نقطه
سازند و دق و تی ازین ش باشد و یک نقطه ده بین خ ذریض طبع

لرمهه کصیده و نهفته او دویک بالاموده شده و این اکبرست که صد هفتاد و گواز
چشم عدو و گیر با اکبر که صیده و سی او خجی شود این اکبر که از رست که صیده شد
و پیغور و زدگردیات بین ترتیب صنیع کرد و واژه روزه است ناید بعد
قدس و گیرو و سیط طاکه هیت و دوز روزه است یا اید یا حبیب و کیر که کصیده
شخصت چهار روزه است یا اید یا حبیب یا مجیب یا ملک یا وحاب بعد
قدس و اکبر که کصیده نهفته او دویک روزه است یا اید یا حبیب یا مجیب یا ملک
یا وحاب یا سامع بعد و سامع و اکبر که اید که سی صد و سی او پیغور و
یا اید یا حبیب یا ملک یا وحاب یا سامع یاق یا لون یا طرف
سامع سخواند و این قاعده اد و گوت ترتیب گویند و همانست یاق خانند و رست
سامع سخواند و این قاعده اد و گوت ترتیب گویند و همانست یاق خانند و رست

پنجشیر

از طرق خاغده هر قریب	باز کنورم سین یکه طرقی
یکروش از دعوت نقطه پس	عرض نخودم برآ پا بر آن
انچه در این باب بیان شتم	سین گهراز گنج عیان سختم
طالب این عهد و هوای بروان	بازالت ایام سرگنج غنوان
چون پوشی غربت ازین پیشتر	د عوست از بایه نهایم و گز
لکنند امر این را که درین چندم	شرط غرض نهیت بند کاران
حایش پاکی قلب و جان	باعث این هست پر عجایزان

بیان این مکانات
آنچه از این مکانات
میتواند در این مکانات
در این مکانات

۱۸۵
میر عزیز و میر کنی بختیاری کل
بی رفته ام این بخوبی بخوبی
بی رفته ام این بخوبی بخوبی
بی رفته ام این بخوبی بخوبی

و در اگر بخیابان ده و در ورزش و در مکانهای رسمی مخصوص قوه قضائیه هر فرزند خواندن اسماء زین
نمی باشد اول عدد و جمله حروف سیمه بلطفی دال ها چشم و داد حاکم است
و او میتواند و صد و سی شنیدن همای اندیشه و افاقت عدد داین الایکت یا مشیود و
و عیم پیغمبر کمال از این حرف عدد پیغمبل این حروف و صد و هفتاد و هشت
هزار اسماء اندیشه و افاقت این عدد و شصت لایلیعام الا ایلیست بیست و سی همچون عدویں که
اول و دو هزار و سی هزار باشد که هزار و هشتاد هشت بشیود از اسماء الدار و دوازدهم کیه
نهم القمریس و کلی تفتشه پنج هزار و هجده هزار اول و دو هزار و سی هزار و چهار هزار و دو هزار
و شانزده هزار و سی هزار اسماه الدار و افاقت اسماء زین مخدع

پیش

با ز نمود و م ب مر مو شکرت	د عو ت یکت قاع ده را عرب ب ح
قطع نظر ب ای کشش از فائمه	د اس شه این دعو ت ب تر قاع ده
سخ ب نمایند پوس از جهات	د پرس کشش عیشه که رو حانیات
حالت خواهند د و گرگون شود	خواهند آمد شان چون شود
کرو جهش ب نمایند جهانی	جهش اف دخته که رو چنان
یا ب از این حالت ب نزد و گذار	ب هر که کند در سخ او دیده باز
آینه نمایش هدف آشود	تر نظر ای اشش رو تی و اشود
ماز سدر ایش تکمیل و زبان	ب هر چی شود ویده نگو بید ازان

وَلِلْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا يُنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ
أَنَّهُمْ يَرَوْنَ مِنْهَا دِرْجَاتٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا يَصْنَعُونَ إِنَّمَا يُنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ
أَنَّهُمْ يَرَوْنَ مِنْهَا دِرْجَاتٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا يَصْنَعُونَ

اسحه با تفاوت قرار یافته است اما سعادتی آنچه در هر شب از مردمی که قدر و مترقب
 باشد اسم مذکور را باید کوکه رفته اول آن هم اکن حرف باشد که کان شنی
 مستعماست و بخواسته باشند و عویض باشد که دو حرف دارند و احتمال نداور فر لوحی متوافق باشد
 و بعد تبعین باید خواند چنانچه فرض امثل شنیش که الف با متعاقب است و کسی
 که اول آن حروف اول باشد بخشی هم اند درین جهود است خود اند و پس از
 پیش و نزدیکی و قس علی هزاری آن حرف دار کان شنیش رشاد است که
 تغییر است اتفاق احمد در عویض این اسم و تغییر و متصد و پنجاه و نهمت در
 و سیط متصد و بسته پیش و دیگر شش شیخ باشند و در این که برگزید و یکی در این کسان
 و و هزار و بیست سی پیش و دو هر ساختم که عمل باید نمود ریاضی قیاس حساب برگزید
 و این یکی خود است از جمله قواعد و عویض حروف نزدیک و اللهم علیک بالصون

میثاش

باز نزدیک بصریه این رسمی و
 گوهری از خفتده و شیوه عیانی
 در صدد آن گفتشتم عذر از
 بیکاری بخراض شدم بخیر خض
 لانهم و شرعا هاست عیان کرد و هم
 هم ز خضرهاش بناشد ضمحل

یکی شن از قاعده این گنوز
 قطع که از هر نزدیک بیان
 خود مسلسل پیش امیشند یعنی هم که از
 جویی همها پیش خپری است و خپری
 پیش خپری که هیان کرده ایم
 صاحبی بخواهد پیش این فصول

ا	ل	ل	ه
ل	ه	ل	ل
ح	ل	ل	ا
ا	ب	ه	ا

میثاش

که اگر پاش و خود و خامس که اگر پاش است اگر کپا سیاست تجسس این جهان را در
پاشند که دو هزار و دو هزار
مرعی پاشد و ششین هزار پاشند و پایین نمود و پایین نمود و پایین نمود

۱۰۷

از اثر بیشتر شنید و در علا پاگی عقدهای دویسکن شغاز در قدر مشیر پاش و زینی بیشتر صاحب عویش اپو و سرفست نمایند و خود رسانست فروغ رجعت آسمانهای توار و الم چنان شیعیتی کنن از روی حال بلی سخن از هشتاد هزار تا کنن پایی سر و در راه نسل خلیل یا عذر و ذکر و مصیام و قیام نمایند و عنوان سنه ترکانیان شئی ترقی و تسلیم نگر نژادها فرون شدند نجاتیان	این که فرموده اندیشی آشنا و شرط اینها جو شکسته خدمتیار رخداده است دیگر معلم بگیر رخداده، اگر دیگر که در هر صفت فقط اسان کن زندگی دروغ گزنش خفظ از بان لاجرم خلوت دل صاعقه کنی بی مال خوارش خوش کن کن کن من سخن قصد کن از هر لشکر مکن و شنیز درسته چه چور کرد سه تمام جلدت خود را بگزید از ازان در خود و همال خود از هر فخر گزرش فرم است ترا حسن جمال
---	--

و عمل نمایید و زین مختصر غرض زیده آن توفیح است و از این شروع سی و دو زیارت را می‌گذرد
که خایش شریعه و بسط آن ندارد و قیم است که عالی است و قوف از روی حرفت شجاع
حالاً طولانی و در پیش اعمال شرع یعنی توانند که خوبی و کلی آن از فوائد خالی نباشد

سبعينیه

لازمه مقصده تو بخدمت است
گفته ام لازمه بر جای حال
سبحش آن را بخایم و گر
کید و صفت ساخته ام متنبیں
پاک شایم پنگراخته
صورت آنست تجا هر چیز
خانه گر ساز شود که این بیت
زانکه تماشی نتوانست بیفت
خون دل خوشی بسی خود را دم
دور بی بوده ام از خواب خود
زان خبرم و صد و این بیان
میشنو و بکه درست است حال
در دل خاف تو بساز در مقام

ای که ترا میل باین مقصده است
هر چیز این بیش واقعی محال
حال و تکمیر و زین مختصر
خاصیت جامع را بیش ازین
محمدی از جامعه جا فرس
حرف که معینش نگنجد بطرافت
جامع اگر ساز شود که این حیضت
مختصری زین دو در آرم مکفیت
پند و کل این را مکفیت آورده ام
سوچهه جانم بهم شب نما سحر
تماشده برین خبر این عیان
و سخن عارف فخر خدہ فعال
کوش ولک با وکشا یم کلام

رساله خضر
 آزادگر مطلب و رست همان استفانهاید و در عبارت حروف که در اگر تبرین حصول مطلب است مقاطع
 پیش از استفانهاید و این طرقیه بسیار بسیار ساده است و تجربه بحروف فکریه این عمل است
 چهل ششم علم حروف امامیه به انکه حروف رحافی حروف مقطوعات قرآنی است اگر در طالع آید
 شرف دار و سعادت دارد حروف غیر کرده این است اگر که هر کی خص طس ح م
 ان اگر در طالع ایل که آید حروف فورانی اند و سعادت شرف دارند و اگر در طالع ایل که هم
 آینینه همچنان است داگر که هم فی آید سعد است اما در حصول مطلب است اگر
 در طالع هر کی خص آید سعد است اما در حصول مطلب یازده روز توقف است و اگر
 ص طایب روز و حصول ایهال است اگر خص طس آید شرف سعد است ایچه مراد باشد
 حب اطلاع جاصل است و اگر خص طس هم آید نیز که بعد سعد است حصول مراد سبب اطلاع بود و اگر
 خص هم ف آید سعد است اما بعد از ضمی ۱۷ روز فراز حصال آید و اگر س هم ق آن آید سعد است مطلب
 بتر و بسیار حصول مرتعید از ضمی هے روز میشود و بعضی اهل علم حروف حروف فورانی را حامی گفتند
 اما آنچه حروف درینه نواطن ندارد حروف فورانی اند چهل و نه هم حروف پیشیق به انکه در حقیقت
 حروف فورانی طلق را گویند که سه نقطه دو نقطه دارند مثل شش کشی خیروف پیشیق اند اگر
 در طالع بیت آیند تنگی و دوخت و عزوی و رامور و مطلب یابند و خیروف درخوست واقوی اند
 پنجاه هم علم حروف ترجیح ترجیح آنست که عده کان تصفیه و رباعیه ماچها هست بزیج باشد مثل ۱۶
 نصف و بیعه هم نصف اند عده حفظ از بیت طالع هم خانه کردند آنها ترجیح حروف اند
 مثل از ۱۴ بیوت تعلیم بیت اول طالع ایمیت است بیت ۳ گذاشتند اندیش است
 بیت سه را گذاشتند بیت سه را ترجیح نمند و بیت ۵ تعلیم کویند و بیت ۷ را گذاشتند بیت ۷
 متفاصلند و بیت ۸ گذاشتند بیت ۹ را ترجیح نمیشدند بیت ۱۰ ترجیح تحریفی گویند و بیت ۱۱
 قدریز فضایی نامند اگر در بیت تعلیم که خانه را به خانه باشد زین نوع دوست
 است و حصول مطلب است این ترجیح ایمیت و عده حفظ است که روز میت طالع هم پیش است اند و همین نوع

سے پرداز پیش ہے نجع نظام اکار تقویق حق و انتہام

بیکری مکمل

تباہ بر و زناہ بیان سرو کار ز انکه جایں نیست کسان را لفکر شہرہ نگاشتہ براہل قوم ز انکہ موزات نہافت فرین ابتے وابقعہ و اسٹے ہست ذکر منودہ بہ بیان عجائب کان ہمہ کبس راقم و صد است و اقت ازین رعزہ حمد الستی حسرف مہما بخای در قم و اقت ازین راز تو اند بود مثل ہمیں ہست ز روی تیز لکسہ را فطا غضولان نہان تاہمہ گوشے ہتو اند شفت	نیجت نکی کر نہم فتح کار قاعدہ ابجدی آرم بذر کر شہرہ جزاں علوم ازین علوم بر کستے الگ فودا ز حال اینا انچہ سوی لا بجدیش محکم است ابجد و این ہر سہ بہ نجع صواب انچہ پو دہم چپا ز بحد است لیک دین سهل عماموی است ہست بسی کس کہنونک قلم صورت خطیش ثوانم تمو د صورت ارقا هم ایجاد نیز راقم ان ہست بسی و جیان
سیکنڈ ارتقام درین صفحہ تمام	اسنم و درستے رودا بحد تمام

سبق

لادا د فش اول نیز کل اصل پلیں نیز کل اصل ایک دلیل لادا د فش اول نیز کل اصل پلیں نیز کل اصل ایک دلیل	لادا د فش اول نیز کل اصل پلیں نیز کل اصل ایک دلیل لادا د فش اول نیز کل اصل پلیں نیز کل اصل ایک دلیل
--	--

نیک افلاکن که در آری پرست
خانه های فراموش که در فرشت راهی
سلطه و دم خانه عاشر نگار
تایک شاید بسرا خشم جان
چهره کشاپی بناید بجهل
سلطه و دو و هشتین خانه میں
تا و نیم خانه که در و مقبر
رشته اقلید ساخته شده
هست ز پنجاد و شش پنجم
ماحده حریت در اویان میں
هست اعف غریب و هشتاد و چهار
با که بهر خانه بو منکع
صفحه ز پنجاد و شش ایجده عبار
در همه خانه است یکی بی قصو
کلیه شش غریب و هشتاد و چهار

اسکم اسکم چونگه درین چنگیست
باشم سطحیست بین و بیانی
اسکم پنی صفحه را باع عشر
اسکم و لی نیز نایم عیان
صفحه سادس عشر اسکم شا
صفحه سادس چونگاری بین
سطر و دو و نگرو بر شمر
دادرم از فوج آیین چند نام
مرداد هر صفحه ازین در زخم
لیک بخرا خواز صفحات این
صفحه هایش ز رو سے قرار
صفحه هاییست بجای البت
پس که همین حرف نیا ید قرار
لیک اس بخونج حسر و قصد و
بخدم این حرف اود و سر شما ز

۱۰۷

ایکیتھا پسپرولٹ رہبر است

جامع و خصیحتان شہرت

هم سالف جیم شالیش و همند
راسته بین تلخ زردی شماز
تین روشن قاعده اند پریوت
نای سطر دو شن شخصت
در رویین سطر فطر کن بجا
پسر بجهین سطر بودستیم
سلسله فطر و زین چند و زین
سطر سیم بر لفظ جیم العـ
وزنیم عین نهاد است این سطر
بسته سیم را رقم مستقیم
عاقبت آن مذاقیم چیم غمین
ضفر اذلی چو سکو شس نهاد
اول صفر کر چو سبیر و شسته
اول سطر شس که گشتین پشت
خانه شامی نهادین سطر باز
پس بجهین را پنه صفحه و سطور
دری بشعور است بچو شست

پس سه الفه دال بجا و مهند
تاسیسه الف غین رود بر قرار
سطر خنثین بودا خیش ثبوت
هست بشکل دوالف پی ایف
هست رقوم دوالف با دو بنا
بست سیم راد دالفه بی وجیم
پیش رو قماه دالفه بی غین
هست در اول و نفعش منتفع
از دوالفه جیم و سیله آید طراز
راست شواره راد دالفه ز رو بیم
خانم هست ای بذری بی فرین
ساخته گرد و بنظر ام ز نام
در قسم و قاعده ای و رست
از الفه بی دوالفس هست در است
صورتی بی بی پوششی بر طراز
پیش رو بی غلط و بی قصور
صفحه همانی بی عشر او و رست

لایه دلت راست نشست همچو
نه علیک از زم خانه در کام
نه نیز کنکار کرد فدا و دودلت
علاله آن صفو طلب کنی نشست
بن بخان ای ای ای ای ای ای ای ای
دیگر جو عاصی کنی نشست

خانه اول عده شیوه های پیشگیری از این بیماری را در اینجا معرفی خواهیم کرد.

ضرب کش حامل همراه با ایام	زدن عذر و حرف شجاعتین آن
طرح دده و دفعه کن ازان برقرار	پرس رخچهول نیچه پور و رشمار
از جمل و طالع صفحه بیان	بر عذر باقی ازان کن حساب
واللهم صاحب طالع زحل	طالع این صفحه به نفع عمل
سما پرورد شکل کن بست خواص	ایشتند تیعن فیضیات خاص

۱۷

فرضیانه اول از صفت خبر جامع که هم فضل زبان صفت و رقیق باشد و در
آنست اف) حمل این چهار حرف هشتاد و سی شود و در حمل حرف نهل
که الفیست چون فرض کند حمال افسوس بمان عدد و ند کویست زیرا که عدد داشته
که در کنیت برپا کند بمان عدد و حمل است چون هشتاد و وانین عدد و این روزه
و دارود فرست یاد قدمیست از حمل شاکر یک سیمه بسیج دلکم بسیج باز و بحیثیت حمل باز است

ششمین

اسکم جیل است مزید جلال با فی علم رز شهر برو طلب پر خود و خصم سخوان نشان از پنج گلغمتم بر اتیپ سخوان یاد کنتم تا تو پیا بے سبیل	اسکم جیل است مفید جمال صانع اگذر کنی روز و شب عزت دو ولت ز معز و ذل کیا که ین شیوه در اتیپ بران مرتبه ذکر در آهسم جیل
--	---

میتوانست مداراً عدا و پنجه صد
نام عدد و گرسنگی های ریشه
که پس از در اظهار باز مکرر شود
فکر در و چون برگزد و بربایان
اسهم عمار و چنان زدو پیدا شود
نام عدد و آیدز و دیگر در حساب
رسانیم عدد های بین از قطاع
نمایش و جزو عدد های بینیکے
کثیرت اعدا و هنر ایان هزار
هر عدد می فرمی نسبت جانشیست
از سری ترتیب چو ویده کنی
لازم و لایه زیکه آید هزیزی
با از هر عقدده آگرد بیان
رو تغییر ننمد آن عقد با
بین که چو یکیکه رو بند و جمه
هسته بینیکی از زره عقد
گر صحیقت بکشایی فخر

غیری کی تیست میان در عدد
تیست درین قول صحیح شکے
بسود راعنده او قصر شود
استم عدد گرد و از بین عیان
صفیح اعداد همید اشود
از سیک آید سه پر تشنج حواب
از شبک پیک به پریور نظام
نام و نشان نبود بلکه
جمله تملک ایک آید پکار
نام و نشانی و خواصیں که هست
هر عدد دی را کفر بدی کنی
شبک خاصی شود از دی پیور
چلوه کیک را بینا لی عیان
تشیست هر عقدہ هماند بجا
ظاهر و پنهانی چه نتیجه و مها
نصف و مثلث سه براج حا
زین همچو کس نموده چلوه

احادیث باشد و صفتی که هفتاد و اکثر حمل حرف آویل و دویل باشد و هفتاد و
شصت اساس بین نفع عمل پایه نموده و اکثر شانی با الفی باشد سال و پر
آنکه قراراً بعضی باشد و صفتی که در وسط و پر کمی صد و این کیفیت
اصح است از جمیع قواعد و عوامل سایی آنچه مسلم علم چنین گفته

شہر

<p>فکر نهشتم رسم ازین پیشتر</p> <p>تامکنی فکر که طرف کم پیشتر</p> <p>هر که اراده کند از خاصی عالم</p> <p>شمع طرقی روشن از روشنان</p> <p>که همه اعلان است بصدق خبر</p> <p>آید ازان که از تنهایه ثواب پس</p>	<p>کچه بیان کرد از این پیشتر</p> <p>لیک در اینجا غرض کم پیشتر</p> <p>بهشت این علم شریف دکام</p> <p>بایدش اول روش آن ختن</p> <p>قویل امام نعمتمن معتبر است</p> <p>که از دنی که هم شیخ صواد</p>
--	---

شیخ

از جمله لوازمه و عوایست اسامی است چه در دعویت تغییر و چه در دعویت
وسط و بسیار این پنجه تقریباً بین هشتاد و نه تا هشتاد و یک نصانی است که عرض
نهفم دو دور بدل خشم تکرار قویم دعویت این احتمالی است
تر تغییر است پس این ترتیب کامل اتفاق آمده غیرست هر چیز که در دعویت
لند اول پیدا و نصانی و داده شد از دعویت باقی نماند که حمل نموده و معرفت

موضعاً عفت آنها که ده شهر را دور پاشد و پشت شهر برابری
بنل و شهر را دولتی پیرانی مستسم پاشد

پیان و اعماق

فنا عاده و خوش اسباب است	بچله نه و حوصله همیست
شیخ و شرط هم رکفت نیست	و شیخ و شرط هم رکفت نیست
صفاف ولی با پید و رای سیح	تام تو ان کرد صفت را صرف
باب صدقه باز نمیگش از نیست	هر شکه حامله را زنیست
با پید این شیخ و خود میلم	بر طرق حصدق و صدقه تیم
تام تو ان حرف ازین بیش گفت	کوش دی آن نیز قوانند شفت
آرچه ش بر نیج قصه درست میز	لیک با غازه فضیه درست حرث
حاسه این دشیش نگویم روز	با زر و هم ریز شریح کنوز
ز پده هجت هسری و رجا پیمه سی	ز پده هجت هسری و رجا پیمه سی

ضایعه نهفته است هم از روی	خان پسر را ہست سہ باب تمام
پا ز صدیق است و در مفصل	باب بکریست ششین سجل
تبا وحد لام الف و حرف یا	باب بکریست الفت با و تا
تا فرست خشم شو و مستقیم	باب معین اذا الفت با و حیم
زان بجهش زانم شده مفصل	باب یهم نیست در و نفصل

لار و میانه از صد و دو هزار هکتار از اراضی کشاورزی است که بزرگترین میدان از این نوع در ایران است.

ساعده سازم الزمام
سلطنتين اگر آمد عیان
نهاده اول بعد این از رقم
صفحه شاهی که نامنکرس بشش بنا
بسته و حرف دگربی قصو
خارجه در این رقم آید افت
سلطنه نج حرام تمام
بست و نه سلطنه نج شفعت
صفحه نما لش که بنا م نمند
خارجه در سلطنه بحروف هاست
خارجه در جمله باب نسبه
پس همین نج زام الزمام
صورت کسرش که مقرر شود
قسمت هر بح ازین بقصو
هر بح ره بطریق خدم
با ز به تکمیر تو سلطنه رو و
بنی غلط حرف ولطفها تمام

پر عذر بست و نه آید تکنام
سطر شخستین پیو دان سکمیان
بست نه و سطر اقوی مید تعلم
از رو بگین سطر کند ایندا
در رقیم آید بر ایل شور
پس بگساند پشت لشود بستکنند
صفحه شانی برو امام ال زمام
با ز ازین سطر بیا پر درست
صدر را خیرش فلکم مید سنه
کاخ سطرش فخر و ففات حات
شد الف و یا همه جا بی نظیر
تای صد بست پرساند تکام
تا هزار صدر موخر شود
راست بلا شبهم قیوه و ه رفته
سطری ازین عشر بیوت ترسد
نمکه همه سطریکه نه شود
راست نشود الف تمثاین فرام

حروف شنیده بود و باید آن
چون شنود ش رفعت رسانا محبت پرید
گرچه بود مختصر سے دم زدن
که رفعت را که شنیدی چفت
وقت غیمت شمرانه نیکنام
با او گیر از من سکین سبق
دم مزان ولب مکشاغر ذکر
و کل نفس همیده ضماع مکن
ما بودش فکر اسامی فلاخ
لشکنه ذکر خدا همزمان
هر که بود و افتنا سمای نام
خود ببرد الله باشد که چون باشند
عمر عزیزیست که زاده مثال
ظلم نفس قفت است این ز تو
نیست ترا ذارخ با درسترس
در صفت نفس گویی سخن
نفس باری که بیشتر است ترکت

در شب و در روز نهان و عیان
از پسر سر تغلق بپایید کلکید.
جیفت بود گیکد هم ازین هنروان
از من دل داده بپرین عرفت
صرف مکن در کلمات حرام
باز مکن لب بخراز باید حق
پاس نفس دار بذکر و بذکر
قصه مخواه نوکر و قلائق مکن
و اقت درم باش بشام صبح
ذکر نفس را مرسان بزرگان
ذاکر هوا شند و بس لا کلام
کی بود این شیوه ها هل یقین
صرف گزندش بهمه در قیاق قال
کش بود این شیوه آمین رتو
خلا لم نفس لفته هر نفس
محقق از قاعده فکر و فن
در تن هر کس نفس کو شست

آمیخته هست بهار و برد
برهون این نقد نفس می رود
باید این حرف بارگزین
بروی و آنچه آید غایی
با سخن از پیش که می شنید
ایسح عذر و خیر و خیر و شر
عمر خود از عنصره با خبر بردا
بیرون از هی بیش گشته فو
وزیر شفیق یکوید سخن
در لحمد تنگ ذرا افتادنش
واقف دم باشد و ذکر مدم
از دل مردم بروزگان را
برگزد من صفت آرد قعود
سر زند از دم اهل نقطه
از سخن نفس خوبی و بجای

ستهی این و مژدهن هاست هر دو
لیکن دم از پایه بوس می رود
پر کنداند صفت و مژدهن
آنکه نبادان حرجی است (تم)
هر کندانه نیز می زند
یخبرت از اشاین خش
شاید اگر راه برین سر برد
کین همه رفاقت بحرف و بعثت
آنکه بداند اش و مژدهن
چون بود نجاح نفس فاوش
خوش دل آزند که ناکام شد کام
سکاہ سخن گزند آهنگ را
در نه خیری باشدش آن بکزود
ماحسن آفت که بحرف حق
نمایشود و کفر نهی پیچ و پیچ

۱۰۷

ڈائریکٹریٹ و عجیان

محور اول خط و سطح در میان

از دیده
شکن عجاف شد زیرا نیکویی که از
هر چیز توانید بتواند همچنان
که مطلع بود از اینکه چیزی ندارد
لایه ای از پرگانه های
بیرون از زیرزمین را پنهان نمی
نماید و این می خواهد که این ایام
که در این زیرزمین زندگی می
کند بسیاری از اینها را بگذرانند

در پرخون میان الاطلاق و تقبید الاجمالی و هم‌نشار المطابه احوال و مالش از تبعه تعین اعیان شایه
 ر صور علیه حق تغییر باشد و بعضی علماً حروف آف رهشت نقطه لفته اند که نزد سیاهه سیاهه از
 بعضی بچرا فقط بعناد از لجه می‌گرد اما این احوال خالی از شکن نیست بنت آنکه فروتی الف در
 ثابت است شلخت سه در سه بی این عمل حضره عدو درست وقت نمی‌شود و جهت آنکه ۳ عدد درست
 و سه درست فروض و کسره نقطه لفته باشد درست می‌آید حرف ب نه تقاطع لفته که کلمه شعرون همان
 تسمیه است حرف ب از در طالع میت حضره بطلب بگرد و شان فلاک و پر پیشانی باشد حصول آن
 امر بشدت بسیار بدو از بیت طالع دو بیت گذشت سیوم راستاندتا ۶ هم بیت انتخاب گذشت
 تث ب تو خی بحروف آمد لیکن ب تقاطع فو قاف نیست تفرقی و از ند ک طالع تث از ند کوست
 و از در طالع با صل شدن محال پوکار عمل بغزار نهند نحس است وح وح وح پنج نقطه تو خی هم اعلی
 اخواز پنج منقوصه نقطه اربع ح مطلب و لاظ شکم و از در طالع با صل آیه امامیع لذت شدن و همه
 یاد و ماد و نقطه خ پوای هست طلب بیت نیاید وح خلف الحرف است حرف و شش نقطه تو خی هم اعلی
 و سعدیت در طالع و باطن او پیدا است حرف و تو خی و است اما ب اسطه طلب ب هر داشت شکم ایه
 طالع وال آیه پاهم بیت از طالع تساند تابست و هشت بیت از در طالع وال آیه میز طالع نقطه هم بیت
 اتسی و دو بیت حرف را و ز استو خیه از پنج نقطه و از ند خلف بحروف و است ز همی از نت نحس
 است حصول طالع درست حرف سه شیش شیش نقطه تو خی است چون سین شیش اعیان است و نیای
 زبر اوست و رخوست آخوندار مطلب بدیر کشد اما حمل آیه گزین بطالع آیه شیش بیت طالع شعروه
 است اما همین شیمین سخن اینجاست اگر در طالع آید انتخاب او بهتر نماید این زبان یهتم خدا
 حمل شده ایه بیهست حروف حض شیش نقطه تو خیه است صاص خلف بحروف هست اگر طالع اید
 راحسب المطلب نشود از بیت طالع با تقاطع سفر نهی بیت ستاده بالبیت هفت بیت اجمال حرف داد
 موافق حداد است اما اگر در طالع بیت حضره بطلب حسن اصل شفوف و حرف طالع استو خیه اند و حرف ط
 شخ همی است اگر در طالع اید و حصول مطلب حمل باشد عمل حمل نیاید و ان طالع ز بیت ستاده حمل او است

از بیت مکر ریتیت سه کار در خواه بیوت هاست تا نه علی پلا قیاس است خواجه خان پیر کار علم
بروف القناع دبارست است از حروف حرف الف ولاع بر هر امری که آن باشد آن اعرسیده و این
بودن خواجه و ووکم علم حروف المخالف علم حروف المثلثت زدیک اهل حروف بادی و ای اشی
است آن سجوف است بجهیح قم و قبول اهل تیمیح رمیح مع بینای تخدار ایام این
تحقیق آن وصیح شخاق آن اح من شش ش است پنجاه و میله حمل حروف خود این
علم حروف بیش اقشی و آنی در خانگی است این سه حروف ایش و زدیک اهل حروف بقول اهل
بخدمتیح مع بینای رایا علیں همه هم تحقیق آن هم شش شخاق آن ایش په من قی راست
پنجاه و چهار فهم علم حروفه مشرق حروفه آقشی است و حروف شماکی بادی بوروفه جنوبه و دو
حروفه بخرقی فی کی واقول ایسطو در کتابه مطالعه شنقول است که حروفه شرقی یک کار حرف
از طبقیح اربعه است شاپیل اول حروفه از طبقیح مشرق باشد ایشیح و این هرچهار حرفه
بزدل دارند و مشتری اند پنجاه و هجده علم حروفه بخرقی حروفه خانی اند و بقول ایسطو کیسا
یک حرفه از طبقیح اربعه که بمنتهی پیاره حروفه خانی است پنجاه و شش شم علم حروفه جنوبه
جنوبی حروفه آبی اند بقول مطابق سایر پنجاه و هفده علم حروفه شماکی حروفه با وسیه اند
علی پلا لاتفاقی است که حروفه کائن شرقی اند و حروفه شماکی حروفه بادی اند علی پلا لاتفاقی
است که حروفه بداری شرقی اند و حروفه شماکی بادی اند و حروفه آبی و جنوبی اند و حروفه خانی
خرقی اند و حروفه ناری اند و اهم فهم شش دو حروفه بادی بیش و می که این حسن حروف
آبی و حرف زکه شش قی نهضه طا حروفه خانی و حمل رعنخ شع ایسطاع بیت حروفه آقشی آینه
قره بیچه باری باشد مطالعه جاصل شود و اگر در بیت طالع جفر حروفه باشند و قفر نیز در برج
هوای بوده مطلب امور مکور حامل آید و اگر در طالع بیت جفر حروفه باشند و ما فیز در برج ها
بوده هر امری که سائل را را ود باشد بیس آید بجهونت وزرا اهل عیان و اگر در بیت طالع جفر حروفه
ارضی آیند و ماه و برج خانی باشد امور زکه بوزیر آید و محصل سنت و بقول جمیع علی از حروفه نهضه

حال دل او را نیپنگان زان بود سال آگاه پوشانچه برنا چه پر نور و شریعت بطریقی حصول کم کند اول قدمش راه طا تام سرقعو و مرزین ایشان
جان و ماحال در گون بود رد نبر و در کوی در که خطیر گل غبوب همه عقل فضل ره نه برو جسد و آن کجا به با قول مجتهد کنم اینجا بیان
معرفت
قوای حقیقیون است که چون اسما را آئی که وابد است شعراست و در سیم قسمت مدحفات بقی و سیم مدحفات سبابی و سیم مدحفات شیخانی تعلق داشت بعض مدعایت بوقی اسما کی ثمانیه است که در قبل این ذکر آن رفته و خی علم و درست از آن تعلقی است مدعای این مدعایات قدیم تغیر قائم است اگر قدر زد و از آن تحقیق آنها علی چاقی است آن مدعای سبابانه است و در تحقیق حاجی اسما
پیشین

باقی اسما است سامي مدحفات حقیقه و هر قسم از آن چند اسم که این به قضا میم بیان گشته است هرست سی اسما عرف و تعریف پرتوانند از تعریفی است صورت اسما هم تو صیغه ای است

علق کاران غافل از این اشکار عالم غافل از قم بیشترین این اور شکن غافل از این اشکار عالم غافل از قم بیشترین این اور
--

از اشر فصل بنا نمی چیز
جان خلا فت پرتن آرد طهو
جلو که کنیا در تن برقا و هیر
جو و سکے کے بناید تجو
صاحب عطا بدر آرد قسلم
باز کسکے شود آگه رشد
زین دوسرا ملهم شود فرین
پرتو اسمای صفات خست

عارف پاکنیزہ نظر شرآن
پر قو سچے چودہ فیض نور
قدرت و قوت زقوی و قادر
گندیدہ پر قو چوا و ضم
پر تو سطے چور آر عسل
تماکر زمانع نبو و خبسد
معرفت باقی اسما سے حت
ایں ہمہ انوار کہ آفاق راست

معرفہ

قول عرفان که آدمی گناهی سر عرش بداند بنابراین سبب آن در شما
درک نماید معنی الحمد علی العرش استوی چیزیست و هنگامی که از نظر
ملکی بینا سده و قدس و طهارت ایشان وزیری بندوز ایشان چه
مناسبت است و معنی تحقیق بحث و مقدس ملت را در کوئندکو
پر انگر که او را با اسم عزریز چهره بر است وزیر فتح عربیک لاغر نمی شوند
همجعین بر و معلوم می شود و خواه خور را تفصیل بینا سده بنداشت
پر طوطی از خود با همی فهم تو اند کرد و حقیقتی گذار و سر کچیم و سیکوونه
با او سچیلوه در آیه و بد انگر که معنی الفقر و الود و نسبت به آن

ویا و سه داین چاله ایشان
و چه عالم اطلق بود که
پیار و مکان این تقدیر
قابل نیض نمودند که
این و همین نیض نیز پیش
از آن بود رفاقت



نیشن قدس می‌خشد و فیض اقدس آنست از عین دات غایش
گردد و جو سکش باشد و فیض مقدر سکن که از اسما و صفات بکسر
هزینت غایض نکرده و این مجتمع از تجلیات همایش شاهنشاهی ایران است

شکرہ

پرتوهستی چو شده جلوه گر
هسته از هسته برآورده دم
هسته بجهان در فظر اعتبار
هسته عالم که نموده جمال
میست پژوهشی و جوش دادم
آنچه نموده است ناید حق است
ای که به موجودیت ستم
هسته ذاتی رتو معاو فرمیست
ای که ترا داده نموده وجود
ناد قدر و اثره اعتبار
بسلاوه اوگر نموده مخاگر
هسته چه حکمه خود نیشیست
اینچه من پیدا خواه را دست
عالم از این جلوه شده معتبر
شنه پیمار و جواده عدم
معتبر از هسته پر و روکار
هسته فرضی کرم و اجلال
بل نجائزیست نمودش تمام
غیر حق اینجا عدم مطلق است
میست زورهستی الاعدام
جز عدمیست ز تو غنونهمیست
از اثر فرضی و لے در شاهدو
معتبر بیم اذکرم کردگار
هسته اشیانه و معتبر
بر اثر پل نموده نیشیست
هم اثر اوست از منظور است

۱۰۰۰ نیز می‌گذرد که این میزان را می‌توان با توجه به اینکه در این میزان از
نیز می‌گذرد که این میزان را می‌توان با توجه به اینکه در این میزان از
نیز می‌گذرد که این میزان را می‌توان با توجه به اینکه در این میزان از

در سر زبان نهاده از خودی
از آن نهاده از خودی
لذت از خودی از خودی
در سر زبان نهاده از خودی
از آن نهاده از خودی

بزم دلخواه بزم	صورت اشیا شما پر عیان
فقر بود لازمه اور اکس بود خاک را	ورش چه اوزار کس بود خاک را
غور حوت از یار نگر و دیجان	دیده دل و انشود در عیان
قال اسد سجانه تعالیٰ فوک علی فوک یهدی همہ	

پیغمبر

در خمر این داروه کاف مهدی است	در خمر این داروه کاف مهدی است
فر نشود جا به ازان استمند	جمد نشود قویق شو و سو و مند
دست بر آور ک محلم فعاست	خیر عیانی اگر دعا است

مناجات

دوز زمامی و منی کن حرا	پارب از لاطاف غنی کن مر
بر نیز من ک سوت تو فیض نه	جمد مر او رکب توفیق و د
تاره مقصود پایان برم	خلعت قویق بکن در برم
رو برد چم دیک سوی او گست	و اپکم از خل کسان در رست
سوی خود مرخوان کرد لیکم بشیش	مانده هم از راه رستی خویش
حکم باز او سے من وہ زلف	مانده هم از هستی خود در گرد
تو کنم آواره این طرف را	تماز نوا غار نهم حرف را
بہت غل گروں و پور جم	بسم اللہ الرحمن الرحیم

بزم دلخواه بزم	صورت اشیا شما پر عیان
فقر بود لازمه اور اکس بود خاک را	ورش چه اوزار کس بود خاک را
غور حوت از یار نگر و دیجان	دیده دل و انشود در عیان

خواصیت خلقت اسلام سماст این	بہت ہمہ شرک عماست این	مطابقات و سمیات
ایک بربور و دلت را سراست	گوش کن این نصل کی پس مضرست	
برحسب ستم طلب کن عددو	واد صحفہ بیمارا ملے فوراً حد	
پانہ کی از عدد عددی و واوکی	و اول طلب کاف و حی می آور برو	
خواہی الگشت شود تقویز	در تمش کاف و حی می آور بیان	
گروہت ہدوش خلکت کن عنیان	اسع محمد شہ کون و مرکان	
پیانہ کی صد بند ازان بیشکے	تاب تقدیر بکفت آرے تکے	
بسم الله الرحمن الرحيم	هرست کلید در گنج یجم	
باطن سقطیق شصدت و چهار	جمع کن د گوش ب محمود آر	
ایکہ شدہ حمل علمت لیقین	اوس سه نقط خط الف راهین	
گرہ قواست لای بطریق صد	کیک لافت و بی ووبند فر عددو	
یشم س د باز یکے دان چهار	دال بست آر زرد می قرار	
پون قوشا رسی بربور حساب	ذو خروش کہ بین در کتاب	
معروف س همذین چار حرف	در نظرت چڑھ کشا زیگراف	
ہر من ازین پس بنگرتا ازان	بست چمار گر آری عیان	
حمد کمن پس بھین عقیان	بیش روئیک بدان ستر کھار	

مکانیکی می باشد که این مکانیک را می بینیم و می توانیم در آن باقی بگذشت
که این مکانیک را می بینیم و می توانیم در آن باقی بگذشت

۱۰

نه بسته این کوشش را می‌آب بگمار
چار گفتمند ام خود را فرمودست
فخیز است اگر اندک که
یا پدر که از شنیدن بسرگیر نماند
نمی‌خواهد پر فخته او و حیم
پس بخوبی و درسته بخواهی است
دو دو دو دو سپاهی از رویی خود
باشه دوده هر چه خود اینستند نام
دوزده از طالبی زین حساب
دانه دوده فوزده آور بگمار
یانه باشند اما اضافه شده گرامی
آنچه بپوشید و پوشیده خواهی
این عذر و خلاصی چو سپاهی خلی
خاصلت این پیش بخوبی و درست
پیش از پوام نهاده درین کشور
چ وند از گنج لشان پیده شد
که خود داده بخشیده از رویی خلی

آل طلب پکن ز قوامیز ج چهار
چهار پل ره سازگرت آن هم است
پایز خود را ساز این شمشک یک که
یانه و فرخش از این خواه باج
چلکوه درین دار که است قیم
پیش درین عذر چو که از شست
چارده هم است از همیات مددو
نوزده هم درین پیشیسی تمام
بهمل باشد این بسی صدوا چه
نماده دت آنگه اصل را
نمایک اندیزین محلاست آید سچای
محمسن قیووم بویه میشند
راست پنجاه آن نامم علیه ولی
نمیں آدمیر قوام عدو
هرست آن هفتاد بطریقی ریوز
را و بکسر از نهان این بیدار
دال چه مجموعه این هم شفاف

لَنْ يَعْدُ مِنْهُنَّ إِلَّا مَعَ الْمُكْرَمِينَ
أَمَّا الْوَافِقُونَ فَأُولَئِكَ هُنَّ الْمُغْرَمُونَ

يُقْبَلُ عَلَيْهِمُ الْحَمْرَاءُ وَالسَّلَامُ يُبَرَّزُ
فَلَرَوْفَتْ حَمَارَهُ وَنَسَارَهُ
بِلْ كَوْ قَوْسَهُ وَنَمَالَهُ

لَدْ دَفَنَ صَامِتَهُ

لَهُ بَلْ بَلْ
لَهُ بَلْ بَلْ

لَهُ بَلْ بَلْ

حروفی سوت و صفتاییں موافق شہزاد احمد مجتبی الاستاد او

میمین

باور و خاش آری عیان
راستہ کرن قاعده بر لفظ
در نگرانیں ایندازیا و رشک
هر چند و ہستادن و در صید
چار شلخت که بیو و شتر
جلوہ بیوی و گرامی عیان
انستہ بیمن جلوہ است غیر غیر
علس بیکیم کیک بیکنگستیت
لیکن حاجات نہ بیکن است
عکس بیم الوان شما پر بدم
از اثر حسنه و نمایز کون
محظی و اتحال شمع مرمی شعو
زیست فریب سخن از توسم
باز نمایم بسط بیرون صد

لَفْظُهُ أَنْ يَهْتَدِ حروفی سوت
إِنْ دَوْلَهُ وَجَارَهُ وَوَاهْشَتَش
الْفَنَّ الْفَنَّ كَيْرَ كَهْ باشَدَ سِيكَ
يَهْتَدِ حروفی سوت که بیو و صید
وَوَفَرَشَدَ زَجَارَمَ مَكَرَ
أَرْ چَمِینَ نوعَ نَوْدَمَ بَیَانَ
جَسْلَوَهَ الدَّدَنَدارَ وَتَقْسِيرَ
لَوْنَ زَجَاجَيَ بَیَكَنَ نَكَنَسَتَ
پَرْ تَوْخُو شَیدَ بَیَكَسَ حَالَتَتَ
چَوْتَوْرَانَ جَلَوَهَ بَیَنَیَ تَهَامَ
تَابَهَرَے ظَنَنَ كَلَفَرَتَ لَوْنَ
چَوَنَ شَدَمَ ازْ لَمَعَهَ الْوَارَ وَوَرَ
بَازَ نَبَاشَي سَخَنَ ازْ تَوْسَمَ
سَرَ تَحَاسَ سَرَسَرَوَتَ وَنَدَوَ

باب فصل ایشکه از پیری
نه بدر علوفات سیار است
صالح نیز پیش بین و پیش
نه بین ایشکه ایشکه ایشکه
غیر از اس کنند این کنند
پیش ایشکه ایشکه ایشکه
غیر ایشکه ایشکه ایشکه

حضرت رادی و در حروف آن اشاره می‌کنند که این مجموع پیرامون پادشاهی و پادشاهی اسلامی
و زندگانی است و هر چیزی که در این مجموع آید و مذکور شود باشد در اعلام

میں

تما پیشو اپنچه ترا مدعا است	ایک دلت مائل ذکر خدا است
خواه ازانها بقرار آیدت	زین و نسق اپنچه بجا آمدت
طلایح و قلسن بدءه اول قرار	اہر کیل زین را کدیتی احقيا س
هر قسم حیون قلم آری بست	پس بجان وقت مناس سب کرد
سازگر و قمبل کمال بخوان	اسکم خواه است زرح و فنا است آن
سی صد و یکبار بخوان لذتیز	اسکم نواطیق هم ازان حرف گیر
محوشو و شک و فرزند لفین	خوار و دار نیز فرا رسیده بین
صادمه هم جموع بالاقله است	پسکم نواطیق همه نافرط است
لوح موافق کنے ازان قرار	کعد و حرف گلیز کے بخار
قامده علاوه اتم باشد ش	خانه هیئت فعل نمکم باشدش
اسکم دران درج کنی با جروف	چون بودت خر عجمان این وقوت
تما بیری راه پایین جل و عقد	لغتمدی این فاعده حالا بقدر
عقده خاطر کیش یعنی ترا	زبده و یکرنبایم ترا

٢٣٥

جبل آن دو درم زان غلغم

۱۳۵۰۰ میلادی تیر ۱۴۷۲ هجری

ایندیا و سرمه نیز در تاریخ اسلامی
و ادبیات اسلامی مذکور نیست اما این حروف نهاد است
و اگر از این حروف بخواهد پیدا کرد باید تضمین خواهد بود

معنی حروف

الخطه آن جمله بود که از شیوه
برست دوایی دل نمای از تم
قایمده بخشش بپرسد فرور را
نمای عشق قوت جانش آورد
برست پا ز داشت از بر زبان
منزپی از باب لفظه منزپی
بر سر سیر سفر آناده اند
گ طایش برست و لش شاد و فر
و خدا اشتر شکس با پر کند
پر کله به پنجه زکارم این کتاب است
در نه زمینش نمهم پنهانیه نماید
فیض فرط اش ز خدا شتو است

جمله حروف نهاد بیو کاف سکت
بسم الله الرحمن الرحيم
و کسر سا سعے نهاد مرد را
بند و چونا شیز بر زبان آورد
هر چهار آن بند و شو و بز زبان
منز که درین راه جرس پیز نمی
ایو کس انبیت که ازان ساده ز
آشت دوایی دل آن نیز کند و
باشد ازین فکر شو و مستقید
برست ایند که فیض خود ایسا
کام در شیخ حوال ازین گفتہ باو
این اور کی چند که آرا استم

معنی حروف

معنی حروف

معنی حروف

پا شد از الموارد پر تو می چشم داشت را کاشا پر تو تمام شو فوراً می تصل جست عقلی بدائل مخواه هر چه خداگفت و پیر ساند همای پیغمبر اول و اخلاص جان ما شر آن در هست فیض بور دار و از الموارد بسیار قاعده سر برخی این را نتوان سازکرد ناشوی اگاه ازین صورت را ز قاعدۀ آشیت فصایبے و گر ذوق رخود بیرون باز اگریست مهد و حفظت باش کروان دل از زند و پر تو ناصم علی بست عیان پر تو خوشیده داشت فرمود کنم ناصم چه دارد و وجود بلوچه اسماء و مصنفات حق است
برول و جان تو رساند ضمومی لیز دلت جلوه نماییز طور دانشود برخ جان چشم ول کان محمد در شیخ پو و سداده محمد مد شریع چنان پر تو خونام پشنو پیشنه عمل کن بان ور قدر پر تو فور رضو بست حساب نه و گران قاعده پر وه رازش نتوان باز کرد پر وه رازش نتوان کروان با پیش این شرکت کنابے و گر راست که آزادگی اقامتیست صادق کنی از کرد اکب و گل تعجبیه مقصود نماید بجهله ورول فرات بوجه صفات پر تو این عمر بود و نمود بلوچه اسماء و مصنفات حق است

برول و جان تو رساند ضمومی
لیز دلت جلوه نماییز طور
دانشود برخ جان چشم ول
کان محمد در شیخ پو و سداده
محمد مد شریع چنان پر تو خونام
پشنو پیشنه عمل کن بان
ور قدر پر تو فور رضو
بست حساب نه و گران قاعده
پر وه رازش نتوان باز کرد
پر وه رازش نتوان کروان
با پیش این شرکت کنابے و گر
راست که آزادگی اقامتیست
صادق کنی از کرد اکب و گل
تعجبیه مقصود نماید بجهله
ورول فرات بوجه صفات
پر تو این عمر بود و نمود
بلوچه اسماء و مصنفات حق است

برول و جان تو رساند ضمومی
لیز دلت جلوه نماییز طور
دانشود برخ جان چشم ول
کان محمد در شیخ پو و سداده
محمد مد شریع چنان پر تو خونام
پشنو پیشنه عمل کن بان
ور قدر پر تو فور رضو
بست حساب نه و گران قاعده
پر وه رازش نتوان باز کرد
پر وه رازش نتوان کروان
با پیش این شرکت کنابے و گر
راست که آزادگی اقامتیست
صادق کنی از کرد اکب و گل
تعجبیه مقصود نماید بجهله
ورول فرات بوجه صفات
پر تو این عمر بود و نمود
بلوچه اسماء و مصنفات حق است

ویو شنا شنید چون یکانه خضرار از
بویش خوش شد پدر خواهی دیلیز
چون زندای نیکی نزد گلکو و دوست
راسته حسرت و آثار لب
تمکن: فراسته آید غذیان
ویلور سرمه شدید و از محک

هرست معتبرین که خود پر عرباف
خوبی ملکه نمایند، چو با خوبی دیلو
حرف سخن کرد ملک آید پدر
ساد پر عروش شد از سند خو
سامست شد و چون محقق انتخاب
گر محمد آید بسیان پهرشک

۱۰

سرفت اوچه بود و فوکیست
سکه بودش در پرورد انجمال زار
بسم اللہ الرحمن الرحيم
بهر شیاطین جهان سلسله است
لاست کن از این کفر و کشا
پاک کن از تمازه در گنج باز
ورول بابنه اهل شمود
سازکنند معنه آنگ ازان
وزول بیرنگ لیقینه غریب
خدوت آن خبره بند و میشان

ویله که باشد سخن دلیل پیشست
و هم چون بسب الفلك آید بکار
دیگر زیر و پر سخنواسته ملجم
فقط در وشمی که درین بسلم است
سلمه گروان اهل فنا
پایانه که افتخار در گنج ساز
هر چه پر شجاعه نهی آرزو داد
برنگ پذیر دول بزرگ ازان
آید ازان بیدم لفست شغفید
پس بمنزل شود و در خیال

لری از این دو کارهای مذکور در اینجا می‌گذرد و این دو کار را می‌توان با
آنکه از آنها برای این اهداف استفاده نماییم، می‌توان این دو کار را
برای این اهداف مورد استفاده قرار داد.

فیض خان از این دو شیخ
که از این خانه نادار و خوش بودند
در قریب ام تو سه شاهزاده
از افراد این خانه بودند

وَمُشَدِّدٌ

داند ازین سنته اهل شود
همزه هم خوش بود بر کمال
کروانه هم زه بگویی روا است
هادیه آیا شما محارج ده
هو شود از پیش پیش ناید
نراول و آخر بخوبی است رو
ذکر و خیال همی و های سنت
بر سر افلاک رود هوش عیان
متقیض از فیض خای خرچ
سیر گلند مرتفع و تحقیض
در روشن جزو صفت شد قرع
یا پد ازان دانه های خیال
هو پیو و لای بود اند بدن
پیشوادین و مژدهم نازین
ها بود و هوش این پیش و کم
لیکن لفظ کش بکند ترک آن
آیسچ ناید مجرم از جان و شن

حرفت ز لفظ شنیده اندر بکو
فتح الف کواد تلفظ یقان
هزار که در لفظ خوش بسات
صوت کرد سوی مخابج نمود
داوکه در جمعیت او ها بود
گز مخابج شمری اسم هم او
در پنهانیت نگری از نفس
نااطقی نفس که در هر زمان
در طلب نور نمایند منجع
در حرکت منطبق و منبعیش
چون رود از دل اهل آرد جمیع
داند او چونه پندو مشال
صوتیش این گذشتر از دم زدن
ستین از گوش گمار و بیرین
ذکر اود این نفس دم بد مر
نفس نفس ذکر کند بی زبان
بیچهار از نیک و بی خوشیشتن

لک

همانچنان ویچ باز شد که باید پرورد
 باز زده از پنجم مصیار است
 آمدند شدید و گرفته است جا
 ابجرانی چار گیر و شناس
 هولهای از نفک خانیم و لخ گش
 کان خیل هم است جمل پرور
 تنهایی داد مر رافتند لغایت
 باز کشایم سرگردان مخفات
 درست شوند خوش حکم می شود
 عاقلی و بستریم و بیران
 بس کن ازین درود مر مرست
 عمر گرا نهایت پیغامبر مدد
 حیفه بر او قابت گردشته من
 حرف پنجم خدمایم شیخ
 قدریم ول خود گرامایم است
 و صحنی ازان اسکم می بین
 شنیدن آمد بهم تهیای حق

<p>چه کر پو و صاحب فهم و تفییر مشتری از صرف لهر که کند آنکه درین علم بود آنچه باشد و آنکه نه آنکه دلوفرین روشن</p> <p>زیج ازین روز بنا دان گلوی تمجیت دامات غمیمت بود چند ازین روز مقولات حرف غمیرستان به که مذکور جدا</p> <p>بسم الله الرحمن الرحيم ندخواه و معرفت این هروف پر که سخن را بر سارنم پنشر ذکر مقولات شرایط کنم</p> <p>سرفت ذات و صفات احمد غیر چه باشد که کند غمیر آن خر عیان نه و سخن تمازه کنم</p>	<p>پا پر ازین محفل تعصیل شیز دانه زخم و از ظرم کند در اظرش حرف بود که کتاب سی شل است و از این پیش و شیز</p> <p>پیشوده با اینکه افتگلوی فیض ول و مایه فرحت بود جیفت که شد عگر انعامی حرف صرف شود تگرد غیرها</p> <p>تازه حدیثی است ز علم قدیم سابقه که دیلم سیان از قوف خنگ تلهم پر و اغیره نشر کشف طلاقیت و حقیقت تغییر</p> <p>بر تراز اندازه فسکه خود عقل که باشد که دیدران فشار ز همه صوت که من تمازه کنم</p>
--	--

م

پنده را باید که با سخنی دهم و نایابست قدم باشند در امید عبادت تحقیقاً باشند

فَلِلَّهِ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ الْمُرْسَلُونَ

تازه با چه کامن لند خوبی همان پادل و باقی کن

۱۰۸

مقناطیس احوالاتی است که آهن را جذب میکند و گاه هم است که آزاد است
و آهن چنان تاثیر مکنید که آهن آهن و گیر را جذب میکند و آن بوساطه این
عملیت آهن را با جوش هر مقناطیس است چنانچه در اینجاست از که آهن از این

پیش

<p>از دم مردم بگروت مصل دل بچینیں یا بسای پیش برو جو هر مردیش نماید فظام کفتن بجیوه و بای دل است محی برآتا دل از خود برس کرد بخود رست که حس دل اند میرسدش بجهه ز صاحب کمال</p>	<p>باطن جذبات بباید که دل از طرف او بوداین دست برو ما بر سر مرد ببردے تمام ملکتہ شتعال که دل دل است دعا خیل را که بخود مائل اند نیخی بر از که بخود مائل اند دل که بپور طلب جد وحال</p>
--	--

ج

توینید که از ولایا بر اساس راهی است بجزئی سبک که صاحبان ولایا باشد بلکه در این
وقت اند از اقلام انتقالی مذکورین رفته و متأثر جمیعت نیز باشند و حرج نموده و فوت شد

میش

بازگشتن روزنامه‌ای پدرست با همراه آهنگ و فاسازگش	بازدید از خودروی روزنه صدق و مخفیانه از کن
برداشت از روزنه آرد صدق	بازدید اعلیٰ صفات و فایو

پہنچ

از غمہ استعدی در زیر حیر	جان غمیت و زین وار و گیر
مهنگی پیش برای نذر تن	پوکه شو قبته در آب سخن
پا ز شود روز نهایت صفا	برداش از هر رنج مصطفی
از بی پاک دل و پاک جان	گرنیان کردۀ حدیثی بیان
در طلبش بوروان بقیرار	این هم از آنست که لیل و نهار
دور دلی از راه انصاف نیست	آینه خاطرش انصاف نیست
از مد و برکت استم علی	برده هیا هر سخن و جمله
بر تراز انداشت او صافی است	ردی ول تصفی و صافی است
صیقلیش مهر علی بوده است	برداش این زنگ که بر بوده است
حتماً وفات دران کرده هفت	در خوراند ازه خود لفظی حرف
با دل مردان خدرا با پیشه	میست داش ایم ازین و سطه
حتماً زران آلت بے علتی	دارد ازین را بسطه بے آلتی
کوست دران و این را صفتین	از نظر فراسیان است این

طبق فروند هم ازین صفت	پس کنم اینجا سخن از این صفت
حرفت شاید و از اینکه پیش	از حرف و حرف پانزده پیش
گزیده همچویست تو حیده او است	گزیده همچویست تو حیده او است

تبصره

باب تو حیده از حضرت رسالت پناه محمد مصلی الله علیہ السلام و سلم علیہ
انقل و حدیث قدسی می کند و رباب کی نیت فراخیز و اغائل دینه بیان
که اشاره بد و تجلی است یکی و صفت اسم ظاهر و کی و صفت اسم الظاهر
و گفته اند که کجا هی حضرت حق تعالی با اسم اعظم هر تجلی ائمه هر یاری خانواده
و شخصی و حق ظاهر است و کجا هی که اسم اباطنه تجلی ائمه تابع ظاهر و حق
باطنه است و خالق را این حالت نتیجه قرب اغائل است چنانچه در داد
قدسی وارد است که لازمال العبد تقریبی با اغائل اجتنابی از خود است

معین

ای که بگفت و شنو می درگو	قول حق از لغت پیش شنو
علم فرایش بقین درست	واحی خود و این طرقی است
نافله برفرض بیفراس کام	عامد حق باش بیل و نهاد
در عمل ای همه را ب قصوب	پایی منه از طرق شرع و در
قول ای همه که بقول رسول	هرست مطابق اتفاق و حول

معین

آن ای همه که این می شنید	آن ای همه که این می شنید
آن ای همه که این می شنید	آن ای همه که این می شنید
آن ای همه که این می شنید	آن ای همه که این می شنید

دیر پر مرادت سچلے پار چون بصفت حیاں شدایم نہ است قرب فرائص خود پر ایں خیز جلو و جاناز خوار و خدوبر	چهڑا خود انگر کے اشکار محزان اسرار شو و نعینہ اس بانی بیا بسلے زنوا فل اثر آئینہ دل شودت شکل نور	پر قوچان اڑا لوگ رو عیان حکم حیثی برسوں کریم صل و بانش کے لئے جانش در دل خود زدای آگہ نیافت
پر قوچان اڑا لوگ رو عیان حکم حیثی برسوں کریم صل و بانش کے لئے جانش در دل خود زدای آگہ نیافت	چهڑا خود انگر کے اشکار محزان اسرار شو و نعینہ اس بانی بیا بسلے زنوا فل اثر آئینہ دل شودت شکل نور	دیر پر مرادت سچلے پار چون بصفت حیاں شدایم نہ است قرب فرائص خود پر ایں خیز جلو و جاناز خوار و خدوبر
دیر پر مرادت سچلے پار چون بصفت حیاں شدایم نہ است قرب فرائص خود پر ایں خیز جلو و جاناز خوار و خدوبر	چهڑا خود انگر کے اشکار محزان اسرار شو و نعینہ اس بانی بیا بسلے زنوا فل اثر آئینہ دل شودت شکل نور	پر قوچان اڑا لوگ رو عیان حکم حیثی برسوں کریم صل و بانش کے لئے جانش در دل خود زدای آگہ نیافت
پر قوچان اڑا لوگ رو عیان حکم حیثی برسوں کریم صل و بانش کے لئے جانش در دل خود زدای آگہ نیافت	چهڑا خود انگر کے اشکار محزان اسرار شو و نعینہ اس بانی بیا بسلے زنوا فل اثر آئینہ دل شودت شکل نور	دیر پر مرادت سچلے پار چون بصفت حیاں شدایم نہ است قرب فرائص خود پر ایں خیز جلو و جاناز خوار و خدوبر
دیر پر مرادت سچلے پار چون بصفت حیاں شدایم نہ است قرب فرائص خود پر ایں خیز جلو و جاناز خوار و خدوبر	چهڑا خود انگر کے اشکار محزان اسرار شو و نعینہ اس بانی بیا بسلے زنوا فل اثر آئینہ دل شودت شکل نور	پر قوچان اڑا لوگ رو عیان حکم حیثی برسوں کریم صل و بانش کے لئے جانش در دل خود زدای آگہ نیافت

ج

بدان ارشدک اللذ تعالی که لفظ موده کلام آنی بنده را بجز عناسته باشد
خدادون تبعای نیز منقد و نسبت داریم سلسله میان علمها و فقهها می
است و هرگز درین پاره خلاف یکدیگر بیانی کردند و طبق این کلام ای
دلالت بعد از مردمی کند که از اندک کند این ایشان را تپیده کنند ایضاً هم
المخرب و بیانی که متخصصین صوفیه درین باب کردند اندوکسیارا واقع است و لفظ
هرگز درین آیدیگر را بمناسبتی برای این است و پسند

شہر

لے کر کیفیت عین وجود

آیینه‌نگاران شوواز عکس سخنچ از طلس
روشی دو فاش خوکه از طلس

ارباب مکان شفه را بیان نمایند و دین معنی و معنی بیان ایشان چنانچه
مد عناوی ایشان است و از سیدنی مسرا سرمه کنیست فرمایشگار شخص ایشان
پر خلاف قانون شرعاً عیش باشد و آنکه مناسبتی با حالات ایشان
غیرت شکل است معنی بیان ایشان فهمیدن مگر بعد از صحابه و پیغمبر
پیغمبر

پیش

ظاهر اینمی است که دارو نمود
او سیان آینه جایی اند
باشدش از جلوه هر چشم زیگ
چون بود آینه دل صفات تر
بنجیو ازان و مژده لباس فی
صرف کند عمر جمال تباہ

هر چیز داین دارکه دارد وجود
زین هم به شهو و که در واقع اند
آینه راگر نمود جسم فریاد
جلوه هر اسم شو و شتم
چون شده باشد بخوبی خفه
و آنکه تغییر کند عزم راه

میش

از چه سبب نطلب جانانه
هر چه نمودست همه خود است
در همه حاکم و هر از او است

اے کہ تو آئینہ رہ جاتا نہ
عستیں نہ از سہتی ہو جو دا وست
وچرات آئینہ رہ ساز اوست

است تقدیر و اراده خزان پنجه است لشنه و خانه دو بیم سعد است جصول مقابله با کلیه چهار
 است و خانه سیوم شناس است و چهارم شدید است شصت و هکایکم حروف نظر و شمعت
 عالم حروف نوشش حروف ناگر حروف اعداد و افرادند و از طرح الاعداد و مئوت اند بجهت عالم اعلی
 حروف برین تنقیت اند اما از سلطان یگونه که حروف ملطفی ایچیزی صویست و از نزد کانه شایست که شده
 حروف سروی ایچیز بر فاطق دارند گوشت اند و اخچیه بر سرمه حصوات دارند و مشترک اند و حرف
 نذک ملطفی آنچه جمیع دال دال رسانیم فیتن حسما و حضما و عین عین قاف کاف لام ممیم فون و او است
 حروف سروی بآماتا حاخارا ز آطا طا طا فاعیا اگر در طالع میت جنبیج و واید طالع پوشی است
 حروف حروف نذک قبض افزاد قبض فراز و حروف هفت قابلن منظمه اند شصت و سیوم عالم حروف
 هفده و شصت و چهارم عالم حروف هژ و هژ و حروف هنده ایچ هم از طا احاده نشیه
 هزوجه سی و فوج علیه انتیب ایچ هم از طالع ان عرصه شش شش شش فوجیع این حروف افراد
 اند و از واجی ایشیت سی و فوج هی که هم سی و فوج شیخ خس اعمال بیوت این حروف کرد و شده
 شصت و شیخ عالم حروف اتفصال قریبه شصت و هکایکم حروف اتفصال بعیده و اتفصال
 عالم حروف اتفصال قریبه قبیل در اسنال اساس میشود و انشا اهل علم کتاب اجالات است
 ماقبل خود که اول یا سیم ده چهارم و ۹۰ یا ۱۰۰ و سیم ایاهه و سیم ایاهه و سیم ایاهه و ۲۳۰ و ۲۴۰
 این انتزاع را اتفصال بعیده گویند و بیت اکله اتفصال افرادی دارند و در ضرب بیوت حضر طنز این است
 اتفصال بزیست این خواهیں ایهم یافت ازین عالم عالم سیم و شصت هکی ایده و مصحف خاطر
 استخراج میشود و مصحف فاطمه عبیده ایشان است ایشخراج احوال ایشان کلون و ایشان می ایشان
 اکله ایشان و جز ایشان و حروف اتفصال شریت ۲ یا سیم و ۹۰ یا ۱۰۰ و ۱۰۰ یا ۱۰۰
 ۲۳۰ و ۲۴۰ یا ۲۵۰ و ۲۶۰ یا ۲۷۰ و ۲۸۰ یا ۲۹۰ و ۳۰۰ و ۳۱۰ و ۳۲۰ و ۳۳۰ و ۳۴۰ و ۳۵۰
 اسنال اساس مذکور است شصت و هکایکم حروف ایشان بعیده و میتواند هکایکم بحروف ایشان
 حروف نیز بر الف ایشان بیش از ۲۰۰ و ۲۱۰ و ۲۲۰ و ۲۳۰ و ۲۴۰ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۷۰ و ۲۸۰ و ۲۹۰ و ۳۰۰

فرعه آبودور طلب حمل خویش	دست چوب اماст ببر علن
ازره تحقیق گویم سخن ساخته باشم وطن دور از رو همتی ما آمده فرمه خطاب	حیف بو حیف کرمی خوازو پیش نظر مانع اتفاقا
تمام پر و هر راز و مصل خویش	میمین

ایکه سوالات نموده می زمین	حرف پو ایش بشنو و می زمین
بهر سوالات جواب تمام	گفتگت از هر چیزی از نظام
هر چیز گفتی تواند شرح شروع	پاز تو و هم از هم از حمل و فرع
حروف دگر می کنم از تو بیان	باتوکه باقی سخنم بر عیان

میمین	سخن ارباب تحقیق است که ماسوی الله نسبت اعتماد است هر چیز مطلق
میمین	آند و لغیرات حق تعالی موجو دی تحقیقی وجود ندارد و موجودات را بجز که توجه تحقیقات است بآن تجلی وجود است از آن جهت بسته تهی موسکم آن و از وظیفه کلیدی است خود را نزد عدوی و هاک اند و آیه کل شی ها کلا کلا و جذبه شایدین قول نهاد

میمین	و خیلی مارا چون خدا مالک بست
میمین	همتی مو به می مایه ایک است
میمین	نیست بقا این دم کوتاه را

میمین	او از شی افراز نکرد از این که بگوییم کافی نیست از این که بگوییم کافی نیست
میمین	کافی نیست از این که بگوییم کافی نیست از این که بگوییم کافی نیست

سچی تو نہ اشتش از خون طلب
حالیت دل در تو جو میا شنود
هم زخو سے بازستنا نہ ترا
شستہ محترم چوشود جلوہ گر
و پیدا دل باز شود از زهر
تمروات نمر برا آرور چیب
ہست بسی حکم نظارہ شنود

مکتبہ

هئتي از واه همچ به مطلق طلب
تما در حمدت برخت، وا شود
دل رخشم غیر پاند ترا
جند بچوار و پل از جان خبر
چون زریش کمال بهیت رسید
برق سنجکه پدر خشد ز غمیب
دیده دول را این لفظ نمود

۲۵

خورشیداند را اجتنب خواست که ممکن است نظر قویجه و مهندیست است اما
بهر کسی است ممکن است در قابلیت از این تقدیر خود صاف نماید و در کمالی خالی است
از انجگاه فرموده و فرمادن بعضاً هم از بعض شناور ممکن است

جعفر

حوس ملائکہ است تفاوت داد
یعنی تفاوت بود در پوشش
گرمه شود لایسم و ناگزیر
بیشتر گرم شود زان اش
بیشتر از و سے اخواز و بیدار

چند پنیا بدستفدا و سفر و ستد
که بحقیقت نظر آرای شویش
وزائف اوجین حارت پنیش
پروردش حقیق اند و حدید اوجیر
سگ شو و گزه و ملکه و حدید

四

گفته ایشان است که محدوده زمین راستی از قوه ظهر از کرو دکار	راست روانی کبر دایره اند رسانی آذر که شوی است
---	--

۱۰۷

صنعت بیین و اثر صنعت ساز	اگر دل کرده است ترا ویده باز
نقش جهان صنعت نهادش بین	که بودت فور نظر فاش بین
پر قوه جهان نه نگرد جهان	ایلچ اندیشه ز جهان بر جهان
ناش نگرد وزر واقع سپهر	فکر لذان کن که گرا آثار حیر
چهره کجا باز کشا بدی حق	ذره کجا رخ بجا بینستی
حیر مناینده پوسته دام	ذره چواز حیر نهاید مدام
چر عدهم اشاره چو شیش نیست	خوبی اعترفه بیو شیش نیست
پر تو افر و می نمود شر و به	روشنی نهد و جود شش و هر
تایگی این خواب در آر و خیال	لیکن شش از خواب دو دیده بمال
آمده از پر قوه ت در نظر	نیک نظر کن که جهان سربر
تا پر قوه جلوه کند فور فکر	و ذکر کن آغاز با آداب فکر
عمر ز هر ذره قوم نظور وار	مد نظر بر اثر فور زوار
کین غس از فکر خود آزاد و شو	نویش بهدار گلن در گرو
سدره لست بر قنار قو	یش نظر ز په میدار تو

لر و بارگاهی از دنیا که از آن می‌گذرد و از آن می‌گذرد

پس فندری چاپرل خویش
 حکایت داده ام رانگری و خود را
 آشنوی از نقطه در دست چه
 نقط دلت با تو چو کامدی برداز
 از قوه پر سهم که سین گوشی
 نقط قورس ز کند علی اشکا
 من ز قوه پر سهم بسر قادی
 ز اچه هردو داشت میگل شد
 غیر خدا ای پیغ و چو دیش میست

بواه بواره پر خوشی ام علیه
 خشتم توگر باز شود برخود
 پیش گذاشت شس توانید پر
 رانچه گذشته همه سفر و زار
 وزول خود رس همچو پرستی تومن
 دوش تو زی ای شمنو و سر کجا
 و سخم این داره تو بتو
 سیاه شنجه و راین داره و نمود
 چهار نمود دش که دیو لشی میست

درسته و داد بیزار ای شیخ
 بسته سمه بود بود شنود
 درستگاه و تمازیم ز سهم
 شسته نمود شو آثار داشت
 رفتند و دین جعل خود را
 آئینه کامنه گردانند
 پایان من ای هم ز عذالی

ای همچه پیغم و ز پندار ای شیخ
 اشچه نمود است ز مادر خود
 فرد عشایم که آثا - هم
 چهار داشتایم در شار و دست
 ایکا، بخود مانده او غافل
 خرکیب ای پیشیه ای کشته لذگ
 باشد از الطفا فندیم هم ال

بیان و قدرت ای پیشیه ای کشته لذگ
 چنان شدند میزدین چون
 پیش میشند و میگردند
 چنان شدند میشند و میگردند

وزیر اقتصادی چاہد ملائک شر
خلیل علی طے شدہ پرقد تقو
باز تباہ اعذیتی پر کش
شماں بچ پیشہ مولی احمد افغان
باز نز تو سید سکندر پہنند
خلوی جہان را ہمہ دلشاہوں
وزیر صدر تو باز کرند سعی کیا
فاسد شر کون جلوہ نمایند شو
ماندہ زار اک محور یا امام
تا پلشا یہ پسہ عقدہ نہان
وانکہ بو دنیک، سراہ مرادیں
پاک کون آفاق تر پیزیر تان
جز تو کفر خمدہ ہمہ پر ہو ان شرع
ساترالہ افغان خود را نگذاشک
ضاف کون از تو پیشہ پیشہ رک
عمر تاہی گشته گوین آستہ
وزیر اثر عمر حمدت، عاصم تو

ای چوچی سیدست خورسی پسر
 بچ تو از حق پرس و چد تو
 پرده رخور شید خسته پرکش
 نیشیم یان را در خیره شکن
 پرسچ یا جوچ زمان در پهنه
 غمزد کارزار غمگ آزاد گن
 چیخن پیر باگه لند فوجها
 سیرت بعد صدورت اسبار از تو
 کارهای جوان چنانست و قدرام
 پرتو فیوز شد تو باید عیان
 هر ده پوده تو نگاه سارشیں
 رو اونی نوچشی هنر جهان
 سر زین آئی رو اثرهون مرشد
 آیینه هارا که شده هنگذاش
 پاک کن آینهه ولی هازنگ
 سر شده همچی که دین لفتاب است
 باشکش از پرتو المعاجم قو

وست پیکل کریز و کون
پیش از اینکه شنیدن پیغمبر امیر

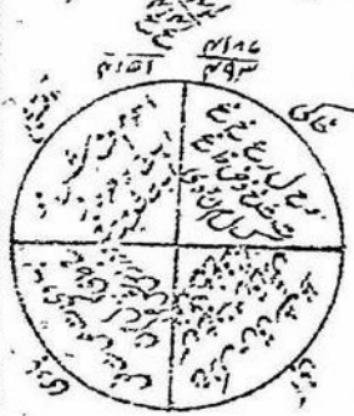
شیخ الکاظم فرمود که

اعترافی اینجاست که منند فخر و دادسی ام که امیر حکام خود را اخترفه جهار شد هر دفعه بین او عذر و خطا نمی‌گیرم

فی اکسپریس پیش از خبرگزاری علیم شکر کار و علم اسلام را کاملاً ناگیره اند تسلیم او می‌تواند در درجه اول مخدوش خشم المسلطین اوصالی است
علی خبر خوشیده و مجدد و آنچه متعین است بیو مردمیں امداد و پرشیده سباد و کریں بین زمان فرجی قوانین دوزنایاب گوئی بر جا شد که
کریکت یا اسی سخت شار و محبیست ناپیدا کن شناورش درین روزگار شغقول و ما پرسی بفرض تقدیر محدود بسباق از کنایه
جامع علوم منجع فرمود سرآمد اهل کمال پندرت پیار بکال حصد بزیں بخان پور سلمہ نماد اوسی بزم درید خانان نین فرشتہ عمان
وقت سخن را کام ول حاصل گردید صفت علام این هرزو غشور و منظوم کلام فرید روی گوار و حیده آثار ابو محمد فرعون و پیدا اسی
حافظ لاثانی سنت چناب سلطنتی نویکمشیور و امام اقبال الطیبع ان حکم فرمود و نور بر طبق آن منحصر بنا کمال
لائل شیخ مشیر ویال بناه سعی برخوب منطبق شنو و مدد کرتبه دار اعلی

مع شش رده شده و اخراج آن بحروف ایجیدی چنان است که عدد دواین حروف جمل کرده بحروف عدد حروف ضرب شما پیدا جمل سه هم به ۶ و سه دویم ضرب کرده باشد باز سه دویم ضرب کرده باشد باز بدویه ضرب کرده به سه شده این ضرب افراوا الافرا داشته جمله به ۳ است اما دویه ضرب جمل سه هم به ۶ را در سه هم به ۶ ضرب کرده جمله چهارم که بچاره دهیار و فتحتمدوسی و شیوه شد به حجم سه هم اینها پا حرروف دانسته ولی فرمی نوع دق رفع چون عدد الاف یکصد و یازده است ازین آنکه راه طرح کرده بیکارتیب به ۴۳ مانند پیش این آن را در سه ۳ ضرب کرده شد و دویه نهاده و نویه منفیت شد حرروف بدلیع نوشتن زاین ضرب ایجیدیسته ضرب حرروف تبحی ایست که حرروف به ۴۳ مانند را خود هم الاف را ضرب کرده هم هم شد علی نهاده تقیاس اخراج آن جمیع حرروف داشت با این نشانه ایجیدیه بعین قاعده تاخیج علی نهاده ضرب اول دویس افراوح س ضرب جمل ول و نیم ضرب شما کی زرف بضریع در ضرب تبحی هم فشود شده است و هم غلکم دوایر بحرروف دایره عبارت است اینها

که در واپرده حروف را واقع است تجییه بین مثال
در ایرد طایله و واپرده حروف، ابجیدی و واپرده هشتمین
حروف آتشی هشتم مرتبه حروف مرتبه با دویست پانزده
مرتبه حروف کمی است و دویست و دیگر مرتبه حروف کمی است
و قس غذا از هر مرتبه افتخاری بدویم مرتبه چنان تبعید است
و مرغ غذا از دنیا و از دنیشود و در فرع سی و سوم مرتبه عطا
از شیخ تعلی است و از طرف دار از خوش خواست



حروف خاکی است و یا انگل جبلای اعداد او فرازیه باشند و جملی از واج اعداد او باشند هنچنان و حمل علیه
حروف ایصال بر انگل حروف ایصال به نوع است مانعیه و حالیه و استقبایه صورت یا غیر اینها
است که اگر طالع بیت جفر حروف را بعد از آنچه حروف تا قبل ای باشد آن حروف ماضی است نه اینکه از
طالع جذب زیاده هم بیوت خانی است و هرچه پیغمبر این هم حروف دارد حروف استقبایه از درین میتواند
منشأ این حمزه ای اگر در طالع آید این خانه در جزو ۱۷ در صفحه صد و سی هزار و خانه ۱۶
است ازین سطر از حروف که در گذشتہ ماضیه اند ازان تو ان تخریج کرد اما سوره مفتونه بیت ایصال
که از امر و توشی و حال و اعراب هم را ازان تو ان فرمید و بعد ازین سطر دو از صفحه مذکور در
حوال استقبای شجره و شعر است و نکاره خضرت نام حفص صادق بن عبدالسلام فرموده اند علیهم السلام
والله ابورواکنه و لئو فی السماع و صحف خاطر عباراً ماضی است و بدین بور حایه و ای ایکه استقبایه
چون علی امام از روی تقدیر علی خر فیه بجهر عین علی تعلق دار و عین در پایی است پیکران ازان را
و حال استقبای جراحت و موضع نیایه هست و دوچیه علیک اقرار این بجهر علی اعمال اکنیت قلم
است اول تکم روشن نام است و دویم قلیر اور این نام بیشتر سیموم قلم اول ایکه کویند جه را که
تمکم را بجهر کویند خم قلیر اقرب نام است ششم قلم ایگان کویند همچشم قلم را اشرف نام است هشتم
تمکم را ناجی کویند اول روشن نام سر آن مقدار سوزن است و قلم در این مصنوع از دست داشت و قلم
سال ایکه سر آن دوازده سوزن است و قلم را بجهر سر آن شانزده سوزن است و تخریز پوست جفر
تمکم همچهار چهار بند قلم اول روشن که سر آن سر سوزن است در شکل افزایی بچاره نموده قلم دویم که
است پنجم از نوع ایان تخریز از تکم سیموم را ایکه ۱۳ سوزن است در بیو شمسیه بیان مکتب
اعداد او فرازیه دار و ایجیه باشد کجا برند قلم چهار بند ایصال جبهه بچهار بند و قلم همچه که از قلم دار و
شکل عده که بکسر کنند و سر آن مقدار سر سوزن است تا قلم شکم که خان احمد در ایشان عده دیگر نویشیده این
قلم مقدار دو سر سوزن است تمام همچم که اشرف نام دارد و شکل عده کجا برند نویشیده سر سوزن است
قلم همچم همچی نام دارد عدد و صنعتی که بپیا ایکس کسی بای صنعت صنایع ای صنعت صنایع ای و و و و قلم همچم

مسائل سخن
 خلوات اکبر حروف مع موكح العالوي و سخليه بدانکه نتاوه حروف جهیا ت هر رف است داد مرتبه هر حرف
 بطور اولت دست داشتم مرتبه بسيست و هشتم بطور اولت مرتبه اول بطورون الفت اى
 ق مرتبه و دويم مرتبه و هشتم بدانکه علوي و سخلي ازین عدد ۲۰۰م عدد
 اهم طرح کردیم از هشتم شد ملاک اعلی و اعوان را بعد و اهم طرح نو و مهوش شد بجهیں قاعدہ
 خلوات حروف مع موكح علوي و غلی تو ان فرمیده هفتاد و سی هم علم حروف الافق اکرم الضریح
 درجات شهیمه القیری فلک اول زحال است و دویم شتری سی هم مرتبه چهارم شمس ششم
 عطار و هشتم قمر حروف زحل ل و از شتری جی حرف آخر هر فلک حرف است چنانچه هشت فلک
 ل هی خ س هم ده حروف مذکور شد حروف درجات درجات اول اویمه دویم ب دویمه
 رج علی نهاده اوضاع درجات ایاد رج ۱۲ ایمه بهمین روش درجهی ایل درجهی دیگر لا و دیگری
 نیز بهمین قاعدہ در تقویم واضح است هفتاد و هجدهم علم انتراج هر حرف از طلاقی و المطلوب
 بدانکه انتراج حروف طالبی مطلوب بالوزان است بعضی مقدم حروف طالبی مطلوب بعضی مطلوب
 بر طالبی بعد از حروف ستاده اپنچه تجربه پیوسته بجز از جمیع اعمال است که آن انتراج حروف علیز
 است مشتملاً شمس الدین طالب شجاع الدین مطلوب حروف طالب است ۱۷ زوج
 زن عیاد حده که حروف مطلوب بجز از این هشت سی وان ب هم طایی کل
 سی تقدیم طالب لازم بحسب ترتیب خواهی خلیل القلب بالجذب متسان و م ن س ع
 عان ب ب هم هم کل سی س این حروف را انتراج تجذیباً شت شاخ
 سطراوی باز آید و انتراج باعده از چهیں است غیر مکرر اوسیع همی ۱۸ ذ ض ظ ع
 خ س ب ن ش شت ش هفتاد و هجدهم علم اندرا حروف و شکاله بدانکه انوار حروف فصل است
 بعضی افواجا جمع نور و داشته باشد و شکافه حروف آنست که لغداً حروف مع تقدیم
 طبع حروف ستاده بعضی اعداد اعارات طبعی راسی حروف شکافه قسمی و آن و شکاف هر حرف جدا است
 بین نوع شکاف الف و علم تکسیمی آنست که الف ای است در عربی بین صورت اویسم مبتدا یاف

لی و بکندا و او در هر مترم دو سه بسیار و در عربی بزرگی داشت آن و خط حکما نیز داشت
لیکن در بخط اش اتفاقیه نداشت و در عالم پیر شکل سه بسیار بزرگ پر کرد و در عین
آن بزرگی بزرگ را نیز کنند پدیده شکل داشت شکل داشت
لیکن در جمیع خطوط داده دنیا اسلام خوشبخت
لها شکل داشت و شکل داشت حرف و فون و کتاب
پیدا است و در رساله الواقف پیدا شد
این کارهای هنرمندانه و علم عالم حروف بالعجم
این باتا طحروف عبارت است از پیش آوردن حرف ثالثی چنانچه دال محقق آن زیر باشد انتخاب
اینیات است که آن جمیع ممالک و گیرانش که با هم حامی هستند میتوانند هم
لکسیکو و فون چنانچه در شکلی الف را با قدر حروف نویسند تا عده شکل شانشیت که هر عدد که باشد
از طبقه کند باقی را به صوره نموده بازیک حکمیت بخواهد بنده درست آید که در شکل ایمان حسنه
فردا فراست در شکل نجس نویسند و هر حرف که زوج از زوج است در مجموع میباشد اما اهل عین عمل
پیقا طی کرده اند و پیچیده بپیشتم است و قاعده در مطلع است هر عددی که باشد مجموع نموده همچنان
حصمه کند از یک حصد ناید گر کسر فرو باشد در خانه سه اند و اگر زوج باشد در خانه ۹ و اگر فرد باشد
باشد در خانه هنده که هر خانه باشد باید از عدد یک که هر عددی که باشد نصف آن ستاند را باز نصف
د طرح کند از اول خانه تا خانه هنده باعده اطمیعی کند در خانه هنده که مقابله است آن نصف نویسید گذارد
ازین خانه های نصف افزایید فو عدی یک عدد و کمل رسی ای طرح شماره و هر قدر رسی که رسی آید همان قدر حا
ستاند و هر خانه طبع را تعمیف کند در خانه سیزدهم اینچه کسر باشد از تعمیف نهاده زیاده نمیخانه
خالی می باشد حبیت نوشتن مطلب نمیتوانست هم و باسته

	۱۰۰	۹۹	۸۸	۷۷	۶۶	۵۵	۴۴	۳۳	۲۲	۱۱	۰۰
	شکل	این	سو-۴-	۹۰	۳۴	۵۳	۶۵	۷۵	۸۷	۹۲	۹۶
۲۰	این	شکل	۹۰	۳۴	۵۳	۶۵	۷۵	۸۷	۹۲	۹۶	۱۰۰
	این	شکل	۳۴	۵۳	۶۵	۷۵	۸۷	۹۰	۹۲	۹۶	۱۰۰
	این	شکل	۵۳	۶۵	۷۵	۸۷	۹۰	۹۲	۹۶	۱۰۰	۱۰۰
	این	شکل	۶۵	۷۵	۸۷	۹۰	۹۲	۹۶	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
	این	شکل	۷۵	۸۷	۹۰	۹۲	۹۶	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
	این	شکل	۸۷	۹۰	۹۲	۹۶	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

رساله اختر و سیم عللم بسط الکحروف و سیم عللم بسط الاعداد و الحروف
 هفتماً و سیم عللم بسط الکحروف و سیم عللم بسط الاعداد و الحروف
 هشتماً و سیم عللم بسط الکحروف با فوایع است باید عین حروف غریزی او بسط توانی و بسط اندادی بسط
 باید که بسط حروف با فوایع است باید عین حروف غریزی او بسط توانی و بسط اندادی بسط
 عبارت است از بسط حروف معنیه تامهفت مرتباً کهذا الالاف الف لام فا الف لام فا الام فا
 میم فا الف لام فا الام فا الف لام فا
 علی نه القیاس تامهشت مرتباً و بسط غریزی خیارت است از حروف سیم که عوض حروف آتشی باو
 ستاند و عوض باوی آتشی و مرتباً هر حروف را منتظر دار و عوض حروف آبی خاکی و عوض خاکی
 آبی ستاند و بسط توانی عبارت است از حروف شبیه شیل بعد شیخ حج خ در قدر
 سک شر ص فض ط فط ش ف ق ق این بیت حروف توانی هست و غیر توانی اک
 لمون و هری در اعمال عوض توانی از ابسط نماید که مطلب است در تخریج جهال سائل
 در جهود بسط اعداد و آنست که عدد و حرف را بسط خاید این عدد که قلن با فوایع است زیرا برای ستاند و شد
 پیشنهاد مرتباً بقابله کهذا الف خدشیش شانین احمد شمان الرفع سماایه شلشیش خسماایه عششیش
 اربعین اچه خسینی علی نه القیاس سکه تبریز ساند اخاه حروف مکره را استقاد اکند و میل برد
 هشتاد و سی عشر بساکیر و سیطاط و سیع عللم بسط کهیزی عبارت از جمل حروف مطلب که الحدیدیگر و قوش
 و سیطاط است که اعد و آن جمل را از اوضع بیان ازدوازنات بعشرات و از عشرات باحد و منین
 است که از اعداد و محصوله ای احاد و ارد و مشاله کهذا زیر مسیع الدین مثنا نعمت دار و حمل که
 و سیطاط و سیع عللم بسط کهیزی قی اطلبانی و الغرائزی و اینکه بسط مطلب
 فی الطبابیع عبارت است از حروف مطلب که از اینهندستاند و نهاده اینهار بکجا بر و در طبایع یعنی
 مطلب را از مظلومیه هشتم است از ابسط بایع حروف بکجا بر و این عمل کمیا بر افواه و هسرات
 است اشکلا جلب لمال و یا جلب القلیق یا زنجیره اینجواه و یا خواه امری که طلب بمقدار آن شود و
 بدانکه جلب طال بجز حروف باوی اتفاق و ازو و عکل ای شجره کاشتی است اکثر عالمان در حروف آتشی
 یا افتاده جلب القلیب بحروف آتشی و تغییر الامر بحروف خاکی و تسلیم اعراض بحروف سائی هست عالمان

زد و تخریج بودت. بغیر از اینچه درون ناطر شروع کار آتش خالب است. مانند فهم پرسائل امور تحریف و این
و بله بیان و قرب سایه ایان پاشد و اگر سائل بر احوال هر چیز بودت پس غلب خون فاسد پاشد
از حروف باوری عالم بست. مانند انصب پرسائل بر احوال هر چیز است. سواد از برودت و طیب
وار و مرکب باوری طبع و صول امور غایب و از اخبار غایب دارد و اگر سائل باعث خالب می آید
و از حروف مانند عالم بست. مانند انصب پرسائل از قل و کشته بیان حضعت قوت را یعنی جوش
مسئلان حروف از اتصاف و بقیه نیاز پاشد و از حروف خالب پاشد از مکافط ملاک و شخصی و
نحو و جواهر کافی غلط غورات و امارید و خوابه سرایی و فضیلت زخلی و مشتری و حیری و سیاهی
و غطره و همه و قمری پاشد هستند و و و و هم علم کعبه ای حروف و بعد اینه بدانکه لذتمن حروف کسب
اواع است. اول آنکه عدو حروف را سه چاند بکسر و سیاه و صفتی عدو و کسری اور و سیده اضری کشد
پس از آن از فیض پرسی کمیند آگر عدو افرادی حامل آید یک بیان است و و کم از است که عدو حروف
نمیاند ستاند عذر اخیر افتخوار داشته آن عذر بآخ ضرب کند تا به مرتبه آگر افرادی کیست
سیاه چشم آنکه در مشتمی که از اعدا او برو و میانات حروف حامل است تقیم بحصه کند. لذتمن پیاده شد
پس از آن بعد که مجنو و سیسته سه عدد و بذر است. از حروف باشد بذر گرفته با مجنو و ضرب کند
مشتمل

۱	۶	۴	۹	۲	۴	
۴	۱	۱				
	۸	۰	۲			
	۷	۴	۲	۳		
	۲	۲	۱	۹		
۳	۲	۰	۰	۰		

دو بسته هشتاد و سه عدد رساله را که سیمین بیست و هشت عزتی بر معتقد فتح احمد شرد جذب نمایند
 و هفده آن و معموریت ازان یافته شود که زیرا عذرگفته معینات ضرب کند این تفسیرها
 تفسیریب هفت عزتی رساله اند اما ادعا شده است و الوف و عشرت با احاج
 آن و آن تهدید و در حقیقت این رساله شاهلا الف را زیر و معینات ضرب کرده و شدید این شوه
 را در حمه و قدر ضرب کرده و از ده هزار و صد شاهلا این و دوازده هزار و صد و ده کیهانی بکشند
 که دیگر نیزی داشته باز این شدید را یابند و جمل ضرب کرده یکم که در جمل شکل
 چهل و یکم که هزار شده این اعدا او مرتبه سیمود را ضرب احادم که هشتاد و شده که زوج داده اند و
 اسحد راست علی پنجه القیاس را پنهان و سیمود مغلظ تقطیع اخروف بدانکه حرف فویثق این میان
 آن صمیمیت باشد و زبان سه نقطه ایلدوی خسروی بر است و زبرقی کرد و فتنه در دین اعلان خواه
 اند و رخوسته از قریب یار و آب است و حرفی که نداشت باشد و بینیان این خیزنو اتفاق بود و آن سخنگویی
 است و حرفی که در زیر شکوت این عقوله دارد باشد و بینیان آن جهاد است خمیش شهادت برای
 بینیان باشد و بینیان قسمیه وار و حرف است شخوست دار و ناممکنین و باشکل است آن امروز است
 هر حرفی که نقطه فوقانی وار و مشتمل طالب فویانی است هر حرفی که نقطه تحتانی وار و شخصی برای
 است و هر حرفی که نقطه در بطن وار و سطحی است فهمن فهم اکبر حرف تحسی طالع آید و خوطا قویان
 بیو و مشر و علیو خوش است که از اخوس است تکمیل شخاوند و اگر شکوت انتقامی است از عی و اند و طالع
 همیزی است از حسنه باشد خمیزون و در اکبریت از راعات باشد و باقی را ادعا طارح و فیکو کر شد
 فقط هشتاد و پنج هزار عده افراد که علمیه این هشتاد و پنج هزار عده اند و
 و شصت هزار عده اسما کیمی حرف بدانکه حرف اعدا او افراد بیهیج هزار طی است اعراب الف در فرع
 و اعراب چیز کسره و اعراب تماریح و اعراب زکره و اعراب طارفع هشتاد ساکن حروف خانی اند
 ندارند که هشتاد و هشت هزار عده اند ای اسلامه والرازمه والراقصه بدانکه خود و تاریخ دلیست که
 از هفتاد هیجده خوشی عده و نقصان نشود باقی شیخ ما ندیم خود است این ده ناس باشد و متلاعه هم که از هفتاد

رسالحضرت
 بیت و حرف و اختر خلق بحروف هست و سعد است مطلب برآید پا هر را از طالع ته بیت است
 ناپس بیت جروف معنی پنج تقاطع اند مجبر کوپس خمسه باطنیه اگر و طالع عین آید از صینیات
 نحس است اما نبراز اعداد بینیات فوکیت وار و ایده است که مطلب جا صعل آید و لیکن تخلیل و اخراج
 بیت آن از بیت طالع با تقاطع صغری همچنانه تا زمان ۱۹۳۰ و نه نحس که بایست قظلما فی است
 اگر شخراج کند و طالع جروف نمین باشد از بیت طالع و هم بیت تا زمان چهل بیوت ایام مطلب جا
 نی آید که نحس است حرف ف ق تجاویه اند بچهار تقاطع این هر و حرف و عمل تقساوی اند اما و
 ابتداء نخوست و از بیت طالع تا دوازده بیوت نحس نمود از گذشت ۲۰ تا زمان ۱۹۴۰ بیوت
 اند و شخراج تبولی بحروف است حرف ک غیر تنواعیه است بعدیت پر محییت خالب است پنج
 شقوق است اگر در بیت طالع خفر آید مطلب جا صعل آید و لفایت جسیج آور کند و شخراج متواتی بیوت
 است حرف لی تقاطع نشسته نشتر خلف بحروف است سعد که بیت که شش از طالع
 است تا داد سهم بیوت داگر تمام حقایق از باطنی ماضی و استقبال و حال شخراج از ده بیوت اول
 ماضی استقبال شخراج نماید و دوازده بیوت آن تملی ندحال و دوازده بیوت آخر استقبال حرف خویل
 حرف دل را که نقطعی نشده پس بیست جواب دو رسان ای الله تجاویلی است
 حرف آیه رفیل و بینیه الف است والف و بینیه لام پس حرف الف سه نقطه است نزاعی بیت پیش
 ازین مجامیم شد کلام هم نقطع خواهد بود و یا هفت نقطه هم در هم از نقطه است هر مجبر املاک املاک و احجره
 والا بهوت بینیات این حرف همچوئه و ریایی تدقیقی است اگر در بیت طالع خفر آید عراد و نیا و عقیلی آید
 شخراج از بیت طالع صغریه بیوت گذشت شخراج نماید حرف لی نه نقطه است اگر طالع خفر آید
 شخراج حال و استقبال نماید و اگر ضرور دارد بجز این شخراج نماید هر چه بطالع برآید از بیت طالع پنج
 بیت گذشتند حرف داود دوازده نقطه است خلف بحروف است بعدیت سعد که بیت تقریبه
 و دیگر با او است از بیت طالع دوازده گذشتند که بعد از بیت تا زمان حرف هم خلف بحروف است بعد سعد
 شرف بحروف مرکب پنج نقطه هم اند علی بدایته نخسته سید الانسان شرف بن جیع المیحو وات الا کو و ان الان عیا

اصل حروف الواواني آخر دهیں پر تسبیب ۱۱۱۱۳۲۲۳ ستمبر ۱۹۷۴میں احمد ہم رکھ رکھ فرمائی
ہے اسی ورثتہ پر جو حروف مخفی اور نرس شنس میں ہی کوئی شعاع ذرا فیض نہیں مار دیکھ سکتے
از زوج بدانکہ احمد ادا منشائیں اسی تھیں
ایک سنت اگر کیس کا شفود و شود و اگر سد و کیس و یک شفود و شفود پس از عذر و داد حمیمی احمد
لپھنچی گئی اسی طبایع ہر دفعہ از زوج اوس تھا بدانکہ حروف طبایع ایک بینسو طوہر بیکات
چنانچہ حروف السی و باوی و حاکی این قول درست تراست اذاداوات ساقی فرو علیم الوقف
و فور و یک عمل زوج الزوج و فردا الفرو و زوج الفرو و قفت طبیعی ایکی کو قفت ہمیا تھی
اڑا ضالع و قدر کی نہ اونچی جمل کیدیکی باشدند چنانچہ در بیچ طبیع پا ضالع سام ہو فرق آپ وہاں نوعی
قطاریں و سطرنی و دشکش طبیعی پائز وہ در شلش کسری آئی چنانچہ ساقی مذکور شد وہیں علیم بکھر

وخلی فیت کرد و بضمی مراتب حروف که از اعداد هم سوکر عدد دل است بطور مستید دل ق

بیشتر دنیو و ود و کم علی او قیامت بسط البین حروف طالب و مطلع باید او حروف بسیار او قیمت برای

حکم کند خمایچ هر سه مرتبه را نو و سی و هم علی او قیامت انداده طبیعی بدانکه انداد کمال طبیعی آشت

که عدد او اصل حرف با آخ حرف بسته نمی پنچ از الف تا ط فی هم و زالف تا می هد هد و زالف

و قس نمی ذکر سایر تعداد حروف حروف و اعداد طبیعی عدد دواث حروف است دنیو و

جوا حرم علی او قیامت اند شعوری آشت که عدد حروف من مینا شده طبیعی دنیا باند

ولماش شعوری آشت که مینا منطبق الکلام که هم سه و نیم آن فرسید کرد یکس کاش و شیر خنده

می بود فن هر سه این اند اند کمال شعور گویند نقیب خنده فیت

تماد فخر پر کرد ده هر دو عدد و کربلا ای شاید

			۱	۲	۳
			۹	۷	۱
			۴	۲	۵
			۱	۳	۶
بران	نیزه	د	۷	۵	۸

شد و مرتبه کاملاً ۳۳۳

میزان نعم

۹	۰	۰	۹	۲	۹
۹	۱	۱			
۸	۸	۵			
۶	۶	۳			
۲	۱	۱			
۳	۲	۷			

لیعنی سه زاد و دو ضرب کرده هم که اند شد باقی ماند

۳۲۸ نمی خواهد که برابر باقی و دست بران آورده باشد

شده عدد هفت قریب نموده و میت او هفت را از نموده

ضرسه عدد و تما مرشد که خوب ۳۳۳ این عدد را کمال شعوری نامند صحیح است و نیز حروف ازین شیوه

حال شد اف طاب قیض و لیخ طاف شغ غر زک و قارس ایشخان جنود بسطالع

عامل اول بیوت که مرسو مرطاب است نظر را سخ بمنکر کمال کند فهمیا استخراج نموده بسطالع طاب

ترشیب نماید قوی و سخی علی او قیامت مرکبه بدانکه او قیامت را اهل حقوی عیا است و هشته اند که

میتوت جفر را بطلب سائل بتوانی بیت او قیامت سازند مشتمل از بیوت بیانی بیانی بیانی بیانی

از جیا حرف پیت که شکال واحد و اند سه اول را بجال و ششم بجهش ایشانی را هشت که اند و پی

مطلب است علی نماینگان القیاس بیچ مطلبی از این یعنی عناصر بردن نمیست فاهم و اعمل حکم و چهار قسم عکس
خوبی است الاصح این بدانکاری نامات طالب مطلب اینجذب و مکرر و خالص نموده تعریف با عربی طبقه شد
نماینگان هر چیز که در زمام کی این سه سمع و ششم رشته کمی علاوه است اسما و ادب است بعد ازین علامت داشت
حروفت پنجم و کله سخا آلمی است اکثر مکوس آید مکوس است اندگ او را از سلول کمی هر قدر که حرفا با
چنان که انتقام کند و هر چیز که دعوای قوی شنای آیند صدای است اسما و مالکیه رسیده بعد این علامت آنست
زماء زوج باشد اخوان و دلایل که چهار حرفا بگیر و ذهن آخوند اکمالی میل همچنین کروان و اندوانه از در در و باشد پیش
حرفت است اند هر چیز که دل مسحی آید عذر است اسما از اخوان هستند و آخرش که موش همچو از اند
اجمی ای ایان کروان و در عین هنر میست و خلیمه غوشته بتای علیه تفصیل این علیه فویسی تا طالب
در مازده نباشد اگرچه این عمل انجمنیست اما پو اسطه شاعر عجب با این تحریر آورده از این مثل خوب
ظرفی آور و از پیده محمل برداشده تھائی بقیه و بر ساند کرات در مررت تپیز پیش است احمد طالب شریم
شی هم سی ای دیگر نی ای و می ان مدخل کبیر همچو مدخل سلطیش ای مدخل صفحیش لکه حروفت
بسط طالب شی همی ای همی ای همی ای
ص همی ای ح طرد خل کبیر همچو مدخل سلطیش ای مدخل صفحیش ای مکون کل ای عرفون
شی ای ای همی همی ای
ح طبع شک وکی بی و هم مطلب بح ص و ای
کبیر همچو مدخل سلطیش ای مدخل صفحیش ای حرف بسط ای هم مطلب بح ای ای ای ای ای ای ای ای ای
فی ای
سی ای
ل ای
وی نزیح حروفت همراه با تقاضا تکرار شیت شی ای هم سی ای ای ف دوت ص همی طبع کل بز
در انتزاع کردن رد شیخان است که حرفة آخریه اول آردو نوشتن مکانی شنیده تویید بعد از

تزامن شیخ جیسین نیمات فرماید اگر لفظ و یا حریف خطا باشد صحیح کند بعد از آن اسمها اعطا مرد و زن هم است
 کشند بمن صورتی به سمت المدار حین اکرم قسمت علیکم بحسب المعرفة یا فلان آئیل فلان آیل
 یعنی آخر المعرفه الغبارات خلان و فلان و یخوت پستان و بکم و بخی الدناء والبکان تشویخ او باید
 اعلیٰ یو لا و الاتخوان خلام یوش و فلان یوش و اسر و ایم و بیصل بالا لش را لی و بخر میکنید که با
 اینها اخوان المذکورون ان تحصلوا اما الا و الا تستلطوا به علمیم شوایل من نار یافیه الملا کمله
 المذکورون ان تتصدرون و یجیکم و اول بار یکم و اول یهتم فیه حکمته اند و اپشنرو و ایجاده القی کم و دعوه
 الوجا الوجا الوجا ایجلی ایجلی العجل الساعده الساعده الذی او جب علیکم ایضاً غیره اللدر و بخدر
 و بجهه اللدر و بایخشی فی جلال اللدر و قدره اللدر و غیره اللدر و اعد او حروف زیام اول ٤٦ طرحند
 آنرا بآندر و بماندن زیمات را در یهوا آویزد و اگر هم بماندن را تشنه کنم پماند و راب و اگر سه بماند
 و زنها کم و اگر سه بماند و راز و حیچی و اگر ایمانه در باندی راسته درین خلاف بیاسته با تجزیه
 آور و دلنشسته درین رساله که مطلب استخراج جفر استاین جلیل العمل آوردن برشت با یوسف طرفی
 عبا و اند آور و ده هر کرسی از طالبین علیل باشد از خاتم الاسرار تحقیق نموده بیان و بینه و کرد صد و هم
 علیکم خبروات کو اکب شجر زجل عدوی و تقدیمیا به بخور شتری صندل و اگر غیره بخور شرخ صندل
 سرخ که میگردید شرخ و بخور شوش زعفران و اگر غیره و مطلعه و مکاب و فند مفید شجر زهره و اگر صندل
 و سعد و مطلعه شجر و مصندل سفیده که مکاب و اگر شتره خوب باشد جمیع اجزاءی و وانداخته پشتیا
 بخور کو اکب سمعه است و بخور اسما و شترک را کشته سپاه است جلال خفران و صندل و اگر شتره بخور
 جمالی صندل و مطلعه شکر و شمش عذر و حافی و عالم طلب سافی حمود و مفهوم عذر حروف اسما و ایم
 پدر اکبر و فیض ایمه مهربت الی هر آگر حرف مکار ایجال و اراده ایل هم حروف اسما را کشته کریم است
 مشکلی سلام ایطیقت قدوس نهایت شریعی است در میان ظاهر است زین معرفت و خبر
 در کجا غیست بواسطه و عوت مینماید و بقول اشرافیه هم عظیم آنست که حروف هر چهار طبعه حیث
 آیند بخواهد بر پاشد نیاه بیانات و بقول اعرف جمیع اسماء الہی ایضاً غرض اند اما بکرسی زان ایم کم و هم

در خود از من انتقال حاصل آید او را همان اکم انعطاف است صمد و قوه علیم خانی بدانکه جفر خانی عبارت از اعمال خوبی که در بست و شست خروج و برخوبی چهار ده و برق باشد که زوایایی آنست همچنان خفتاست تھات آن بلاندگو کرده باشد — مطالعه از مکر و بات شهودی است شلا پیوی و شل اول و دو که از نوچل گویند و از کند و مانعی طبع مشتمل است باشد بنزرا هشت گلزار و بیان و مود و محبت خوش بخواه صحبت و اوان و علایح جسمانی افست هر کسی که در غرب است و مطالعه از اداد فناهم از داشتن ملحق ساخته است سال بکیر و پیش از طرح نخایه اگر کنی اند عاد و مقدار گرسی است محربت دارد اطلاع از حرارت باید کرد و اگر از عاد خدمه با دی است تبیین نیز دخل بادرست و اگر عدم ناید شنبه است و اگر عدم ناید غرض طبعی است صمد و قوه علیم خواص الاسماء فی الدعوات در وقت آن اعداد بدانکه هر کسی که جملانی است حرف آن هم ایشان و بادی است در صفات سریع الاجابت است اما ملاحظه جذب دارد تیار است و هر کسی که جایست برای اینکلوف و محبت بکار آید و آن هم شرایط آنست که حروف خانی و ای باید باشد که همچوی بخواهد بخست اجابت شود و در این محبت نیست و هر کسی که مشترک در نوع الاعداد است آن هم باید جلب اتفاق اش تسلیم است بسیار موثر است صدر و همچوی خواص حروف فی الدعوات بدانکه حروف آنست که بخانی جملانی محبوس و حروف بادی برای تزوید اعداد و حروف آنی برای تکمیل حرارت و حروف خانی برای تکمیل امور و سیسی کارها صدر و پیاز و همچوی خود فتوش احکام و قوه علیم خانی و قوه علیم خانی فتوش الاسماء بخانی و جملانی و مشترک بدانکه فتوش عبارت است از افتخاری وقت الاعداد هر کسی که اعداد از ویجه و از ازرا و همچوی پر کند و ایچه اعداد و فروید و ادو و مشکل مخس که بخند و قوه فروکه ای اکانتا بخیع اسماء وقت درست دارد بیشتر است و اگر اسماء بخانی را کسر داده و همچوی پر کند از وقت که آن دو به طلبی علیم نهاییش اسماء بخانی را در فتوش شش تقوت عجل کرده اند باز نیز پر کند و مشترک آن است که در تزریق تشبیه شترک اشتباه باشد چون تھایق جفر را در بعضی اعمال فتوش

مجمع است اطمینان علیم فرود کشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الراج قدسته احکام و قوه علیم کیمی ایور داد است صدر و همچوی خانی سر الایمیا شد که اثافت بدانکه یافش است که

و محبت آنی بیچ اول و زمان نفس را آنام نمیزد هر یعنی محبت حرف و پاک از تواست مطالب است
و دینی بی باشد تا موجبگر قدر و این خواهد نباشد و مکافات را در فرضیار و اخلاقیه
آنند حمل اطمینان تایید بکار و طلب ذات آنها را جای نفس و اندراج حقایق کوئید کشته ظهراً
بنجاشش شدت و اخیار گشته و زبان دل خود را از طلحیات بازدار و دهشیار باشد تا حرفی از حال
سرزند صد و هزار و هیج علم حركات روحانیات روح ملکوقی را روح حیوانی نہنگز آئینه است از روح
حیوانی از کدو از اش نفیسید پاک است روح ملکوقی در جلوه گردید و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
نهنگز روحانی شده روح را حرکت از لطفافت آرد انجما داده افت روح حیوانی در روح ملکوقی آشیانه
خود بیساند از پنجه میان روح ملکوقی است از لطفافت روح حیوانی است این تفاوت را درینجا انجام
نمیست اما تسبیح خیر از نزد است قوت تحریر درست هست فی تحقیقت تبارین علمی و هر بذله آنی نیست هر یو
فی صلح و بی نزا است و بی القیاد و ام الی تقابل نمیشود و متعدد این علم را اول مجاز و از حقوق
خالق مخلوق است و از تبارا طا و از حقوق محبت است بجان و دول باید کسر خود را در راحت یاران و
رحت خود و اندیان مکمل بیست صد و پانزده هم علم حركات جهانیه بدانکه حركات جهانی را متفق
است هر قدر که آشیانه با این و آسا ایش است از حمل کار بکوئیست صاحب محترم این علم را باید کرد است
روح روحانی طلبیدن فضائی بدانکه روح ملکوقی را روح حیوانی نہنگز افسوس باشد هست صدم تشریع
علم غلود خلوت بدانکه غلود خلوت را بجان و دول و زن اینهم و زرش اردیج اثری از جمعی کی باشد و نه
را اینکه اشده و دایم دریا و حق بوده بکار چنین حال میزیر یعنی شر و مرتبه این اللهم بیطلیق علی ایان
برونی خود را نماید این خلوت کمالان را میسرت مبتدی را کوشته نهانی بی نوایی است و تکل
بر جمیع مطالب را شاید صد و هفتاد هم علم و هم بدانکه و هم داشتار و احکام و خود را جمیع در غذا
است و هم در باشته تخلی دلیلی است و متنظمه اسلام و احوال از هم است یقین است از مطالع
بوالی جمعی است اینکه کشف و کرامات باهن ریاضت است همراه از و پرست از هم من فهم صد و
هیز و هم علم الفغم یعنی دریافت و درک کرون جمیع حركات دلکن این مناقع و مضمایقین

اہل دنیا نہ است کہ فی قوت فحیم برک طبع مہندیاں بھی شد و صدرا و فوز و سعید علیہ الفاظ ردا اور
علیہ فتنہ را نہ است بعض مشرشوں و مفہومی فہمند و بعضی پر اخیر مخفیات نظر آئندہ دفعہ خبر و کشہ کو فدا کرو
طبع ایج بنت طالع را فدا کرو دن نہ است الگ بھر و فہمی بھی است سعدیہ وار و دا کر جس است شیہ وار و
اگر ممتنی پر بطبائیہ اربعہ است مرتبہ آتش خالب دا منڈ بوا سطحت قم مشنلا جزاں و صفحہ و یعنی و سطر
سیدیم و خانہ چہارم اس بھیج دیس تقدیر حصول مطلب بانہماست و جلد ویہی تو رہ بوجہ ایشیا نہ لادھا
حمد و راست عالم الفطر الکمالیہ ایضہ این فتنہ بین قشیتی است کہ در ان نقع و خسر ظور بنا شد و وہ خدا
جنہ فتنہ خبر سنج را باید رناظم تحقیق اصل جغریغاء و اصل اتفاقی شاید کہ علاحدہ سائل کند وار اور وہ وہی
حصول مطلب خواهد رکھ لصدق و سنتی اتحد خدا یہ نہایہ و باعماک است تخریج را بتروریات جزویہ نہ است
تو قوف بوقت دیگر کند صمد و بست و کیم کھل فتنہ اشہوت فتنہ انسانی است کہ مٹا شدیا
کہ فنا فتنہ است کہ فنا فتنہ ایشان بوصول کمال فنا نیت صمد و بست و ووکم علام شہود بالمشاهد است
بد انکہ شاہد و حرف آن است کہ تجربہ علوی و غسلی باند کہ ہر حرف بست و بست و بست ای طویل عمر
و منجز و طبع ان الاعراب ای طاہر و باہر صمد و بست و بست و سید و حمل اسوار و زیر سنجاب دنچنا پڑے
اعمال سکندری و دو محبرات بلینیاں حکیم از زبان عبارتی عربی کرد است ترجیح نہ داری ان
شایج است و فتوش در تیریجیات تجربہ پیوستہ اما در عالم حقیر کماری آئی جب ای طماریں عالم دو رہ
بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ ایسا ایخ الاعز من الکبریت الامر تکو علیک طبق تائید فی الحجۃ بحاجت مجاہد ایک فی الاعز
و سما الکریم الاعظم ان فان کنت تنشو قال علیک و علقا با و صافحانی الکبریت فیما حکم کو ان داک ولا خلوا دو دا نہ
پاک کاری تو شفیع بھلائیک دا خصلائیں ان یکھون ما کمالی و والیا فرما ان اتمو علیک طبق تائید فلذیں کوں سلیمان
پیار من ایسی فی ایقاظ و لامک سبیع عنہی الا او ایذل محبودہ وہ ستعان برہ و عالقة فتوں الطریقیہ الکاریں بھر
اجماع فی تخریج الاسوہۃ التي لا تتعاریفها بایر از الصمایر و اجهہها لمحیات و استعلام بایوجب الشیل الصدری
بما فرع بـ ایجاد و پنداشنا و اذکار کا ذکر موت و حیات و خیر و شر و قوع و کوادش و زرع الواقعیات بـ بحیل
یزید الافضل شیخ و بـ بیسی تخریج بالا ولی غیر را ذکر الطریقیہ الکاریں تخریج بـ ایجاد و الد فاعلین و نہیات فی الای

من الأدلة في تخصيصها أو لا يكتب في المسوال نفس حروف المسمى على عنده تخصيصها الراجح من الأدلة التي تحيى من
النحو والتاء والتشكلات وكان يُكتب بقوله أي شئ من شبيه خلافه الذي في شبيه يجري وحصل أن في انتقال هذه الرؤى
حالاً يفتح في تخصيص الضم والتجهيز ولكن منهن ذكر في الطريقة التي نسبت قاعدة بالفرز التخريجية مما يكفي في
هذا المقام إلى تخرّج غير المستثنىات صريحاً وفصاناً استعملها فان كانت لحالها ناتلها وإن قلماً يُكتب بهم
يُكتَبُون مقدطاب الكلام فلتخرج إلى تخرّج غير المستثنىات من بحاب المسوال التي يمكن إبطارها صريحاً
فتقول عرفت سابقني فاعرف اللاحق وهو ثابت او ثابتت الاعداد التي ألمانيا حاسن تدوير حروف المسوال في حروف
اليوم وديام الشهر وعرفت في مثالي كل فتره ان كنت معاشرته فما زل جنوب فعليك بان تجعله صيغة معاشرته
متوازية اي شئ عشريه او غيره او تقص على ما يعنى صاحب الدركية والغمائم لكن لا بد ان لا يكون عدد ومحض أقل من
أربع فضلاً عن انه لا بد ان الرجوع في هذا العلم هي ايجزو وصفته والسطر والبيت حتى يتخرج في شافعي العمل بعد جميع الاعداد
اصح من التي تحيى تعليل على مستحضر وهمي من الخبر والسطر على تحصله وهي من الصغيرة والبيت ولا بد لك من ان
تاخذ في تخصيص الاعداد تفصيفها وذكري مثليه من ليس بالعمقية التي يحيى حتى يكون العمل متزماً من جانب الاول
إلى المائة ونحوها في العشرات ومنها اللاحاف حيصل لك طريقة التسلسل التي هي من غلط طرق الاجماعين في المثلث
وأيضاً لا يحصل الشك الذي يحيى طلاق الطريقة الامثل جانب ليس بالعمقية ولا يحيى جميع وفرض تفصيف في المثلث
من الاعداد وبرهن في علم الحسابات المترتبة المثبتة من الاعداد لا يمكن فيه الجرح وتفضيل حملة المثلث على ضمحل
الضرب ولا اشار الى الماء بالجداول والأخذ باليسار من حيث يحسب فما زل عملت في ذلك خاذل انت ثبتت تخصيصه وسررت
في تفصيف الشافعي حاصف على كل حقيقة او صفة او غيره منه ما يناسبه او يساويه من الاعداد او تقص منه ما يناسبه
للحصول على تسلسل فلا تعلق عن ذلك وبيان شافعي طلاق تخصيصها الذي هو الحمد لله نيز اليقى بما بعد ذلك فعدم عن
ايجزو ولكن تخصيصها حتى حين ما زل عرفت بهذه المناسبة عملت بذلك العمل من تخصيص حلف الجميع الذي كما
انه يخود وهو الواسع الذي لا يكاد تستخرج به من سوال عليه حروف اجرية مطلولى ما لا يناسبي ولا يتحقق من
سوال ايجزو وجوهها مخصوصة غایة الاختصار حصولة من كل تصرح ضرورة والما دل كونه بقاعدته تخصيف الشك والشك
يكون بقاعدته الاستفادة ولتحقيقه فعليك بتفعيله من نهر الارساله ولتحمّل عن ايجزو كل التغير فما يجيء عن فناكم

لآخر على الاتجاه بعد اندر من اطهار سرتوات سخان عالي الماء تجهيزها بمنفذ الماء كاسق ضمن مثال
يكون وتدبر العمل كاسق بسيط اذن عزفته كمشبك قرست على استمرار جواب حل سؤال بسان بكل بساطة
فعجاج العرج فيه العربي والعربي والفرس بالغرين الدندن بالمندي خواصي قلب جوان الناس على قدر عقولهم
صاحب نذكر الشال الذي ذكرنا اول في اول الرسائلة مشغول تجيم ذلك فاكتبه اول باب في ما يحصل الى
من الاعداد او اول وبالذات شتم علمنا ببيان سبب تقادمة الميراثية الحرفية من تحفظ الفرع في تمناه فضا

ପରିବହନ	କ୍ଷେତ୍ରଫଳ	ଜାଗା	ମାଲା	କାର୍ଯ୍ୟ
ପାଦପରିବହନ	୧୦୦୦୦୦୦	ପାଦପରିବହନ	୧୦୦୦୦୦୦	ପାଦପରିବହନ
ରୋଡପରିବହନ	୫୦୦୦୦୦	ରୋଡପରିବହନ	୫୦୦୦୦୦	ରୋଡପରିବହନ
ଜାହାଜପରିବହନ	୩୦୦୦୦୦	ଜାହାଜପରିବହନ	୩୦୦୦୦୦	ଜାହାଜପରିବହନ
ରେଲପରିବହନ	୨୦୦୦୦୦	ରେଲପରିବହନ	୨୦୦୦୦୦	ରେଲପରିବହନ

حصص اعداد دواویں تجزیہ اس بین میں
فیروزوف نہ افکر تب تجھے تکمیل نہ صافیت پڑا
و پی روزگار تکمیل ایک دن تجزیہ ایک جواب

علویه کتبتی نیزه بحروف پرداز و کل امکانات من یکشترت زدن اعیانها و اهداف من یکشترت فضای این علم خود را داده
کتابتند این اوقات فراز این آثار گفتند این حروف یکم کتابتی است این کتابت اولیه طبق شناسنامه ای این
کتابت از این اوقات فراز این آثار گفتند این حروف یکم کتابتی است این کتابت اولیه طبق شناسنامه ای این

لهم شفاعة تمني و اذير بالزندقة ثانية دار سلاماً على طهرا ولما يحيى عن ادرك من موته فمدة ما مطلع العصر من تخرصاته فجاء
الاليان ومن اغفال العمد منه انه يستند مع الالئان ان رمزيات اللفوقيات رسم من العذاب والثنيات سداها هش
في كل الولاد و بهام تراسيات الستائر ان اردت صرح من ذلك فرب على المائة عشرة و احد للعشرات احمد ادحه
وللاعف ما يتوجه و تشرب و اسد او يكون الافتتان او زدت للهداية مثلثاً و عشرة الآف و مائة الآف و على الالف في
للرتبة المرتفعة عشرة الآف و مائة الآف الف الاعف و مكملها و ربها يحيى لكرمه و حزمها و عقص رمزها ان تقدر
على تصريح شخص فما ذا و على اشتياقيات و تقبيلها و عصافيت الملي ما يهواها فروا قبل الاخر تغيرها ما فيكون من اهل سرور ربها يحيى
الاخرين او ذاتها هرافي تقلب البظير و لا يفيفه نظر على العجلة والهداية و المذاهارات و ان رأيتها في عشرات
الدواجن و اذ اهشرت كان من اسرع روز مكملها لاس تخرج اياها بجحيد اذ فتحت الحصون عتمات في مطر و هبت
تجاه الظاهر فخرج اياها من المطامر باتفاقه لكنه يتجاه الى زرقاء تحلكت و تكيس لعبد انحدر الذي يبرأ شفاعة و عصافيت
فما لم يبدىء الا بدراون ان يميل بالاتصال و باطريقه استحر اجهي ان قشع الاعداد و تأخذ بحسبه من جانب شفاعة
البعنة من الاحد الى الاشتراط و منها الى المائة و بهما الى الالوف و مكملها و عصافيت المطامر طريقه التبريل و مكان و اخراج و تفسير
استخرج من دون تكليف بهدلة رمز او عملت كأنه الطلاق في استخراج الضمانة و اهليات بفتح حجاب حجابها طارها
و فيه اصحاب زناه و اصحاب الطلاق التي تذكرها حماه استخرج به القمار و صرحاً عصافيت نفس فان كانت تربيعه بخط فضائلها
و اعمل بجا ففيها اجمع العالم التي هي نور القلب من خلاصات العارف اذ اذا طلعت العده على الف عدد اذ اشتراك
علي احدي و لا يعلم بها قط اذا اطلها عصافيت تقلب و بيان المكتنوات و انجيبيات في فنون العلوم لفضيل الميزتين الالئان
و شفاعة الاماهم و اذرين كان امير عزه بخواص كما هو الواقع خلقي لعمري من الانواع و الاماهم وكل من المقدرة الشفاعة
جزيئاً على اغلى اغلى فهم انس و عدد مفرق العادات فيما بينهم و اتفقا احوال على مكان سامي بذا الامر لمعظمهم عز
او فرق و اهل ما يكعون عروجهم على اوليه طرس عشرة الاشتراك على ما افاد لعددهم بلطفه مستحضره و انصفة مستحصلاته كان تحدلا
على بحث اوجيـت يكون كل بحث شتملا على تحصيـه و تفصـله فـيـهم الخـبرـهـ الـادـولـيـ اـلـعـدـهـ اـقـاسـهـ وـ زـادـهـ اـلـاحـرـ الـحـيلـ
كـثـيرـ وـ سـوـلـهـ بـسـوـلـهـ فـيـماـ ذـاكـانـ بعدـ وـ حـصـفـ اـلـعـصـ منـ ستـةـ عـشـرـ رـوزـ مـكـمـلـ اـلـعـصـ حـفـلـ بـحـصـفـ اـلـدـالـيـ اـلـعـصـ منـ
ستـةـ عـشـرـ فـيـ مـدـقـقـيـ اـلـخـالـيـ وـ عـدـمـ زـيـادـهـ فـيـ بـسـوـلـهـ فـيـ اـلـدـالـيـ منـ اـهـلـ وـ لـذـيـ الـاخـرـ تـرـانـ اـرـوـتـ بـسـوـلـهـ

بقاعدته لتبسيطه وباعي انتشاره كغيره فشت خانكة بأحواله وجواب من سوال اسأل جواباً استناداً يكفيه ما ورد
 بالصريح والتفيس أو المردود في ما وردت من تفاصيله من أي ايكوان يتعدى بعد احوال السوال في مكان وحده
 المشروط وما ثوقيه يكمن حروف التقويم على شرط احوال السوال في مكان وحدات المشروط داخليتها ونهايتها
 الورثية فاعتبر فيما اولى الا بعدها معرضاً اذا جعلت التقويم كمسار لكسر الحسابي امكن ذلك قبل عند حرف التجواب
 الواحد لم تتصور مقدمة الى ما اشتبه فيها من غرب من الاولى فاخذ ذلك كمن صبياناً عزراً وكل حرف المظير عند العود
 والظيرة الاجببية المتقارنة المتعارضة هي كلها اسباب في دفع فرض طي اي كلام من اجل ظاهر ذلك
 اطبية ولما دخل عظيم في قاعدة الاستخراج ان شدیدت واردة جريانه الى ما لا يتناهى في مكان بعض من روايات
 الرياحيج بقاعدته اجهزة وربما القاعدة تقتصر في بعض من مصادرهان ابن ثابت ما في الفرجى على اسس طلاقه
 من اول ما اتي اخر حادث مكين فيه عجيج ولا نقض قل في مكان ابجره اداء الكلمات في المقدمة الجميل ان تتفقد كلمات
 بليل ووجئنا بذلك بعد درفت الباطن مع ان لم يبع بطره فاكتمه وصنف من التناول الاعن الهدى والغلو
 الى عظمه واحمد له عزراً بما تفضل في استخلاص داده وتفصيل بالنظر الى حال العبران الاعداد ودون عينها في
 لوابقعيته بحال ليفي ايضاً عزراً ان شدیدت جهات في اorda اجهزة نطاير الحروف الخاجة بهم فتحيج بحوار السرعة
 اصبح مكاناً يحيى بالباقي او للطبيعة مثل عظيم في باب الحروف وادعياً ما يحيى بالجهزة وبنظره علم لا يحيى كما يحيى
 بالنظير الاول كعلم الابرار والسميا وآخرين والذئن غاللاً عن ذلك عزراً لافعل عن دارفة حظهم والفتح وتأثيث وتأثر
 القاعدة الثانية من كتاب الروز - في تحرير المقدمات والمخارات في الارض او في الماء وغيرهما او هشائل ذات
 هذه القاعدة من عظم الاقسام وصعب الالون من كمحترم الجامع ونظر لقيمة مختصر المقال كشيكل اوكاره الاعمال لكن
 تلزم اليمسا باجل بعد بطر حروف السوال المعرف العامة للاغداد او وحدة ذلك سابقاً جسعاً غير ترك احمد صدقاً
 او ياما وعمل تفصيصل الشفافي في معاملات في القاعدة الاولى ثم ثالثة باعمال الاول زيادة الاول على الاخر باكتاف
 تفصيصل الشفافي في معاملات في القاعدة الاولى ثم ثالثة باعمال الاول زيادة الاول على الاخر باكتاف
 تحرير مخصوص الشفافي واتمام فعملها الى ال تمام في القاعدة الاولى الى آخر حافاناً كستة من خلص المؤمنين لهم حل
 بيت البوة بطرهن اخر زيلاً لذا اتم عليهم السلام من تفهمهم الى حد يفهم الامر صلاته سداً الى فمه القاعدة كلها وملكت كل عينه من

یو الا خلاصی و الا تقدیر اینهم و نهایتی لایسیب الائچل یولار فکا تغزیخنات الدینیا و یکم و ماتما و
 لنه ایکم و مده ایشکری لاول و لا آخر و مصلوایه علی رسول الله و علی علی باب مدینه العلی عالم رسول الله و بو لا او
 الکرام و ایمید علی ذرا کس کان الغریغ من نهاد القاعدۃ الاخری فی شخراج استحقوق و تحدی خدا بحروف الراء
 بحروف ایشته و دفتر بی فی غسلی بحروف دادر لایکل نیما بقی بعده من بحروف و ایمید التراپیه و ایمید بخط شمشاد
 لشین من راه بیصل ایمید بحروف ایل ایقیت تاخذ السوال بجای بجل اکبر بحوزه ای قسم او ای خدا احاداد دیده
 دهارت و ایوف و بعده عدد بحروف و مصقوو و مهایه و تیقیت و تیقیت و عدد بحوزه و مشناه و شاشه ای نظریه و فرشته
 ایچ دده و فرج طاقیش است وی کشل مرن سرع دن من رخ پن ظ رخ
 صد و بست و چهار هم علی بصیرت و میباشد برا کای علی الصحنیه کاشت که من سکت سلو و من
 سلم بجا و آگاهی بحروف صویت ای زان بدل آریم بجهه بمنورانی اند و میباشد آن در زمان سیده کی یوید
 به ایکل و جیوانات مایی زبان ندارد و مارگو ش ندارد و غرق بـ ناییـ ای مایع ندارد و حشیم بـ نـیـهـ
 عمل چیان می آزند که عقرب ناییـ است هر چاه ماه و عقرب باشد و تخت الشعاع بـ بـ و بـ و بـ و بـ
 خوشیت در دهی عقرب اند اذته جسـ کـ شـنـدـ وـ کـوـشـ بـنـدـیـ بـجـارـ وـ زـبـانـ بـنـدـیـ بـجـارـ چـانـیـ
 نیـستـ کـهـ بـوـبـیـ صـدـ وـ بـستـ وـ بـحـمـ عـلـمـ اـغـرـیـتـ وـ حـبـسـ اـقـوـیـ مـاـوـمـ اـسـتـ کـهـ بـرـایـ جـیـسـتـ قـسـ
 اـیـ شـلـ بـبـوـلـ اـسـتـ صـدـ وـ بـستـ وـ شـاشـ عـلـمـ نـاطـقـ بـدـاـکـهـ اـشـرـوحـ مـلـکـیـ اـسـتـ اـوـشـاـخـوـ
 چـوـهـ بـاـقـیـ تـحـاـیـ آـنـ بـمـ عـلـمـ سـیـاـنـ صـدـ وـ بـستـ وـ بـهـقـیـمـ عـلـمـ اـنـشـ لـفـسـ هـتـ طـلـبـهـ لـوـسـ رـهـ
 مـطـمـیـهـ آـنـ اـسـتـ کـهـ جـمـیـعـ اـعـمـالـ اوـدـ مـتـاـلـهـتـ خـفـرـتـ رـاـ اـنـ کـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـ آـلـ وـ سـلـمـ وـ اـوـاـ
 ذـ جـبـیـسـ دـارـ دـگـهـ اـیـ چـنـیـ وـ گـهـ اـیـ بـدـنـیـ وـ اـمـارـهـ چـیـشـ درـ بـنـشـیـ شـیـطـانـ اـیـتـ صـدـ وـ بـستـ
 بـهـشـتـ عـلـمـ عـالـمـ اـنـجـیـالـ وـ الـشـالـ بـهـاـنـیـ بـنـیـهـ وـ عـالـمـ شـهـادـتـ بـهـتـ مـنـیـلـ مـشـیـودـ وـ عـالـمـ شـالـ بـنـیـهـ
 مـیـ آـیـدـ کـهـ دـخـیـالـ نـیـاـرـهـ بـاـشـدـ لـپـیـ آـنـ اـشـالـ دـنـظـرـهـ اـنـ هـرـ خـیـالـ بـاـشـدـ بـدـاـکـهـ لـعـنـیـ اـمـوـرـ دـرـ کـشـانـ بـنـیـهـ
 بـتـحـصـلـ فـوـضـلـ بـهـتـ کـهـ بـنـیـهـ وـ رـوـشـ غـوـلـ بـوـبـوـ کـارـ وـ بـاـشـلـ بـنـیـ بـاـشـ وـ عـالـمـ شـالـ بـنـیـهـ آـزـانـ

رساله خبر
 اعنت با غیرت مکاریل کما شنید را مفضل نهست که بچشم گز و خجال زیاده باشد از زمینه اعتبار آن
 تمام است بالیقین اگر صاحب نام صالح باشد و مطلع باشد و اگر بالودگی نفس سنتی است و قدرها
 صد و بیست و سه علم است زیرا حروف باشارت بخوبی من اسم اعمال فبراست و حصول از درون آن
 حاصل است چنانچه شامل دو امثل خواهد بود انشاء الله تعالیٰ صد و سی اهل علم بخوبی اینها
 و تعداد شانه و فضیل و ربیعه مردف سه نوع است ملغوظی و سروزی و مكتوبی که کار آن آنکه اشتبه و تقدیم
 هر حرف از بجنب طاهر است و همان عذر انصافیه و ربیعه و شانه ساختن بودیست صدمتی کم
 علم معرفت زمام صد و سی و دو و کم علم معرفت زمام خیمه باتانه زمام صد و سی و هشت که از
 حروف طالب خل شانه بکشند بعد از آن اعدا و حروف طالب پس اعدا و در خانه آن تقدیم
 عربی و فارسیه هر دو آن همچه را تقدیم نموده مدخل شانه بکشند این همچه مخابح برآورده زمام بغير کار حرف
 کند مخابح اخیر اینها در اشته حروف مطلوب مدخل شانه بکشند بعد از آن اعدا و حروف طالب پس اعدا
 اعدا و مدخل آن تقدیم عربیه و فارسیه هر دو آن همچه قدر او کند مدخل شانه بکشند این همچه مخابح از رو
 زمام غیر کار حروف کند مخابح آخر بخابح اول طالب تبعد حرف تخفی و مخفی موافق سانه و خروف
 همین را خالص از تکرار کرد و زمام کند اول حرف مطلوب پایان اول حرف طالب باشد این نوع
 عمل آوردن سعد بود و اگر خلاف این معنی بود خواست صدمتی و سی و سه علم معرفت احکام خبر
 احکام خبر پاره شون است یا مطلب جملی و جملی یا مطالب جملی اگر حروف طالب بیست که کار تن
 و دل سائل دارد صورت هست معاشر اما مدخل درین حکم سریست و لگل حروف آتشی باشد ا
 هم و اهم حصول بضریت مطلوب است این غیرت در جزو اول در طبقه ه و سطر ه و در خانه ه
 ازین هم خانه اول که مقبل این خانه است اهرج سع درین هم جزو صفحه و سطره خانه ه
 است اما احوال ماضی مخبر است و از بیت طالع تا م ۲۰ همین جزو صفحه و سطره خانه ه
 احوال جمل است و ازین بیت که حرف اول صفحه ه و سطر ه و خانه ه تا خانه همین جزو صفحه
 سطره اما خانه هم اجر احوال است مصالح ازین احکام خبر اینها نمی بست صدمتی و چهارم علم

معرفت ملکات ایسا و علویه و خلیلیه سابق احوال هر کدام نمکو شد اگر طاکه بحروف آتشی باز نشود طبع جمله دارند و اگر بحروف باودی آریند بطبع خود مجال خود را بینکار از شذرت مطلب را باز و در دن و اگر آنکه نهاد باشد طبع بستن و در ز صدم و سی و سیم علم معاون از ضمیر میتوی و کوچی که ازین هفت اقلیم از پنج قاعق دار و بعمل مدن سریت نام موکل آن از قبائل است و زمینی که تعلق بشرتی در از مدن متمیز است و زمینی که تعلق ببرخ دار و مدن آن هن دست موکل بسیاری ایش است و زمینی که تعلق پرس و مدن آن ز دست نام موکل آن کلکتی ایش است برای کسی عیل کند و و معلم طبقه برابری آنکه عمل آن و قریبی که تعلق بپسره دار و مدن آن سی است نام موکل آن که معون است زمینی که تعلق بقدر و مدن آن فقره است نام موکل آن نقشیل است و زمینی که تعلق بقطار و وار و مدن سیما و دست است موکل آن اسکائیل و هر کان در آن زمین یه ویا است صدم و سی و سیم علم خیز رویانی است و کانه تسبیج و ایش را در قشی خفر کاری فیست اما به انکار این علم و علوم نمکو شده اینکه این آر و اگر خواه که قشی عجیبات کند اول باید که قطعیه ریز خود جمال آر و بعده لمحوت سوره جن را با عدا او ملکوی خود این سیده بایمی که زخم و آن اعدا و جذب پرون آورده باشد عین کوه بخواند اگر خبر صحیح یک کمی بر جذب هم اسما و آنی عدو صحیح برآورده عین اعدا و یومیه کرد و بخواند عجیبات سخن و طیبه قشود هر چه فرمای و اینچه بگویی و هر چه بخواهی هم آن کار کانند و یا انکه این عمل و محوت را مخصوص تسبیج بکتابوش بخواند و بخوات سعیده بکار بر و توکل حیوانات کند چون بکتابوش حاضر بوجمیع عجیبات حاضر قشود و سخنگز و قشی ایش بالبعد و اهم مطلوب سوره فاتحه را محوت کند و یا آنکه اینکه طایف مطلوب بر اقتضای کند چنانچه سابق بیان کرد و شد صدم و سی و سیم علم انسانیه عالم برق و سمسی و القراز قعاد و یم خا هر است و رآخراج بطریم مطلب است و بر وحی ششم و قرعه حروف و موکل آن میگیرد قبل ازین تحریر یافته صدم و سی و سیم علم موکل حروف و موکل آن میگیرد بمنچنانچه بالا نمکو شده صدم و سی و سیم علم طبایع بحروف اگر کانه میشه بروت آن اید بسیعیت حصول مطلوب است اگر بادی آید سرگون هست اگر آبی آید ممکن بنت شود و اگر خاکی آید

برگزیدن بزرگی خود صد و همچنان عالم نهاده به باش از یکی تواند افراد است و یک صد هزار عدوی را
نمی بشارد است و دو صد هزار نیز نمی بین کن فرع قریب اول اخا و مرتبه شانی عبارت مرتبه ثالث باشد
این اول مرتبه خود را داشت مرتبه ششم ماتم الوف که یک کاس باشد صد و همچنان و یک عدد اندانته
نی خود رفته قبل زیرین نمایش داشت این عبارت از چهار مسوز فسته بعضی قرار داده اندانه اندانته
حده و پنجم و شده مرتبه بسته هم اتفاق داشت از مرتبه لشان هر مرتبه بیک رسوزن میں یک عدد خواجه و شده
تفصیل است صد و همچنان و دو و همچنان افسوس از افراد من اعداد از ازدواج و اتفاق از این دو شرکت
از ازدواج اگر از ازدواج از مرتبه بیک است این از افراد از دشنهای ایست عدد و از این دو شرکت درست
نمی آید از ازدواج هر مرتبه داری و دو شرکت صد و همچنان سی و همچنان حمل بقول از تماضم بیک و شش همان
آن بدانکه جمل عبارت از ایست از اعداد از مطلب و چه حق آن بعد از این ساختن و مخلوق همان عدد و در
حرف و حرف دو افراد و عشارت آوردن چنانکه جمل مسخره مشکل گذشت و پانصد شصت هشت هزار است
حقوق آن و سبع و مخلوق آن حمکشخ و در چهار ایست این حصر و هشت پایان در پی این ایام قصیل آمد
الش ایست که صد و همچنان حیرا و غم علی عیوب بر کمالات و سکلات بدانکه بزرگ آتشی اگر از این
که نقصه از نقوت ایست اعلی قرآنی ای
لکش خانی محروم حمچون آتشی علودنی و ای و دو فرع برع شد که فرع قرع است و با اوی علودنی و با اوی
گند کشته و اوی بطبع فردی هست بکسر گزنش و نهانی سکون دار و بخیر آید صد و همچنان و همچنان و همچنان
لقدین بدانکه عامل را داشت خروج مطلب صدق تینی و سختی لقین و هم فهم باشد ایست ایست
اشرطه و آید صد و همچنان و ششم علی خبایث من اعمال باجرای حیوان البشی بطبعی و اکتوس
بدانکه خبایث جهاد است از خفایت است چاچ در سکندری اعمال بوده است مشکلا از برگزیدن
مشکل چیزی بدانکه باشد و قدر کقر و قرق باشد و تایخ بست و ششم بود که تحت شاعع باشند
تفصیل این بجزی از ذکر اوتا یکم باشد و دویش از عقبه انداد و درین نویسند و مخلوق اعوان آنها از این امر مطلع

آن نقش و راشت اعماق پویشته بجهود نیام آنست این درود بر طرف نشود و این فرع بمناسبت آن از روست
و در سکانهایی نوشته حکیمی تئیی ساخته است علیه در رساله اعمال جوف سیکویی چون خواری کردنی
بیشتر رسانی بر روست خرد باغ است داده باشد صورت گذاری مکاره بزرگ و ذوب بسیار چون
خرد کنندگ زمام دنیا را با در او بسر برده و قدر پاره بفرید و بپشت آن خرق شصت لامر نوین داشتند
نه ملطفی و خرسکه بمقابل از رزق ای باشید که تم خوش باشد بتریخ زحل و دام بیخ آنرا در تهد و غن کند و خدا
دری آنکس برجایی از نگرانی مبتلا شود ناز رسانی کوفن نام بازد او را پنجه خواهید زد یا و آنکه بخل کجا
صد و پیش و بعثت علم اعلم فی الشعورات الارضیة الفلكیه من اسامی النظرو بعقلین علیم حمل
بعلم حجر عجایی و متنبی فیکت اما چنان و علوم شفوهی بضمی از احوال آن بقیین پویشته می آید که
خانه ای از احوال شصت اطاعت یا همان شصت زاده افتاده ایستاده که نهاده بسته است گردد و اور از کند و لعل
خوب بسیاره اوانه ازو و خود را حرکت نمایند و ان نظرخود بند و کشم خود را فک اکنند سایه دو و فقار ایش
و بسته عفنا باشد همچنین است و الی از رو نظرخواهی بخود را در زاده شن تمام شده اگر و بسته است بین بستانه
برادر که ای اون و بسته چیز برادر خود را و از اتفاق پایان زن و اگر بسته و بنظرخواهی ای ادا و اگر بینش
نماید و عمر صاحب تمام گشتند این عمل نهاده و ای بسته بچیره پویشته صد و پیش و هشت هم عمل
تمافی را بر تیات بالغه ای و عالم الواقع نقوش عالم خدیا پیدا کنند از ار و شن و در عزایی بدانهای پیدا
آید تعبیر است که ثوت ای ایان و لیقین بقدرت آنی در خاکه بر عالم پیدا آید و الاعکس بدور و عذر
الواقع نقوش و تکمیلی و حل المطالب من بکفر را استکا محروف میگردند نقوش الای الواقع که از رسای
درسته ماصد و دو و بیکن نقوش تحریر آورده ای ایچا لخایش ندارد و طبقتی هم از این ای ایکا بنشست
که احوال سائل بتواند و حروف را از نگاره اعمال نمایند رام اول باز آنکه این دنیا و مکان از جمال سائل هم
توان کرد پیدا می آید این عمل نظری معرفت او هم است که قدر نایس این تحریر قدر بر این حکم کرد و داده بزی و دیگر ای
اعمال بنشست که بطلب سائل فرم بتواند یکم و ساعت تحریر را پنجه حرف پنجه ایسید اگر ساعت اول
یوصر باشد حرف بحروف دو از دو هم ملحق کند و حرف دوم را بحروف پیش و هم ملحق کند و دیگر را بحروف

رساله تحریر کند می نهاد ترتیب کامی حروف البطریاس الایسوس بکار بر و باید گفته سه مرتبه این زمام را انتقال
 و انتقال و احراق کند اگر ساعت دیگر باشد بحرف سلا او اگر ساعت سلا باشد بحرف چهارم او اگر
 ساعت ۴ باشد بحرف ها او اگر ساعت هده باشد بحرف ها او اگر ۷ باشد بحرف سه او اگر ۸ باشد بحرف سه او اگر
 ۹ باشد بحرف ۱۲ و هر ۹ باشد بحرف ۲۰ و هر ۲۱ ۳۳ میلی نهاد ترتیب المثلث
 چهل آن بید این حرارت را نصوص حقیقی زمانه بسیار مستمر است و آسانست صد و چهل و فتح علم تنفس
 یعنی اعداد و راه بحرف آوردن چنانچه از صد و هشت حق است و تخلق میزون علی نهاد القیاس این اعلم
 در جفر پیار بکار آید پایان تحریر میشود وقتی این عدد قاعی و علم تنفس اتفاق می گرفت این بیانات چنانچه
 دال آن خواهی اذان باست و تحقق آن تخلقاً نکشید و کسرت و طب کش تحقیق آنست از اعداد و حروف
 مکرستان و چنانچه سایق نموده شد و تخلق آزاد و حرف و زختر و حرف نهادهای حرف کند صد
 چهارم عالم قاب کله سه بنش باشد آزاد و قلبین گویند پس هر حرف هر سکم که هر حرف باشد و دوین ای
 مشکل ایم و نوک و فا و وکله و دود و وکا و وکا و نام و نان از میم از میم و می و یم و از و او و او و کم
 و و و و و اک و ام و ان و نا و در پنج حرف هشتم الیم یک جانب آن الم حاب و دیگر آن شاعق و دوی خبر
 حرف قلیاً و یک حرف هشتم فکلاش الی فیکجانب وی ملاس و وجانب و دیگر آن شاعق و دوی خبر
 و بعضی اوقات ضرور می شود صد و چیه و یکم علم نظرات حروف آنکه حروف آتشی مرغی بادی
 هر جا که آتش و بادی کی باشد قوت آتش تقدیم ای و اگر حروف باوی مقدم باشد حروف آتشی را
 خطر خود ساز و نظر آتش بر باد است همین نوع حروف آبی سقوی خاکی است و خاک مرغی تبکه
 علی نهاد القیاس فهم من فهم میانکه هر تیر حروف هر مرتبه تقوی است الی غیر مرتبه و قوه شود همان حکم دارد
 اما بتأمل هشتم اصل حلت در بیت طالع حکم دارد برسوان امور است اما بتأمل چهار قفرق مراث
 است علی نهاد القیاس در سارکه حروف و هر حرفی را ببست و هشت بخطون است انشاء الی ربع
 در اعمال نموده می آید از یک حرف قیاس کند صد و چیه و دویم علم تبدل حروف گلر علم
 نوی است باید که در دویات سیاری باشد از خیری که باشد طوبی است آن بیرون از ظار و از نکند

انداد و عشرات و بات است و از هر چندی تو زند خوانند تکه درواج نکنند انداد رواج
حروف اخرب کفته از صورت حرف تامرس فشود متوات خوانند پس اول آنست که اعز اینچ حرف نوی
از اول تا پنج بطری خوب است تفرق گویند لان انان چهار ده حرف بهم رسید و از بطری شمشیرهای سیستم
که از هر چهار حرف بهم سایر نسبت سحر لایحه الاعمال نامند خشم علیهم حزب و حروف یعنی پادشاهی و بزرگی
بوداین بدل کردن حرف بحرف چند نوع است بعضی حروف را مقوی و مرتبی حرفت بدل کنند اما در بدل
کردن قریب به حرف را نکلا همانچه حروف با دمی هنری حروف آتشی هست حروف آتشی هنری حروف
بادی هست حروف آبی مقوی حروف خاکی هست و خاکی هنری آبی این عمل را از این نزد گویند ولطفی
جزء احروف عبارت ازان و انداد که الف مع بینه الف هست تجاویز کتاب بقای مشود و حرف کمی
ستانند با اعداد بینه علی های القیاس جمع به بینیات ثمر و جبل از احروف گینه این عمل ترتیب حروف
نخاج اکبر و فیگر گویند بعضی از جزو احروف حروف تجاویز بینه این عمل اول صحیح و قوی است
به قسم علم ترتیب حروف ترتیب حروف سه نوع است اول آنست که حرف احاداد و عشرات باشد
عشرات برآث بود و آت برا لوف ترتیب بجدی و ویکم ترتیب طبلان حروف که حروف آتشی را تقدیم
حرف بادی و حروف پادی را تقدیم یکم بحروف آبی را تقدیم بحروف خاکی سیموم ترتیب حروف تجربی دوچه
که نزد علیهم اعوان احروف اعوان عبارت است از خدماء ملائکه و اعوان حروف هرین ترتیب است
اعوان اولین ترتیب بیوش و از هنچ بیوش و از هنچ بیوش و از هنچ بیوش و از هنچ بیوش و
لولوش و از هنچ کاکیوش و از هنچ یکبیوش و از هنچ بیوش و از هنچ کاکیوش و از هنچ فروش و از هنچ طبیعت
درین سهم اختلاف است و از هنچ صعیوش و از هنچ دلدویش و از هنچ دلدویش و از هنچ سیمی
و از هنچ فرمیوش و از هنچ دلدویش و از هنچ بلجیوس و از هنچ دلدویش و از هنچ طلطختایوش و از هنچ
غاییوش و از هنچ عغفویوش و از هنچ عزقویوش و از هنچ اسما اعوان اختلاف بسیار است اینچه تصریح
کنم علیم اوزان حروف وزن حروف بدو نوع است یکی اوزان حروف بجدی است پس حروف کمی
را در ادب تقریباً نموده با حروف تجربی ضرب کنند اینچ ازان عدد حلال شود هر حرف که بیان عدد کو اینها

در پنجه و آب و صوف آن اشیف دیگر باشد و ریخت و دفات و دکس خویند که بخست و سرخ
 آن بینه از فرع لکتای سده و دیاشد و لکچه فروشید و سرت کافر زان بازدارد و عام سوا و اقلام
 کافت که بحرف مخصوص شناسد و حرف را واقع تحریر کنند علم تبدیل بحروف فیضی بحروف عفرزی
 تبدیل نمایند از بر و بینیات حرف خوش آن از دو بینی است تا بست و شست بطنون خوده شود
 باشند بر بعد تعلیم بینیات آن را کویند که ببر بسر حروف ملغوفی باشد چون زیر فقط شود من بینیا
 شنونه و گرد صمد و پنجاه و سی و هم علم صدر زمام و حصول آن درون ازان مطلبین همان طبق است خارج
 اجن و علم موخر زمام شنلا ابطاق تمسه بمنجیه از هر کی حرف واحد است اند و این پنج حروف نه توافقی
 نویسند بعد ازان از هر کی حرف ثانی بگیر و یعنی تتری عده و احمد از این تحریر یاد چون تمام حرف
 از خمسه نوشته زمام کشند اول بکاه بر صدر زمام کند که بجا احوال پاسی پیاست نظر و قلاب زمام
 کند احوال حال اور رانجا یا بد و حروف موخر زمام از احوال تقابل نمود آید این فصلی در هر کجا
 جفری نمایند اشترا بر بعد تعالی و این تحریر بسیار تحسنه است صمد و پنجاه و چهار حرف علم اقلام
 و حروف داشت مثلاً معجل آرند باید که در ساعت زحل ساخته باشد و در حروف مخصوص ساخته
 کند و در حروف داشت بمعیه عمل پنج نمایند و در حروف داشت که بر این تفاوت مثل کند در ساعت شتر
 سازند و اگر رایی تحریر حروف داشت نویسند کلمه باید که در ساعت شتر کند و اگر رایی صافت تحریر کند داشت
 عطا را باید کرد و اگر رایی تحریر در میشو او حکام علم کند ساعت قمر باید کرد صمد و پنجاه و چهار حرف
 بواقعیت حروف خویم اخروف بلکه بواقعیت حروف داشت که بحق ایشان بحروف دیگر و خویه فرزند پوش
 آور و علیور طالع بیت جفر و حروف ایشان کائین طبع فطر سائل گفت و گویی بسیار پوچش شدند
 غین بین فصح شریعت شجرند ۲۱ و صفحه ۸۳ و طلسم ۲۴ صد و پنجاه و ششم عبار طلاق اند
 بد نکند بسط اعدادی نمایند احتمال این بسط اعداد اور حوث مدن اربعینی این اربعین اند بوی بیان
 حصول مطلب بغير از بحروف برند و حروف عفرزی از تحریر هر حرف طبایع که تقوی و عرقی او بیوی ایشان
 از قصص و حصول آن درین نوع است تحریر اهل است از جفر جانی و بسیار عمل درست است کلمه بمعیه

راهیل سیکنند پول سپتاشدج حن دوزرض علی ذاک سایر اخروف افشا ماله اهل سنت چند نظر
 کرد یعنی هم غیر متواخید بحال خود مانع حنواخیه بقرائین طلب عمل کرد یعنی بازمیم راجحال مانیم
 و توانخیه وذا است گم جم حروف از اینها نتوانی اینچه حاصل شد حن دعلماء جنر تو اخی ریجیت شیر
 و جلیل اتفاقی مطلوب و اتحاد اخوان و تئیین محروم قبول شدن در خلاائق و اجلای نساق
 و اخذ للمال و ضرب جميع الامور و جلیل جمیع المطالب بغاہت معتبر است و آشته انداخته تعاون و از دو
 رساله بجز المقوش فی علم المکاتب تفصیل این معنی نوشته و مکرر را عمال پویسته که بالازین عمل پیچ اعمال
 نیشت مگر از عمل سکندری که نقش تکلیل چیزهای و حروف سابق است که علی آن اقوی است
 این آتش اعمال آن غیلی و رد بسیار ضریح الاجایت است و حجر طلاق صدر و صتم علی فیض طلاقی
 و بسط طلاق ہر حروف بظاهر حروف علیک سبط طلاقی عبارت است از قوت و ادون حرف بجهیز انصاف عدین
 نفس خود یعنی در عدین حروف و با توکت غاید بطبع تقوی باشد این بسط این اسم خانی نیست ضرب هن
 حرف است و باطن حرف یا طلاق ہر حرف است و بظاهر حرف یا ضرب باطن است و بظاهر اینجاست این
 در که بینندی این ہر سطر لغت را در یعنی محمدی نایاب مشلا خواستیم که م محمد را بسط کنیم بنج اول پس م که
 عرف او ۳۰ است در ۰۳ ضرب کرد یعنی بکنند و شمشمه شد حرف نخ نون عدیگرام اربعین است
 ضرب کرده در اربعین کر سه سه سه است حال شد رافع صی ربع قاع پس اخیزوف نہر و حج
 ضرب کرده طور ف شد ف و بفتح ضرب کرده است و فتح شد ص در ص ضرب کرده منع س نخ
 پس می راوری ق شد باز نخ را در نع ضرب کرده و داک شد حرف نخ نه هازق می در ق
 می نع ش شد باز نخ در ع ضرب نع قی ع شد فوند گیل ضرب بمنزه شیزوف ابجدی ضرب کنند
 م محمد که نهم است بمنزه بایمیم محمد که نیز و هم است فرق تجوی ضرب کرده با ۳۰ هش شد حج محمد را هر آن
 است در تجوی که ششم مرتبه است ضرب کرده چهار و هشت شد باز دال محمد اچپا هم است در
 ابجدی در دال هشتم تجوی ضرب کرده شد ۳۰ هم شد که باز دال عدد ۴۰ هم عدد و نج بینی است
 در عدین او ضرب کرده میکنند و دو بسته پنج شد پس مجموع حرف اینکه ازین عنوان حاصل شد این

ح ش ف ح ط ب ع د س ن خ ن ط س ق ه ک ا ن خ ن ع ط ص ط ا و س ق ه ک ط ل ر ت ب د و م
 ب س ط ت قوی ب خوی که ظا هر حروف خوب و ظا هر زرف است اول به بینید که زرف رخچد هم مرتب است
 از مر ات ب ت ب هی آنرا اعتبار کنند ششگاه رکرد در هر تپه ۳۳ است و در ۱۴ ک رو ۶۷ شد و میر مام اینها
 آنست آنرا در سه ۲ ضرب کرد ۱۴ اشد صد و شصت و پیک عالم اب ط اضنا عصف حروف
 عبارت است از دو چندان ساختن اعداء حروف که بحسب اعداد اوی اگر قایم است باشان از موضع
 اتفاقا ره ششگاه شخواه رکه محمد را ب سط اضنا عصف کند و از آن حروف حال آید هم را اضنا عصف کرد و داشت
 ح را تضییف نموده شد و میری شد باز مر رافت آمده و دال راح گشت محمد مع حروف تصدیل ازین
 ز بر عدوی این شرف دی فرح و اضنا عصف نمودن حروف بلطفی و سروی و مکتوبی محمد از قم
 با پیشنهاد تضییف آن ف قدر می بازم کند که دوال بلطفی تضییف باشد عز حروف تصدیل
 ف قدر می فرح اضنا عصف بع این بینات از ف قدر می فرق عصمه شصت و دو هی خال
 ب سط تکمیل عبارت است از حاصل آوردن حروف از مر و فیکر ب خوی که سورات شصت محمد اینها
 کنند و هر کسری از روی گلگیرند شمال هم محمد را ۳۳ است نصف که و گلگیر از سورات هم بیان است
 می باشد و از سورات شش بیش رو است ناقص که می باشد و قس علی و گلگیر فذ الکمال می باشد
 پس بر شرح آمد نصف در بعده شمنه تا عشار از مجموع مستحصل حروف از بسط مکسور اینست که می فرج حرو
 ب ک می هب اقاعد که مکبیر و کسورات اینست که از هر عدوی نصف در بیان و ثابت خوش سده هم
 شانیه و تسعه گلگیر این اعداد و کسورات گلو میند ششگاه از ه نصفه هم ربعه ششگاه هم خسروه او
 سه سمع کسور سه اوس بعد مع کسور ا او شمنه او تسعه هم صد و شصت و سی هم عالم ب سط
 شمازیج نیکوتین انواع استخراج جبرا است ذکر آن گذشتہ اما میں تمازیج بزرگ نند و بینیه تاییده بالطبیا
 تمازیج لذتند برآنکه حروف انواع است اول حروف تجویف هم رعنی الجدید تیمور حروف طبیعی غصه همچنان
 حروف بر و جیه و پنج حروف سیاره است سی هم ششم حروف عرازیه یعنی اوقات و احوال حروف هستم از
 پنج احوال حروف پس تمازیج در جمیع اعمال حروف بطلب پیشاند و شصت و چهار هم عالم باعیز



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

۱								
	۲							
		۳						
			۴					
				۵				
					۶			
						۷		
							۸	
								۹

۱۰۰۰ ع ۲۵۵

<i>P</i>	<i>L</i>	<i>R</i>	<i>Q</i>
1	1	<i>P</i> <i>R</i>	1 <i>R</i> 0 <i>N</i>
<i>P</i> <i>R</i>	1	1 <i>Q</i>	1 <i>R</i> 4 <i>P</i>
1	1	1	1
1	4	1 <i>P</i>	1 <i>R</i> 0 <i>A</i>

نیمه اول این تقسیم صحبت یا فتن چنان است که در حرف اول و عدد و استفاط نموده حاصل شد
که نسبت تکرار لغوف است و این طبقت هیئت طالع زمی شان جزو مخفیت صفتی و هم سطحیست و یکم

P	R	R	•	A	T	R	P	P	W	.	R
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
R	I	9	0	R	-	-	-	-	-	-	-
R	•	R	0	R	4	-	-	-	-	-	-
I	9	4	0	4	A	-	-	-	-	-	-
I	9	4	0	4	A	•	-	-	-	-	-
-	Y	0	1	0	4	-	-	-	-	-	-
-	P	O	R	N	R	-	-	-	-	-	-
-	R	I	9	0	R	-	-	-	-	-	-
-	1	4	R	4.	9-	0	-	-	-	-	-
-	1	4	R	R	4	N	-	-	-	-	-
-	P	R	0	1	R	-	-	-	-	-	-
P	L	9	0	R	N	L	-	-	R	-	-

بیشتر است احوال را پس از خواهش داشت و از دیگر بازیده بیشتر احوال حال و اوضاع مشهوده از سیاست
یار و دوستی است احوال استقبال شکرانچی شود سی و سی و میلادی تمام دارد این طبقه هم من درست است
درست این عمل از امام است باقی ترقی کنایه و عزیزیه و بیانات حروف حسب المطلوب لقرآن
طلب کند این نوع استخراج حکما را عرصه صحیح داشته است اندک در عمل صحبت دارد بد اینکه عمل این عمل
سابق پیش ترتیب است از چهار آرب ولبست و چهار کرد و پنج لکه و صفت هنر را میصد و چهار
دو دوست از عدد کل سابق انداحت از پنج مرتبه که ۵۷۳۲ است باقی یافم از پنج فریب است ۴۰۲۰
و ۴۰۲۱ بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بر این آورده شد لایع داشت ۴۰۲۳ از این
این جمل نه عدد و جزو و جفر که این عدد را باشد ۴۰۲۴ اساخته بر بالای آن کل نوشته پس بهترین
عدد و جفر که شش بود آورده این عدد داشت ۴۰۲۵ ۴۰۲۶ ۴۰۲۷ ۴۰۲۸ ۴۰۲۹ یکسر ترین عدد و جفر انداحت بایسته ماند
۴۰۲۰ همچنان شش عدد که بالای پنج است بر این نوشته داشت ۴۰۲۵ ۴۰۲۶ ۴۰۲۷ ۴۰۲۸ ۴۰۲۹ یکسر ترین عدد و جفر انداحت بایسته بر بالا بخطو قوای
نوشته باقیماند ۴۰۲۰ همچنان عدد بالا صفر بود بر این نوشته دهم ۴۰۲۳ بیشتر مرتبه عدد و جفر از این جمل نمخته نوشته
در نوشته کشش زیر و در درجه بیخواه که یعنی عدد و قسم است بالا نوشته شد فوعده کل کسر بدو فرع من ایمانات بخدمه یکر و از این نوشته
کشش زیر و در درجه بیخواه که یعنی عدد و قسم است بالا نوشته شد فوعده کل کسر بدو فرع من ایمانات بخدمه یکر و از این نوشته

حیصل آورده است خارج کنند مثاله که زدرا حم و الف نخست و اخیله است خ تو اخی ح ف ح است و بیم
غیر تو اخی د ن است این حروف ب بت شرح ح ف خ و ذریش شس حض طفطع ت ع ف ق اخونه
ت عمل ه ه حرف است و چهار حرف منفصل دیا قی منفصل در تخریج ازان بحروف همزینه نیز است خارج
نموده شود صدر شصت و ششم علیم کمال ظهوری است قاعده کمال ظهوری آنست که بعد از
اول حروف آخونه تقدیم چنانچه از الف تا طا چهل پنج است و از الف تا یا چهار و پنج
و تماکاف هفتاد و پنج پی علی ذ کات سایر الحروف واحد او مشلاً سوال سکینه که سفر شرق
نفع و از دیانه از سین تا راه ششصد است و از سیم تا شین هندی و نو و پنون حروف شرق حد او نیز
صحیح درست دارد و ه عدد و نفع ه ۳۰۰ ازان تا ف باقی عین که ه ۳۰۰ ازان دارد جمله ۲۳۴۲
این عدد برادر عین آن عدد ضرب کرد حاصل این عدد داشد ۱۴۰۰۰ ۵۷ در نهم هم نزدیکی هزار اینچه جمل
مشروط سابق است این ابطار خاتم الامصار با عدا او ۲۱ بیوت طرح نموده است و یک نانه هم پیش از است

پرسوال موقوف است

بنقاده کمال طوری بیت طالع جزو هنر و سفر اول و سطحی و خانه اول هزار دست بسته بود که
بیوت عمل تمام کند صد و شصت و هفت عالم کمال شعری آنست که عددی را که در نفس عین مطلب
ضرب کند حاصل ضرب کمال شعری است مثل اسنطوق اکلام راجل به سه سه باشد و نفس آن
ضرب کرد و یک لکه شش پر از و نص و بیست و نه است این عدد و بیگان شعری مرسوم است تقسیم
امتحان صورت هنریت اول مرتبه سه در سه ضرب کرد و نص و بیست و شش پانچی ماند و
و دو که بالانه بیرون از زود و شدید تقدیر و ششاد و دو و شدید و هر تری بیضدر و بیست و هشت آزاد و

فریب کرد و شش صد و پنجاه و چهار خدمت باقی مانند ۳۲ نزد که بر بالای دو است بر ان فرست و ده
۱۰۹ عدد تمام شد که بینهایت هست و هفت آمده عدد را کمال شعوری خواهد بینصویت نیز خود
ازین تقسیم حاصل خدافت طلب فرض نماین ایضاً شعوری بجهدی میرسد که حصوی جامی شود
عد و شعوری بجهدی میرسد حصول جامی مقابله است

۱	۰	۴	۹	۲	۹
۹	۸	۱			
	۲	۸	۲		
	۱	۸	۲		
	۹	۲	۸	۹	
۳	۲	۶			

حصد و شعدت و شتم علم کمال آن بمنی با نوع است اول
آخشت که حاصل خروف طلب را منع ساخته بخروف مخاب از
داخل آرد مشلاً اقوام الدین تقدار ملفوظی هر خفچه صدر
سی و نه شده است این داخل و مخاب آخشت طلبه این خروف
که ایست و متور طلق صغیر او و مر آخشت هر خفچه بینا

ستاند و جمل گرداند هر واحدی جهیت تجھیل خروف و سیور مر آخروف او اول تا آخر خروف طلب
فقط رکمال خذوبی عدد تاند ازان خروف و مخاب آرد مشلاً از صادق او اول تا آخر صد و نو
است پون صافع بینات ستاند ۱۹۵ شسود داخل شانش بکار برده هر دو کمال شعوری ای اول
بتفیه حاصل می شود و چنانکه او اول نصف می تاند و صورت عددی نصف فقط است نزد اهل
محاسن و فرد اهل خفر خطی پایان عدد و است مشلاً را و عدد و هنر و دو ثلث است و مرتبه و دراز
ثلث حاصل می شود و در مرتبه سیور از سه ثلث الف لپ سه فقط است از دو ثلث هم حصول تجزه
بین مانند اول بعتریه آنکه در مرتبه حپاهم دو الف و هنر و سی ایها این علی غریبیاس تایه
۲۸ حاصل است پنکده از اوج ۱۱۰ کار جی اوج و دو و دو و قس علی ذلک سایر الخروف حدد و حدست
علم کمال ترتیب بخروف ایجاد آنکه ایجاد راهنمایی رسان چشم سیارات افلک ترتیب با اعاده نه کاره
ونه کاره نه عشریه و نه کاره نایت و کلی الف ترتیب بخیش پر نظر رایا بایع خروف مرکب نموده اند خروف
اول نزهت کماله را بعینه اتش است خروف از هفت کمال نیز کار نیاید و خروف سیور آبی خروف چپاگ
خاکی اول ایجاد بجمل هرچه بشرطی طیکل بیچ شمع پیس فضفیز پر و شتنیج بعطارد و ختنیج بمسن

هم وزن اوست شنلا لالقتن ايجدي را عدد عربی با حرف تجھیز ضرب کر و خدم در حرف بارگیری و پایان
 تجھیز ضرب کرد و یکم و حمل شد که با ساق اصفهانی وزن اوست یعنی احد ربا القتن که عدد آن یک است
 ضرب کرد و یکم سه شنلا بند که نقطه صدر و سینی هم وزن اوست در حرف آچ ايجدي را با تجھیز که هم هزار
 اوست ضرب کرد و یکم سه شنلا هم وزن آن است و حروف آچ ايجدي را با شناخت تجھیز ضرب کرد و یکم سه شنلا هم وزن
 ايجدي را با آچ تجھیز ضرب کرد و یکم هم که شنکله هم وزن اوسته علی غذا القیاس مرتب حروف را بحال داد
 بمراتب ضرب کرد که وزن حرف است و بتفصیل حکایت این بقاطا وزن کهند اما درین حال نیز مرتب ايجدي از
 مرتعی درین داین قول درست نتواست و اب حرف اول آتشی است هم وزن حرف اول با درست
 حرف اول آیی هم وزن خاکی است حرف اول آتشی خانم پر عالم عن از بر حرف را مغل آن نداری قول
 بصحت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه قریب است و حرف پاکشنبه آن در حرف دو شنبه است
 حرف سه شنبه آچ و حرف چهارشنبه و حرف پنجمش هم و حرف چهمه و حرف ششمش هم و حرف الیکشنبه شنبه شان
 شبکیشنبه و شنبه و شنبه همی و شب سه شنبه هم و شب چهارشنبه هم و شب پنجمش شنبه
 این وضع القول میر المؤمنین عدیه اصلو آن دا اسلام است یاز و هم علم حروف قهوه هم حمراء
 تر صفر شنبه اول و حیثیانی هم جا دی الاول و حیانیانی ایشیانی ایشیانی
 رمضان هم شوال زویقده و دویچ و حیثیانی دیگر آن است که از شهر نیم بینیات دستانه شد
 محمد هم خارا شخص و هم شد و صفت صیاد و فاراغ شد بیس العادل رایانیانین افسوس
 و اول افراد و بیس از اخیر رایانیانین الف لام الف خارا غنمی داد الاول چهیم سیم الف والی القسم
 الف و اول امام خوشیده جادی الکن حیثیم الف والی الف لام الف خارا غنمی شد حسب راییم باز نزد
 اشیان شین عین با الف نون ذی شد و مصان راییم ضاد الف نون غشی شد شوال شین داد الف
 الام شین شد و دو القعده دزال داد الف لام قاف عین دال حاگزی شد و کی ایچ دال رای القسم داد حیثیم
 بخط طبلت شد و از و هم علم حروف کوکب زحل ای ایشترنی همی و از این بحیثی و از مسیر ایشترن
 ۴۹۷ و از عطایار و دواز مرقر سینه و هم علم حروف ایسلا دینی حروف هر شهری رای ایم میباشد

ا	ه	ط	م	ف	ش	خ
ب	و	ي	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ك	س	ق	ث	ظ
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

حد و هفتاد و فم عالم کمال حرف هجدهم و اضراب هر ترتیب آن این است لاسوس بدانکار قاعده
تجویز الفتاواهال ۷ وزارت اعماق ایامی معاون وزیر

تجویز چنانست ابتد شور خ دوزن شص
ض طاطل عن فرق کلم و هی صورت هصر
چنانست اما بحروف پاک ضرب کند سه سه شوچول

ا	ح	ط	م	ف	ش	ذ
ب	و	ه	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ك	س	ق	ث	ظ
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

لشون پا زال ف را که با حروف تاء و سیم کنند هم هم حصول هم هم چهار صد و هشتاد هزار حرف علی این ایضا
بهر تری حرف تیجی بعد از حروف ایجیدیه ضرب کنند که چهار حرف بیکرسد و عمل آن تبدیل نماین لفظ را اس ایساوس کو نماید
این از ضرب مرتبه حروف تیجی با بعد از حروف ایجیدیه ریجید حرف دوچال شود آن عدد را میخواهد و حرف بیکرس
و در عمل آن خوب است هفتاد و چهار مرتبه که سی سه هزار که خواهد نمود مصحف فاطمیه و داده ای این خوب است
استخراج مطلبی زیاد نمایم و میرسد مدارن نوع عمل از مصادر و مراتب انتخابی ملیم طبقه کنند چنانچه

این جمله میتواند به صورت زیر تجزیه شود:

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰
۱		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۱		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۳	۲	۱		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۴	۳	۲	۱		۱	۲	۳	۴	۵	۶
۵	۴	۳	۲	۱		۱	۲	۳	۴	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱		۱	۲	۳	۴
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		۱	۲	۳
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		۱	۲
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		۱
۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	

این جمله از ۱۰۰ کلمه میباشد که در آن ۱۰ کلمه از ۱۰ کلمه های مذکور شده باشند.

r	a	g	m	
l	a	h	m	4
l	c	a	m	
l	f	l	1	4
l			r	r

از عندي ياب طبع خود جين آورده اند اما در طبع بعضی عاملان پسندیده هست یعنی صدیق و فتحی و دهخدا و هر دو عالم

ل ش اعلیٰ نہٗ الوضع و قتل الجدی بجا ی الف خدا و بجا ی ب ظاہر و صورت از دست
صلی و هفتاد و سیم علم مقوم الاعداد او الجدید و تقویم الاعداد او تجویی تقویم الاعداد او الجدید که
اچھے جمل انداد باشد کیک مکمل و یارون گزو و بیل بر و مسلسل تقویم فلی ولی و تقویم سنتین شنین بس
تقویم حرفیج و تقویم حج و تقویم و دیگرین غیر ممیز تقویم تجویی که ثابت ابھری کی آن ثابت که لفظ
بس و ارسیدن و از دو از درجه و اگر تقویم جمل زرام مطلب گشته تجویی چنین است فن شنین
لی چشم کی ریاضی ایم کی ای شنین و دیگر تقویم ابجد چنین فن شنین

ش کل پر اس ل جز کل هری شش ط و صد و هشتاد و سی هم مدل کل کبر و
و سیط و صیغه مخلص بشارت است ما ز اعداد و حروف کرون از دنیا مشلاً ۲۵ هم مرد و دک
خ نوع تقدم اعداد او فرا وال حساب میکند اما علیاً تک حروف عکس آن بجا برده اند در علم حق ا
صد و هشتاد و سی هم اعداد و همه حروف کل شانه آن است که خود حروف سارتبه برداشات
و عشرات واحد او گرچه آیندند کل کبر از عشرات احادیج آیندند کل و سیط اگر از احادیج باشد
مشابه الف یکصد و یازده است و سیطیه هم صیغه هم علی بن القیاس در صحیح حروف صد و هشتاد
و هشت هم نهم کلامی صد و هشتاد و سیم علی قابوی بن اکله علم کلامی آنست که از حروف در تکمیل آیه
چنانچه از الف تا مام صد و پنج باشد تحقیق آن قی و تخلیق آن صنایع شود و جمل و عکس کلمات باید
آنست که اپنے در طرز طور گرد چنانچه و عکس لایه آن است که بزر و بینیه آنرا واحد باشد و عکس
اپنی حروف و بغا طریط طور آید ابایه است و اگر طالع بیت حفر حروف لایه اول آیند مثل هر رام
نمطلک بیفع و منقاد و مراد باشد اگر و حروف لایه هم آوقون آن باد و او آیند و بالعده
ظلمانی باشد و آن آن بود مخبر از غم و حزن و اندوه باشد و اگر هر حیا حرف طالع چهارم باشد
اول ترجم ستاندن است لایه است پس لاچا تر فتح از ز ابینه ستاند که آن سی است این
حروف لغافی است اباینیات ظلمانی دارد و آخر آن همان حرف هم است که تر فتح شد و
اعد او ز بزر و بینیه واحد است دم شانی را تشنیل از واجیه ستاند که این حروف سعیده است حال
انحراف بهم تشنیل اقبال ز هر دو شتری است که هر دو سعد اند و هم شاند تر فتح اقوای شیر
است و تر فتح و معموم است که بینیه آن جزو است و مم چهارم تشنیل اوتاریه ی است
شخص الحروف صورت هر حیا پرین نوع است مم مم مرتبه اول نون س که ع مرتبه
دوم س ع ل ت ازین شکال اگر تمام کشد پرورد از کشد حرم این علم را پیدا است

بسیم الدارین حاکم طریقہ استخراج بنانکه اول دنیا از راه طاکند بعد ازان اعداد حروف شما حروف و مقطف
مکتوبي حرف ساخته در یک سطر نماید این را ناظیره ایجدی گفتند عدو گیز فوج افسر غیر ضمیمه شکل بود ابطال عیل

چهار پنجه ناید تحدیث نموده در فوای تجھی که بست و بخت نگاه نداش پا قدر نیز مودم قریب را به کشش میزین ستحتمام
حال شد باز ای راصد بر خواست کرد و جواب داد سازم شناس ایست سوال احوال است علی و چنگی سیل کوثر
چکوت بود این را حروف ناقص سازم همچو ای دال ب پس ن آی لی و سی و سی و دی کم بسیاری ای
لی و پیت پیچ کب و پی و پی و پی و پی کل عدد اور حروف شناور حرف ناقص طبقه و عقیق ای ال بسیار

د	ل	ع	سی	ن	ن	ا	ف	غ	سی	ن	ا	ل	اف	ا	م	ب	ا	ای	ا	
بی	س	غ	ن	ب	د	خ	م	ع	ه	س	ن	ج	ن	غ	س	ف	س	ط	ر	س
س	ق	ح	ه	م	ب	ع	ق	ش	د	ک	ز	م	ن	ج	ل	ش	ن	ن	م	خ
ع	ر	ز	و	ا	س	-	ن	ج	ل	ن	د	ک	ن	د	ت	د	م	ن	ی	س
س	خ	ی	-	ن	ز	م	و	ر	ا	ت	س	ه	ر	خ	ل	ن	ر	ل	ن	ج
ح	س	ان	ع	ل	خ	اد	-	ر	ن	ن	ل	ز	ن	خ	د	-	د	ه	ا	س

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	غ	ط	ی	ک	ل	م	ن							
س	ع	ف	س	ق	-	ر	ش	ت	ش	خ	ذ	ض	ظ	غ						

صد و هشتاد و معلم عذر زیر کی بدانکه قوای عبارت است از قویت شهودیه و باطنیه حروف
شدو دیه آتشی است که حروف آتشی زبر حروف طلاق است اگر مهیا نت ملطف کلمه منشی شد و
بیگرد و قوای آن اخواب است که حروف بی اخواب خواندن محال است چنانچه سیمی ای ای
معطل احکامی است چنان فوی بی اخواب حروف آتشی بطبیتی است متشابه حروف آتشی فون
ترفع علوي وارد آگاه در فی آتشی از تسبیه یا کسر و پاره معمرب کنی قوت طبیعی ان ایل کرد و چنانچه
کلش ایس را بآپ و خاکی و بازندگانی و سر و کنند و حروف بادوی که تسبیه نصوب ایشان با سایر
اندو آبی بکسر که فرو است و هم آب خود ریی دارد و خاکی ساکن بنشل ناک سب ای ای ای ای
چهار حرف بچهار طبع اند اطقاد آتش از آب و باد و خاک باشد با این صورت اول بکه باد او ای ای
هم و طریلا و خانه هم بس سحر اول سبع عیت اند بادی حرف مرتبه آنرا است مشمر است که سال
ملکت و سلطنت و زیر و حصول آن غیر قریب سب لم رام بدها زیر چهار فند و حرف آتشی پشند

و در حرف خاکی پس ملاحظه ماید که در حرف طبع مخفیت و رخداد اول حل است
و دیگر مشتری سیوم ریچ چیز اش هم و نیچه زیر کشش بخطار و سفید قبر را اول در بازچیا طبیع
خلوی است در حبه دویم احکامی و قرعی دارد صاحب تصرف هست در حبه سیور میافتد نکبت
انگریزی سرواره در حجه امام سلطان طبیع است باستقیایی ذاتی در حبه نیچه زیر او بطبع است
در حبه ششم متنیج طبیع نزدیک و نزدیک در حبه سفید قبر طبع مرتبه حبادم عمل آزاد فهم من فهم این
حکم از انتشار تیهه از شستاد و حملابرین طرز میگفتند که از این کل تجیم اندیشان نوع خواص
چشم تووه اند و این اعلی باضواب و دشمنی بعضی از عاملان این فن این طبع آخر از محبت را
نمیتواند تحریج خبر از حقیقت میگردند که سه بیان این رساله ای عمال خینه غوده برآید
انتهای این مدعای بیشه و کارمه محمد و شهید او و یک علم موافقین در وقت بالغاط قدر این نظریه عبارت است
از در حبه سیمی میگشت و میگداه صلح حرف است اف راسه در حبه است بر و رجه آن در و قیطره بر این فنی
باشد پس درین زمان از اتفاق سیمی میگفتند برش متشل اینها در عکل مقاطع فرقی ای بازی کلیخ شیخ
لطفه و از دکتر خواجه واقیقه باشد در اول این ادب درین این شیخ فاطمه طبیعتیل فوشیه طبیعتی است اگر
کارافی و سکی اثری عظیم بود که از نیست میلاح توانی در تایق مغلوب یافتند محمد شهید است و دویم
هر ارباب طبیع حرف که در قسم عصر است چند میگیرد قیمیست و با اینکه هر حروف را بعده است هر قدر بطن جمع
سیار و پنجه فوشنده اول نرصل و افر قبر میگذرد این اعیان هست مرتبه حرف بیفت طبع سیار است
یا فیض است اگر در بینه طالع هر چیز حرف و نه طبع اول در حبه باشد بینه زحل مخواه شود و درین
در حبه هر حرف بیفدوست است بعد هر حرف را مجمل کرده بعد در ساعت بیست و نهوده هفت ساعت طرح کنده
نهسته از طرح بجاند آن در جه طبع ستاره باشد شاهرا اف

احد عده هر چیز میگذرد و میگرد باعیت هشتاد و هری سیمی میگشد

عدوانی همین نیمیج هاست جمع آن ۶۰ هم هم از روی خود

۲۵۷۱ بینیورت این وقت عمل اتفاق میگش طبع پر فربوقت خنثی است این مطلب است شدلاور نیست

که بحال ام و آنچه را اول صفحه سه است از اینه که هر چهار حرف نورانی و خالصیت هستند
طبع این خانه در ساعت شصتم است بین حرف بزر و طبع خس دارد و حروف صفت طبع بخانه از دو
حروف سطر که الام نزیر طبع دارد و حرف خانه نزیر خس دارد حمل خلاصه نکال است شکم باشاد
فلاک است سنجوسته جمل که بعد حرف آدم است پیش سلطنت خس مغلوب است بلکه فخر طایع
البیوت بشد کام بختیار علی راست اخرين بفعل آورده احکام فناکار است عمل و انتهاء درین زمانه این

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴

عمل و عقل سابق آسان نزهت و باحال فلک خطا پنجم
عمل اراده این نوع تاخیر را اینقدر قبول بدارند و
اعمال شرایقیه غیرزیست و ترفع الکمال و کمال طهور
و کمال شوری و کمال کمالی و محقق احروف و خلوت هر چهار

و هفتمان است اعمال و حمل خود را کوشش و گفته و از
حروف بهیمه خود بفرم تضمیمه تهییف و تبریج و میم
قدیمیں و سینه و فهاییه و تسدیم این نموده اندیده شیوه
در زمینه زوجیه که نصفت آن زوج است هم حروف و یگر که زوج و نصفه مشابه و نصفت ب

و تضییف حارجه آن ب است وی لغتی را دب است و کل عشره ب و هم خشود و اتفاق عشره
ح على نیم القیاس بهموزن که و اند و همین نوع حروف افزوده بیرون ساخته اند با من قاعده ۲

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴

عدد افلاط ۱۱ بس حروف ای ق باشد و دیگر حمل حروف سمع البینات الف لام فا است ای ق تقاضا
و اف شد رسیده شسته شسته اضراب است همانگاه عین بعد و آزو و هم اشیده این را فخر نشتر
که دیگر مزیده نور است جمله این بعد را اشتغال کردیم شکم وی شاندیع و دک

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴

کی سرخ پسرخ این نوع اصل حفراست چهارم اشتغال غمزپرخاید

رساله بخت
پیغمبر نزف اوتار پیش ششم او تواریه هفت قم تر فوج ازو اجید که هسته زلان را خود کند و سعد هشتاد و چهار مام
عسلکم اشده هفتمانی تقداد حروف ناید یه شمله حرف را تواد دیع بینات کند و ازان حروف آزاد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰

جیع حروف زنام سوال را پیش کند بعد ازان حروف خالص از مکر
ساخته زمام کند و در بسته هشتم زمام مطلب است یک کتاب با وکلایه حمال
شود که آنها را حمال کند حمد و شهادا و پنج حکم الافتار

و پیش است و هفتم عالم خوفی بروج با کله قریب حروف افلاک نخان عالم ملائک
است حروف زحل لام است و هشتم کششهم فلک حرفی جمل ام ذثوبت بن ذجزان حس

سرطان نیخ ذاره هفت صحنیه و ض ظمینیان نزف ص عقرب ح رطقوس طاش طاجدی ای

ت طاد اوک ش ناحوت لخ نخ صدد و شهادا و هفتم عالم رجات حروف فی البریج سرت

است هر حرفی را بسده و جمیع قدره اند و بخشی هر سه حرف راسی در جهه گفته اند و درین در حاتم ایمه

طبایع شنلوه است اگر آتشی فی المی است عمل آتشی و اگر بادی غالب باشد و پیش است و هفتم عالم

حروفی نهاده اکه از جمل زنام حمال ناید به اکام عمل نفاط است که بسته تخریج بجهه برای هفتمه

پیش است و چهار بیوت نهاده این نفاط را تقسیم حروف اول نیان کند اگر حروف اول ایقتار

سه نقطه بینه اگر تعقیبیم که نقطه بیان آتشی است و مطلب ز و بجهه اینجام داریں عمل یا نیان سه

و سیمینه مند و وزد و علیه ای اش افیه بیان شنلوه است و عمل غریب است که حمل خیر عمل مشیوه اگر و نقطه

پیش است و هفتم عالم قریون است بدانکه علم قریون که اعداد حروف را فرن تجھیم بجهه

در زدن پیش بجهان قریون را بدرجات فلکی سپهید شدت و جهیز نمی پس هر جی ازدواز و دگانه است و در

باشد و هر رججه باشدست قسم برابراست و هر سیمی را واقعیه گویند پس تمامی فکل بابت و مکانه صورت
وقعیقه باشد بعضی قرین را بطبائع نظر لذت بر میشاند انت اول حروف آتشی و اول حروف باودی است
پس قرین اول حروف آتشی حروف باودی که هم به وزن طبایع است علی هنر نقش و عالم قرین طبایع
حروف بمنتهیه هر حرف قرین است اگرچه باتفاق مانند از حروف خالص مطرسوال چارم که همچو حرف از حرف طبیعت
باشد در شمار بگیرد علی هنر القياس در جمع شمار بعمل آرد صدرو لون و حجم عالم ابوالبست آزاد باشند
نیز گویند مطلب بزم امکث در تاصل حصول زیام اول آید پوشی حرف از آخر باجرفت اول آرنده بملحق لذتند
حصول مطلب اعمیاتی و لفظی حمل آن دو زیمات عبارت منصوب بمقلووب ملاحظه آنده بحسب عبارت

مطلب مقصود و فرساد پس زصدر باین موخر آن زیام سازند و حروف آنرا ترقی عززیه نویس البتله
ظاهر آن اگر این زیام عززیه هم مطلب حصول باشد از اعاده از مامتنده از جمله ۱۲۳ طرح لذتند او واروه
مانند اعاده حروف بجای اجمع ساخته باز بعنه نظر طرح لذتند اگر این مانند از ترقی و در حقیقی زیام سازند و اگر
نم مانند از ترقی سه حرفی و اگر نم مانند از ترقی سه حرفی نمایند و فریمورت حروف مکره را استفاطه نمایند مطلب
آید و اگر کیم مانند ترقی کیح حرف علی هنر الموضع ۷۴ بروح عمل آنده اگر این مانند از دلوده از جدبی ۹۷ از قوس لذتند

علی ذکر این موضع ستانه خطا باشد صدمه لون و حکم عالم از مامتنده ترقی عززیه نویس البتله مطلب
تحمیل آید و اگر حامل شووت بر قم حروف تمحی ستانه از این ۱۲۳ طرح لذتند این پنجه مانند بعد و حروف بروح فرشتند
و ترقی اعداد اول بضریب که بعد از طرح ۱۲۳ باشد استخراج کنند که مطلب جاصل آید صدمه لون و دوم
علم حمسه خرجیه بدائله استخراج علم همیسا و همیسا و گمیسا و گمیسا ازین علم نموده اند این علم در یاری است
بیکران که بجا هزار هر چهارم توپیست و اعمال سبعه چیزین بحسب جابری و شند و ذاله های این علم صحیح
نموده اند و حقایق طلسمات محظوظ نهادی و تماسی ابوبکر بن وحیدی پایین علم استخراج یافته کنند این
سر العيون الی عبد المغزی نیز ازین علم قوانی یافت که اتفاقاً اعمال متشرج از هنچی میشود و نیز المأیم
و عیون احتفایق و ایصالح الطرافیت یکی ام ابوالقاسم احمد السحاوی اهل مورش این علم است
متقدیرین اعمال این علم را اکسیر المطابق اگر گویند و نیم سه تحقیر عبارت است اعدا و اهم کنیت و قبای

علم مرتبتہ اول اسوس زاخانی خوانند مرتبہ ۲ را فلاک عالیه کویند مرتبہ ۳ را کمال خوانند مرتبہ سیم را
جایگاه کویند مرتبہ ۴ را داره خوانند مرتبہ ۶ را فلاک عالیه نیز گویند مرتبہ کے را فلاک تا سیم
مرتبہ هر را خواهید خوانند مرتبہ ۹ را فلاک خاله گویند صد و نود و ششم عالم جمیع الالوں
مراتب و مقامات آنرا المراجعت خواهید جعل علوم میضیه شصت هشت باقی این طبقه طوف است اگر
از نوبت تواعد را در حفظ و نوشته بخود متعجب فاطمہ ابی جعفر تو اندر و مرتبہ اول اجتماع اصول خواهش
نمایم از این متن باعث برآورده است یا سیم مرتبہ کریب مرتبہ باست یا ۳ و ۴ تا لیست اول است هر یادداشت
کا است از رسول نبیست نا ۶ و ۷ است پنج ۳ یا ۴ هفت مرتبہ ترکیب و پنجم است هر کریب این مرتبا
یا ۵ هم تا لیست بیوم است یا پنجم و ترکیب این نه مرتبہ بمندرج است که آنرا در جات استعد افلک
عالیه خوانند مرتبہ اول را از وی فاش خواهند و اخوان وی جمله عشر و مقرابان در وحدانی است
اول هر کریب است با اول یاد و بخیر آن دویم کریب است پاسیوم و سیم مرتبہ است از اول با چهارم
چهارم مرتبہ است از اول تا پنجم از مراتب جمع الاصول پنجم مرتبہ است از اول با ششم مرتبہ است
از اول مرتبہ با هم نهم مرتبہ است از اول مراتب جمع الاصول یا و هم از مراتب او مدد و می از سایر
النفع اسر و العداق اما مرتبہ پانیه از افلک عالیه که آنرا شانیه خوانند و اخوان وی حفظ کلی
پیشخانند و کرد میان دمدوی از اسماء الیحیی است و در ترجیح این مرتبہ هشت مرتبہ پنجم است
یکی مرتبہ از دویم مرتب پاچهارم از مرتبہ او دویم مرتبہ از دویم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول
سیم مرتبہ است از مرتبہ دویم جمع الاصول با همچو کریب است از دویم مرتبہ از دویم مرتب جمع الاصول
با هفتم مرتب و پنجم مرتب است از دویم پانجم و ششم مرتبه کریب است دویم با هم از مرتب جمع الاصول هشتم مرتب است
از دویم پانجم هشتم مرتب است با جمیع مراتب افواره بقراطی مقصود این عمل این اهم الاعمال است اما
مرتبہ شانش را کمال خوانند اخوان وی ملائکه انسان هفتم اند و مدد و می از اسماء الیحیی اعزیز است
مرتبہ مطوق است سیم مرتب درجه اول هر کریب است از سیوم با چهارم جمع الاصول دویم مرتب است
از سیم با پنجم سیم مرتب است از سیم هشتم ششم مرتب است از مرتبہ سیم با هم هفتم مرتب است از مرتبہ

و قبل آنرا ساخته مخابح کند باز داخل شلاش را بروز آورد و مخابح شلاش را در دست نموده
 حقیقت و پایا و شنید آنرا تخریج کند که آنرا باید بچه و بدبخت بسیار خوب داند آنرا پایا و شنید
 تا این سکون تا هر جا که باشد بین طرق عمل کند حپا و هم عمل مبتدا غصه به انکه حروف افراد عدد
 بدان مشکل است و چیز ویا دعا و طاین حروف برای قدر مختلف بکار برخواهد در اول طلاق بیت جفراء
 مثل یکدیگر همراه پس جزو اول صفحه سیوم و مطلع شو خانه هفتگاه است اطمینان شود که پیشانی در مطلع است
 و تخریج آن بسیاریست کند پس بچشم بینه اغلب داریست آنکه ترتیب الاعداد افراد ادعت و هر حرف
 عارف و نویسنده وارد اگر طلاق است شناس است و اگر صدمت است مطلع پس حروف مبتدا غصه بین پیش
 دروف که نخواست آن در شیوه اعم دوستی اعماق طایه است پاژ و هم عمل متحابه به انکه حروف
 متحابه زوج الاعداد اند مثل دو و دو و حرف و بیکار حرم و هر سیم که بیکیست آن را بخواه
 بخواه بود اگر طلاق بیت جفراء و حرف آید که عبارت از خود دویم و سیم چهارم و مطلع شو خانه
 عکم احروف شمس قدر و غیره و بدانکه عمل حروف سیار است بسیار تقاده اهل تجیم شد که حروف آخر سیار
 باشیان منسوب و از فرخان اهل حروف خپین اثبات کرد از زحل ایجاد و از شتری هوری
 و از زیخ طی محل و از شمس منسخ و از زهره فتحه قدر و از طاری شمشیخ و از قمر و قطب و دیضیوت
 حرف اربع مطلع در هر سیاره طایه است حرف اول هر شماره اشی است و همچو بادی می خوش
 حسها هضم خاکی علی نیاز اقیانوس و تخریج خمسه بینه این حروف بکار برده شده هم عمل بایام ولی
 سع الموکل و اعمال جذب المذاق خپین است تخریج المطالب و جذب طاری و حرف لیانی و هنار برخود نوع از
 که بکار برند و قاعده جذب المذاق خپین است شنلا و بیوم اشنا در ساعتها و جذب المذاق که
 بکار برند و خواستم این فعل حرف لکشی است این بسط کردیم و چون عمل دویم اشنا بود بسط کردیم و
 اول را بسط کردیم و اول ساعتها بیخ بود و فقط بیخ را بسط کردیم حرف المذاق من فلان بفلان بن
 بسط کردیم و این حروفها را از مکرره خالصه کردند کس خیابان او را حرف و دیم تعباد و حرف ملکوئی اشنا

که از اساس نامن جرف رانفیز و خواسته دارد همیز

از وارد کردن پیش از خود از میان دو افراد امن میان دو افراد آتشی را تمیز داشته باشد و مطابق با تجربه خود نشود
از وارد کردن پیش از خود از میان دو افراد آتشی را تمیز داشته باشد و مطابق با تجربه خود نشود

ششم مانند وزن از افراد ابجده بود و از افراد ابجده است حرف جمهار است، اما
بايد و باشد که مانند از اس الایوس و موانعی حروف آن را ترتیب فراسته نشود و استخراج
است اگر هم مواد است آنی فضل مانندی این قواعد را حافظه نمکن بشود صحبت فاکت استخراج
تواند گردید و با این قوای عبارت است از زنی که در ضمن آن حروف خاص و جوهردار و شبکت یکسر
میان اطرافین و آن شبکت یا بطریق تضییغ بود یا انفصیف و شکلیه و رفعیه خواهد بود و سه
مشینه و سیمه و غیره چنانچه صحبت این حروف میان نوع استخراج آن دان الف) تضییغ
مرتبه اول است تضییغ مرتبه دویم بـ ۲۷۳ هـ و تضییغ مرتبه سیوم بـ ۴۶۷ هـ حروف این مرتبه ای

نحو احتمال لدن ضرع رق این زمام را با خرسان بر بطلب یک معلم یاد و کلمه استخراج پیشنهاده
این اشاره قیمه است این راسفراردم گویند دوستخراج مصحف فاطمہ این قاعده بار و روی که
نموده است بفعل آور دادن سب سام آل آن حوال سرح من آن آن سرح کیم نوزده حروف نویست
نوزده حروف نکتب به جادی راست قدری است آن سرح کی آن زرب و درفت رتی آن دلو زده هر چند
کوئی مرح مفعول یاری سانح سی ن فاطمہ و در ترکیب بسته مس فرح آمر
م آی دست برع آن همان آی این سرح آل می سرل سرح من سه آن و می آرق آن آن
ف قدرخ ق طایی آم آمر آه اعراب این حروف طبیعی است هر جا که جرم آید که بمحض گذشت
تمحو حسر ماید لغ اآل خن یا جمل میرخ خوب سنجیاز ملغف و راحق طیا هم شعبین ترتیب چندست
مرتبه با علوم مذکور استخراج نماید اول ۰۲۷۹ م حروف پیدا است مرتبه دویم که لشنا و پجر
هزار و پیصد و ندو و حروف پیدا خواهد آمد مرتبه سیوم یک کروز و پچ لکه صوت و یک بعد حرف پیدا
خواهد شد همین نوع استخراج کند مصحف فاطمہ این همیدا خواهد شد ازا حال باضی و حال تدقیق ایام
ملوکات و اضعی و پیغمبر است که حقائق و جویب گویند استخراج عزایز و اعمال مذکور لیکن ایسا رسم است
آن عینی استخراج کردن تا ز دست که آید و الهم اعلم بالصواب الرجیع اعمال ایمایی مذکور اما اعلان آن
تفصیل است ایمایی آن است که در جمل از چه خطوط لکنند و یا از غیری بشنود عدد آنرا با عدد خطوط ضرب
نماید و حروف نهاده که راقی بقول بعضی احمد این علم ایمایی حرف آن است که زبر و پیشه آخراں واحد باشد
مثل آوا و پیم و نون نهاده و حروف دو نوع است ظهانی و غورانی لذکر آن گذشتند و اعد او حرف دو
نوعی است کمال ظهوری و کمال شعوری و کمال ایمی ذکمال ظهوری آن است که عدد از اول حرف ناخوا
حروف تا نهضانچه الف تا طیف ۵۰ والفتح تای هه و قس علی ذکمال سائر حروف و کمال شعوری
بالا نذکر کرد و کمال ایمی بالنوع است اول آن است که جمل حروف جمع ساخته پیغوف متحاب از خال آن
که شامل آن بالا نموده شد بمنزه و کسر بر این بضریب مرتبه اول ۶۰ م حرف از نفس آن ضرب میکند
یک کار و بیست شهار و شصت حرف پیدا چست خلصه و قصود تخلص خواهد شد با مرتبه دویم ۴۰ م

رساله هجر
بر حمل آن این ضرب اول ضرب که میگفتند پیا کرد و شرحت شش کله پچاه شش نزدیکی
مودی است مرتبه سیم که ۴ سه را بر حمل ضرب مرتبه دویم که ضرب میگفتند شانزده آزادی هستند
که خرجه است و یک کله و شرحت نهار حرف تخلق بحصول مطالب پیدا خواهد شد از مرتبه ۹ هزار
۷۸۳۹ در تمام ۸ هجزه جفر ۵۵۲۴ میم حروف است پس قیاس گفته که حروف
فاطمه زهیر جایع تازه ارب و هشتاد و چهار کرد و هیل و شیت کله و شرحت و شیزه و خصمه
هشتاد و شیش حرف رایه است شمال قرین نیز نزدیک کرد و شده ازان می خانیدنچنان قرین
را پر جات تعلیم می یافتد و شرحت آنند و فقط قرین نقوم درجات فاکی است و در طبله ایزد قرین
را بخانند و اعمال اپاید که آنرا زمام و باب گویند که مطالب زمام کشند تا بایض بحوال زمام او آید
حروف آنرا با اول برند پس ملاحظه کنند بحصول مطالب عبارت و لفظ حمل می یور آن زمامات بجای
منصوب و مقلوب ملاحظه آند از عبارت بهم مطابق منصوب و زرسد پس از صدر باید بخواهان زمام
را ترقیع عزیزی فویند البته مطالب مطالب هم اید و اگر ازین زمام عزیزی کم مطالب باشد
اعد او زمام تازه از جمل ۱۲ طرح گفته اگر ۱۳ ایام حروف جوت تازه و اگر ۱۴ ایام حروف

حروفه فتص ق روموكل ثور جبريل وحواء ايل واعوانه فويش وقطبواش اجوز لرب عطاء وحروفه فمه
 شت بشخ وموكل جوز اكما كايل وهر ايل اعوانه تو ويش فجيوش سلطان رب قمر حروفه فمه
 فرض طرع وموكل حروفه بروج در ايل ولو بايل وعطا كايل اعوانه طينوش قشوش هرمه
 شمسه وفه من سع موكل حروف الاسد زقايل وسر جاكيل اعوانه بش قطبونش
 عطاء وحروفه شت بش خ موكل الحرف البر فرج ودر بايل انجيل اعوانه بلوش وقلدلوش و
 موكل حروف العطاء وهر اكيل وعزز ايل وهم كايل وهم كايل اعوانه هوش طبيوش طجيوش
 دلاوش ميزان رب نهر حروفه زرق ط موكل حروف البروج سرتقايل عطاء ايل فور ايل وليل
 وموكل حروف الرب البروج سر جاكيل انجيل ايل عطاء ايل فور ايل امواكيل عقرب حروفه
 طربب نه البروج مريخ حروفه طي كل موكل البروج تتفقيني وامر اكيل وفور ايل موكل حروفه
 الرب البروج اسماعيل سر اكي طايل حروف دايل طاطايل قوس حروفه طاش طا البروج
 الشترى حروفه هرونح وموكل حروف البروج سيميل وهر اكيل وفور ايل موكل حروفه شترى
 ودر بايل زقايل وصرفايل تتفقيني جدي حروفه ستع رب شترى ودر بايل زقايل
 در ف ايج وموكل حروف البروج كرطيائين وعزز ايل لونجايل موكل حروف الارحل اسرافيل جبريل و
 در ايل ولو حروفه ك شمع رب زحل موكل حروف البروج خدو ايل ميكاييل فوحail بدريل
 موكل نذر كورشنده حوت حروفه لوح رب نه البروج شترى وموكل حروف البروج طاطايل
 سيمكاييل وحروف رب موكله بالاند كورشند بانك اسرار واعمال علم شرعيه جفرار كتحالق حروفه
 بذقاوئي قواعد علمي است حدسي ونهائي ندار وهر حروف مع بنيات اعداد وترفع وتنزل في جميع
 بساير طعزيز طبائع حرفت بهشت بجهن وبر حرف لربت بهشت بجهن مقره شخص
 متحقق است بحروف بين طريق خلايل طبون ۲۸ حروف در ۳ طبون معتقد شهاده وچهار طبو
 ازین جمله کمی حرف راه به ۳ طبون مینماید بدین طريق بجهن اوال لغت عدد وه جد تحقیق حی تکلفه
 اب د طبون ۳ این لغت مینماید وسیمات تتحقق وسیمات تتحقق ام ک و مقوم جمله من طبون

رسانه همچو اول هم اتحاده وی و تخلقه ح داوی مقویم بطبون شانی هم س تحقیقه دیان و هم تخلقه پنجه
رک بطبون سیدوم مع پیشنهاد مس ق تحقیقه هم س ق تخلقه بیچ کل نیز بطبون هم کمال
ظاهر است از لفنت ۱ حدتاً از خرمیه والی صد و پنج لفنت حروفه حق و کمال شعوری است حد
س ۳ در سه اخرب کارده ۱۶۹ شد حروفه طاس ق و کمال همی لفنت ۱۱۱ حا ۹ والی هم
حروفه من ق بطبون هکلا لفنت ولام و فا اعداد هم س ۳۰۷۲ نجایح ح س رتقوم در عشایر زین
نمی بطبون حمال شدایح و نجی اب دودس ان لج نیک دیج داد و احمد طام وی
ان هم س بیج مک عدن ق بیج کل مدق طاس ق ح س روح ش حروف غیر مکرر داشت
اح و حی بی دس ان مک ه طاق لیبع ش هنر و حروف غیر مکرر حمال شد ازین حروف قاعده
اس الاصوص تحریر آورده بخوبه بطبون به کمال حرفی است که آن عبارت است از حروف میانات
سه نوع است اول تحریر عزرزیه ۳ بعد از رسیده ملغوظی همایی پنجه ای لفند ولام و فا اعداد هم
حروف عزرزیه ۳ بجای رسیده ملغوظی همایی پنجه ای لفند ولام و فا اعداد اجتماع ای حروف
فی ای حروف یعنی ضرب ای حروف فی ای حروف این هه نوع است اول ضرب ای بجای حروف تجیه ۳ ضرب
حروف عزرزیه ۳ بجای رسیده ملغوظی همایی در ذات آن هم حروف
محققی ای حروف مخلصه سیع میانات ضرب کند و مخلقد از کیست تانز رساند یعنی با فرادر ساند بع این
بعثت بر و بطبون لفنت سیع میانه را نجایح ای ق عدل ای عذر برایتی مدخل آن ۳۰۷۲
مخلچ دم ح بطبون هم بزرو میانه عدویه با ای لفند بآلاف عدد و ای لفند کام خای ای لفند قاف لفند
سیع پینه ۵۹ هم حروفه دصت و تقویم حایا لفند بی ای ق اعداد و حروف قیغ بطبون ۹ ترمع ای
بغوا اعداد تقویم بیج و ترمع الاتوار به من شکله ای تسعه هدیه و ای حروف افرادیه را حروفه مجموعه
طه و ترمع تقویم و ترمع تترمع الاصفار ازین بطبون ایچ حمال شد کل سیع صنیع را طافیح حروف
۱۰ ای لفند ای لفند الملفوظی ایک سی بی ای ق ایزین بیج بطبون ایچ شد کل ح سی ای ای ای ای ای ای ای ای

فا مرتبہ ۲ الفی لام فا لام الف سیم فا الف مرتبہ ۳ الف لام فا لام الف سیم فا الف لام فا
 سیم الف لام فا سیم بایکم الف لام فا علی نہ الوضیع پختہ ساند بیطون ۴ ابسط العده او پریخ بینا
 الف احتیثین شانین بیطون سما اسیع بینیت البکھر و فی الف حادال شابام شایا توں شایم
 نوں پانوں بیطون ۵ اعداد اعڑا طبیعیہ و فی حمل الافت الف فتح و کسر و سکون خارجہ
 بیطون ۶ استقوم این بیطون جمیں ترقیت مقصود ساند بک ربط فیت ص ش زخم ترقیت اوتا اول
 هن شل رض ش نجی بیت مرتبہ ۷ حفیس شدن خدم ذمرتہ سہک راصح و نظر
 بیطون ۸ استقوم الاف بک عدو اشنا خود من سپن شس اہمیت المقوم ش حروف الاعداد نع
 الف ترقیت الادنار وال حرف دل بیطون پے اشتنی کا واقعیت لام کیم من الاعداد اتوخی و سی ترقیت الادنار
 لیس است بیطون هر اس نقد او موص و قواخی الصدا و حض و مخابجه حض ۹ اعداد پر حرف دل
 ترقیت لکھدیں ترقیت پر مشل اذکاریہ از سیم تسبیت پیش خواه حرف احاد و باشد یاعشرت
 مات و ترقیت حروف الوف با جاد سیکرو دلشل دروریہ و نیز از بائت پاحد کشیو دلشل ترقیت ازوج نجی
 و دل است و ترقیت ازوج طب مع ح علی نہا الغیاس دلچیخ حروف بیطون ۱۰ ترقیت او تساع بینا ش
 بینی از جمل عدو در حروف بیان کند اگر حمال نیاید با اعداد بینیہ پر بیطون ۱۱ سرزل از واجیہ نمایم مثل
 و اثرہ کشید از الف تسلی ازوج حض آمیزونخ دست آپر علی نہا الغیاس دلچیخ حروف بیطون ۱۲ حروف
 مقوم الحروف با ترقیت الاعداد مقوم کند و با مقوم بطبائع نماید شنا بجا می الف ب آرد و قرن حروف
 اشتنی بادی مقرر و اند و آبی بجا کی با مقوم با اعداد اکند این دلویخ است اول ائکہ حرف اول کلکار مقوم
 کند ائکہ تمام حروف کلکار مقوم نماید مشتملاً اسکم سعید راعقید نماید بمشال شنا فی اشت ل سعیدہ راعقید
 نماید بیطون ۱۴ از جمل شنکہ حروف نہایج دیں دخل جمع حروف باشد بآمد جمل حروف اعداد بیا
 مشتملاً الف جمل حرف ای قی جمل عددی احمد شانین شانین حروفی احشانی نم

غیر مکرر و اعدا ویه این حی جس نع ان ح بخطون ۲۴ حروف نو را می راجه و خطا فی اک
بم فرمیه باشد ضرب نماید چون خطای فی پائزود استه نو را فی سیزده بین دو حروف اخیر خطای فی به میان
آن ضرب نماید ۲۳ مجال شناسه هر حرف کتابی و محلای ولباکی چنانچه او قصیل آن بیان کرد و بخطون
۲۴ استه بیان فونوئیه مسرمه ولباکیه نماید این بخطون حروف گاهه بحتم رسیده چنانچه از اول تا پنج بخط
کار خمسه نقره که کویند این حروف به حرمیده ۲۴ دی و دس ان حک حذف طبع شش از بیکوش شم
تای بخطون بسته و هم این مضر و بحتم آید رفع ح ص متوجه نع خا در لش خدا بخطه احوال آشیه
و شکاف رخور را خوبیه و در یافت امور حادیلین سه نوع استه طالبیه ایه بیست و یک هزاری ایه
له کاران گذاشته ایهم ترین حقایق و معظمه ترین و قوایق مخبریت قدر ایه لش و عالمی فطرت
پیشتف ادیمات و با فکار بلند بین و بقواعده ایه بصدق و یقین بنوی فی که اتحم از هیچ مجموعه
جغز آورده اند بفضلجه و قیمت اشاره فرموده اند و نموده و اچنچه بجز بیست و هفت ایه عمال
آن ایه است یافته و اعتماد ایه و ایش عالمی شعایر آن خواهد شد پنه و جمی که میان مجموعه
و شایعه پیشونه داشته اند بوقوع اعلیهم افعیل دریان حی آرد نواز را اخراج ایش رسیده ایه
اکند و می اند چون قلوات العارفین بیور کمال ایه مسرمه و نو را تحقیق ایه بحروف ایه ایه ایه طول و

اً تَشْرِيْبًا لِلاغْيَانِ بِحُكْمِ الْحُكْمِ مُسْتَوِيًّا لِلْمَوْلَى حَقَّاً لِلْمَوْلَى مَهَانَ عَظِيمًا كَمَا يَدْعُونَ فِي الْهَادِيَّينَ
أَصْحَوْلَ خَمْسَةَ ابْيَانَ كَرْدَاهَا إِيجَامًا بِتَشْيِيلِ فَضْحِيْكَرْدَاهَا صَوْلَ خَمْسَةَ عَبَارَتَ سَهْمَ دَلْقَبَ وَكَنْيَتَ طَالِعَ وَ
صَاحِبَ طَالِعَ تَخْرِجَ احْوَالَ خَمْسَيْ طَلْقِيْشَ لَنْتَ كَلِينَ خَمْسَةَ لَنْكَ كَنْدَشَكَرْ صَدَرَ رَوْمَوْزَدَنْدَانْكَهْ زَاجْمَلَنَ
آيَدِيْسَرْ مَسْدَرَانَ تَكَسِيرَيْزَرْ دَوْزَمَامَ كَنْدَهْ قَنْكَسِيرَ غَایِدَتَ آخْرَيَابَ آنَكَهْ موْزَرَاتَ آنَكَسِيرَزَرْ بَزَرْ كَنْدَشَتَابَ
آخْرَيَابَ نَقْلِيْجَيْتَ آسَافِيَ وَرَبِيعَتَدِيَ شَمَالَ غَمِّ آرَدِيْهَمَالَ حَوْنَ مَحَرِّطَلَقَ نَكُورَ رَاذَنَكَاضِرَفِيَ
صَدَرَوْرَاتَهَ وَموْزَرَاتَ گَرْفَتَنَ يَا تَهَالَ بَادِيَكَرْدَهَرَانَ مَسْطُورَكَهْ بَچَهَزِرَ حَصَلَ شَهَهَ مَسْتَادَرَكَلَهَاتَهَ كَلَبِيَتَ

چنانچه بعضی براند که کمال کر از صد و سی هزار متن عالی احوال گذشتند طالب است و هر چه از مواد
حامل از احوال آینده و پیچ در تلقین مامات حامل آیه شعر بحال حال یا بود این سخن با هم عقل و نیز
سخراج است و بعضی از علماء اجنبی که تبعیع مرکب از صدورات و مورفات به هم متفاوت باشد متعلق
از زمان آن بثت سائل است و این نیز از تصاویر خالی نیست زیرا که هر عاقل و فضوح تمام دارد و لایه
که منصوب است اشارت آن باینده باشد و هر چه قلوب است اشارت بآن بثت میکند لوحده باید اصم
سائل را بسط احرافی کنم و ازان حروف سبسوط را بسط احرافی فرمایند تا هفت مرتبه و از هفت شکاو و شد
چون آن ممکن است هفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را ازان بروار و تکمیل نمایند و هر چه با
اول بگاهد وارد سطه و بکسر کند که پنهانی آید البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
و چهی
بجا آورد و در هر دو مواد این تا میگذرد و خواهد بود لوحده میگذرد تنبا احوال از بسط عالی پیش از
که این سائل هفت مرتبه بسط کند این بطریقی که در بسط احرافی بیان کرد و هفت شکاو احوال سائل است
لوقتی که از استناد کلیفت احوال نیست که احوال بیار ازان معلوم گردد و در طبقیش چنان است که
از مرغین پرسند چهی کویا ای کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنچه از حق تفصیل کند و پنهانی
در این حروف کدام طبع خالی است بطبعی که غالباً است بیانی ای ازان طبع مرض حامل شدید است
و این از جمله غیر انسانی است و اعنتی تمام دارد زیرا که اطباء حاذق پیشگیری و رفعی کردند و درین
مرض داشته اند و تین آن بفایت شکل است و در این اختلاف بسیار است از استخراج خیزین گفته
عظیم است زیرا که چون مادره مرض معلوم گرد علایح آن آسان شود چنانکه قول حکماء است این از این
یادآوری مرض لایختن افما لوحده کار از تکش افات احوال آنده نیست که سین منصو و حلایح از این ایله
که شهود بخلاف الاسر است ذکر کرد و بفایت معتبر است و طبقیش آنست که سوال را با طالع وقت
ادماد طالع جمع کند و مجموع آنکه نماید و حروف کسورات هست تحصل نماید و خالص از خاتمه ذکر پیش از
البتة ایله و در سطه و سطه کسری کلمه که جواب شما فی قوانین بود و بیرون آید اما هصل فاست که جواب مطلب این سوال

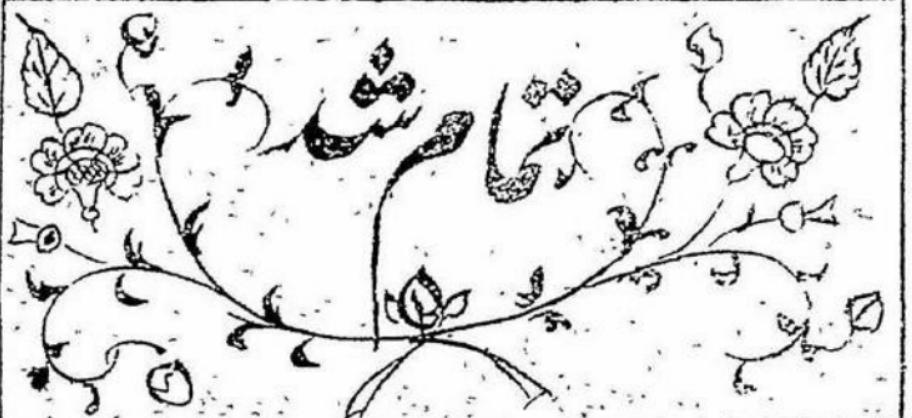
عربی بر اعرابی و فارسی را فارسی و عربانی را عربانی نویسنده میکند از تخصیص جوابگذشت که ادعا میکند
این یه صد و سه تا شش طرز بخط کند و بهر طرز آن احکم باز هفت آن خالص نموده تا کسی نتواند خوب
سید صد و سه تا شش هر ترتیبی حلال میجسیع احوال سائل است که مادرین انتخاب میشوند بر کدامی
نفع است خیارچ دراید از جمیع بطنها و قوا عده مذکوره و ضوابط مذکوره است خیارچ طرا و تحقیق پیش کمال
شد و اطلاع بر عقول حضرت مافت شکر الدین نعمت من وطن الف العلام ارجح از اصول اخ وغیره
درین کتاب مذکور شده انتخاب بود از دچوه مذکوره و عارف لعیت این مقدمة این مقدمه
دانستن دین فن که خواست فیلیک ابطال الباقی با رایضیات الجامی اثنا شاهد است

مش اهم شد

نو عکس میکنند خواه که از قانون ترقع و تنزل عمل کنم ابتدا فرع صفرین می و باضعاف بسته ترقع کن
و بترقع صفرین ساده بصعف و باضعاف و بجهیم بترقع صفرل و با هر دو پیشنه و باستفاطه
باضعاف دوبلت اویل بترقع صفرم و بترقع صفرین می ت و ش ما ز هر دو بترقع صفرین و دن و پیش
اویل دو بترقع صفرین می شمس او و باضعاف می و بترقع صفرین و بترقع صفرین می توکش او
پ دلصفت اویح و سدس او االف بترقع صفرع و بترقع صفرین دو بیع او و باضعاف و می
و با پیشنه و تخدیمه زرد و باستفاطه صفرین باز بسیج و بح هم با هر دو پیشنه نون زمی ایست که بترا
و بخیم بی ایست و بی متوازیه دوت بترا و بترا
دو تقدیمه دیگر بترا و بترا
پیشنه آیی شملت و بسته او ط باز بر پیشنه و باستفاطه صفرالف و بترقع صفرین خواهد
و نصفت او هم و خمس او بک بترقع صفر ر و بترقع و بترقع صفر سی تنزل و سدس ایم

ترفه صفر پذیر خواهد بود و ممکن دو باستقاط صفر و باضعاً هم مل بر تر فوج صفت و باز مردود
صافت هم که در بیان شمرتی و مسدس هم آن و عشتم دن تر فوج صفت با استقاط صفر هم نیز تضییف
هر که تضییف قیمتی داشت تر فوج صفر را که تنزل دو باز بینه اولی خواهد باز و باز مردود
به شکل که از باستقاط صفر دو باز بینه اولی خواهد باز و باز مردود و باز مردود
یا اینه اول با استقاط صفر طبق تضییف هم و بین که ثمنی صورت تر فوج صفت و با استقاط صفر طبق باز مردود
و باز مردود بینه هم و حاده و تضییف هم و تسعیتی تر فوج صفر و باضعاً عدی و تضییف
آن و بینه اینه که دلیلی و بینه اینه تر فوج صفر صفرین از باضعاً عدی است با استقاط صفر
با استقاط صفرین بی تفاوتی زیرا بینه اینه و تضییف قیمتی و بین که دلیلی و بینه اینه تر فوج
صفرین از با استقاط صفری فی با استقاط صفرین از تضییف اینه قیمتی و بینه اینه و بینه اینه
س و مقومت تر فوج صفرین از باضعاً عدی و تضییف هم و بین که دلیلی و بینه اینه و بینه اینه
صفرین از هم اینه تر فوج باضعاً عدی و با استقاط صفرین از باضعاً عدی و تفاوتی و تفاوتی
تر فوج از تفاوتی و باضعاً عدی و با استقاط صفرین از تضییف شیوه و بینه اینه و بینه اینه
طی تر فوج از تفاوتی و باضعاً عدی و با استقاط صفر و با استقاط صفرین از تفاوتی و تفاوتی
تر فوج از تفاوتی و باضعاً عدی و با استقاط صفر و با استقاط صفرین از تفاوتی و تفاوتی
ص و باز بر اول دو باز بینه هم طی تر فوج حرفی از باضعاً عدی و با استقاط صفر و با استقاط صفرین از طای باز لفظ
و تضییف صفری از تر فوج حرفی از تضییف اوست و عنش از تفاوتی و تفاوتی و تفاوتی و تفاوتی
تنزلات از دلیلی و افرادیه و افرادیه پیدا نکند تنزل از دلیلی و افرادیه است چنانکه بر اینی
حصول مطلب در استخراج تر فوج را بعمل می آرند همان و صبح تنزل را بعمل صورت و تر فوج
طی لفظ در استخراج آن چنانست که اسم شخص مدعی اینه میگویند چهارچهار روزه علیحده
با عذر برآورده از ایام چهار یکم استخراج نمایند و ملغو ظاهری مکتبی و سفره ای آن جهاد بدوی و مجهود
لهم اگر مسوا جنگ پنهانه همچو چیزی بروز نماید و جماحتی که عزم استخراج کرده اند از آنکه بالآخر عدت است از این قبیله

سیاه کرو و از دو کبار ایشان با تیام نمز سیده چه طلاقی نمایم چند شد امن و مشتملاً قلب کرون باعث است
والغت را باید ایجاد کنی اینه میگیریم و بجایی بالا لف آزاد و زبر را بقیاست مقابله نمودن خوب گشته
و اساس را فقط از چون سو ایستگوئیست یعنی چهارده حروف اول را بحمد را تا از مرغ نون که حرف
پهار و چشم است، اساس را مستند و از حرف سیمین تا ایشان نظیره گویند و در هم طالع عرف یافته هم
نمیخواهیم که و این نظمه اکثر چهارده درست خواهد بخواست تترست اول داده که کسی آبشت استه و دو
قری را بخدمتی است تیجه میگیرد طبعی اطمین است چهارم و از این القع است بعد از آن چون نواجه دو حرف
حدوف خویضی و بکنونی و سروری آشنازی داده باعتبار این هر چند از تقصیو که طرح ۲۰۲۳ باعث است
برگزیند و از صفتی تقصیو نمایند، حمل شود که صدیم و نیم سازند در بباب اول ظلمی باکتیره مطابقی سو
برون آید چنانچه از عبارت شعری را فرمیمی با وعد و باعتبار عربی بگیری از ظلم خوشی برآید و اگر
خبری است فارسی فرمی با وعد و هم باعتبار فارسی بگیری از ظلم فارسی برآید و اگر بدارد حرف
نهنهم طرح کنی برعای برآید و اگر بعد از آن حرف چه طرح کرد و حرف بگیری غزل برآید و اگر دیگر
طرح کنی تقصیه و برآید و اگر ۱۲ طرح کنی مطلع برآید و اگر ۲۰۲۴ طرح کنی مقطع برآید و اگر ۲۰۲۵
طرح کنی غرور برآید و اگر پنجم طرح کنی متبر برآید و افقی دعی بحمد طالع مادرش و عذر زان و غیره
که در اینجا ذکر کرد و باشدند و اگر میند وی کیمی عجبار شده هند و کی برآید و بهز بانیکه بحال
خواهد شد بهمدون زبان جواب خواهد برآمد فقط



فانوس

هر کس که سوال کن باشد در و خوانده و فرخانشای این نگاشت نهاد جواہر شافعی در زبان عربی خواهد بود
و نهند طرح و مهار حرف بالا را بالا و حرف زیرین را زیرین توصیه تا عبارت پیش از شود فقط

بسم اللہ الرحمن الرحيم
نه طعن شد طرح ۹۹ طرح

ف	ی	ل	ا	ب	ل	ی	م	ن	ل	ی	س	م	ا	و	ا	ی		
ب	ن	ه	ی	ق	ه	و	ت	ل	ل	س	ر	ه	س	ن	ج	ل	س	
ه	م	ن	ش	ب	ح	ر	ج	ت	ی	ا	ت	غ	ب	و	ی	م	ص	ی
ر	ل	ل	ع	ا	ق	ه	ن	د	ه	م	ی	ن	ج	ل	ت	ذ		
ن	ظ	ل	ف	ت	ه	ل	م	و	ا	ل	ا	ه	د	-	ف			
م	ا	ل	م	ل	ا	ب	ا	ی	ر	ل	ا	ا	م	ل				
ش	غ	ه	ن	ع	ا	م	ت	ر	ن	ا	و	ف	س	ح	ر			
ا	ا	ی	ر	ن	و	ا	ی	س	ص	ل	د	ر	ت	ا	م	ل		
ر	آ	و	ن	ج	و	م	ب	ط	ا	و	ن	ا	ر	و	ن			
و	ل	م	ع	ی	ب	ن	ل	ف	و	و	ر	ا	ج	د				
ا	ش	ع	ص	ب	ا	ق	ص	ت	ل	ر	ت	ف	ه	ل				
ب	ل	ر	ی	و	و	ل	ع	ص	ت	ا	ک	ا	ا	ل				
و	ن	ب	ه	ل	و	ل	ل	ا	س	ق	ر	ی	م	ل				
س	و	م	ز	ر	ن	س	ز	ح	ب	و	ض	و	ی	ی				
خ	ب	ا	س	و	ل	ر	ر	ب	ر	ر	م	ن	ر	ق	ت			

لاده ندان پیش از اینکه بپرسیم که میتوانیم چه کار را کنیم، میتوانیم کار را کنیم یا نمیتوانیم کار را کنیم. این اتفاق را میتوانیم در اینجا بازگردانی کرد: اگر میتوانیم کار را کنیم، آنها را کنیم و اگر نمیتوانیم کار را کنیم، آنها را نکنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نژل گرامیت زخے قدیم
برنج آورده سچن جنگلی
سچن رسمل راه پیشین سبزی
فاخته آن بهمه نام خدست
اعظم اسماست که صوفیست
یا فند از چسلوہ آجا و چود
دو نقش از پر لونام عجی است
نیلو مرتابه فرقان بست این
بست با نازهه جامع تما
راس است چیزی که نظر نمایم

بسم الله الرحمن الرحيم
وحي طبیل است بوجیل
بو وہ تین نزل ختنین رحیت
هر چه منزل ز کلام خدا است
فرانچ بیان در کتاب داور است
هر چه چهار دوست است جملک شهود
کا برگ کون که بارونی است
غیر سر صحیحه قرآن است این
عدا مسخر قیش در کلام
بسیم که در فتح سحر آمده

<p>پس زیره پر کار نمود این اثر گشت پورات مظاہر عیان پس زیره آمینه شد و رطمور هر چند درین دامن همور نکشنا سته هر صورت آگر و ده و حضرت صرف آید از این داعیان عقل درین معنی اگر سنگرد و بیده عقول است ازین بی نظر عشق تو اندر که به بینید از این پیش راه عشق عیانی ببیر جهنم اخلاص و قیان نه برآه</p>	<p>در اثرش پو و هزاران سوره پو و دان جلوه ظاهر عیان بر حسب آمنه شد و رطمور صورتش آمینه گلخانی نهاد کثرت ظاهر بعد مر و نهد حال کند جلوه نگجد بیان راه تحریر لفظه می پسرد عشق درین حال پو و دیده و جلوه جانانه کران تاکران جان بد و غریب از قویگی روشنی پشم دل از حق بخواه</p>
--	--

مناجات ای مشعر بزرگ تمجید و صفات ذات حمیج پیغمبر

<p>ای بربت روی نیاز سه روی دل خلق ببرگاه است کما فر غلوق سخنچل شال گزندیه هر صفات قو نور</p>	<p>عسلم ترا کاه زر از همه تقدم جان بجهه در راه است پیش تو دارند جمین سوال سینیست یک فره نیاین طمو</p>
--	---

<p>ای بربت روی نیاز سه روی دل خلق ببرگاه است کما فر غلوق سخنچل شال گزندیه هر صفات قو نور</p>	<p>لهم انت میکاری اذن کو زار زمین لهم انت میکاری بازیم که زار زمین لهم انت میکاری بازیم که زار زمین لهم انت میکاری بازیم که زار زمین</p>
--	--

اگر پور ططف نتو رو سکا ہے
 پنڈو گراز شو می فعل گناہ
 گرچہ ازین وہ طہ دار شہست
 از تو با دبای جو چو است باز
 سچے جو د تو چہ آئید بھوٹخ
 ابر عطا می تو خو بردہ نئے
 جلوہ غفت پوشود آشکار
 جان غیابی کہ پور طگناہ
 گرچہ شتی عتمم افراد شتہ
 کر بکات نظر برصغیر
 خارجیں ازور طکر رحمت کئے
 پاشد از طاف تو می ای ایسا
 خلعت تحقیق بیا یہ برش
 بر قدم صدق رو دراد خیر
 غیر یخچہ پر رون دش
 در در ز بالش سہیہ ذکر قویا د
 صاف خواہ نہ شو و سپسہ شیش

وز تور ہے باز بسوی ہمہ
بستہ بروئی خود ازین باب د
شکر کہ باب کوہت بستہ بستہ
بل در بخت ایش جو دستی بانہ
بختند ازین پر گنہان فوج فوج
شجاعی افزیده لکھ جائے
ہر گنہ کار شر و مرتبت کار
ماند پریشان دن سید سیاہ
ویڈہ ایمہ برلان درستہ
وز اشر خیض الله ہر کے
و اصل شایستہ حست کئے
سر محنتی مٹی بکشید ارجمند
کسوت خروان برستہ بر شر
صف شود خاطر از فکر غیر
یا و تو پیوستہ بود جملش
مه فس جانش سیر فکر تو باد
شکس بربر قرخ آنکنہ اش

八

چشم و لش را فیضیا باز کن	خون بینانش بخوبی ساز کن
مار و پیش و صبر مرد و قبلان	باید خوش و صرف صافی و لان
کذا کرم این خوسته تماکن قبول	پارسند ایاض فیضیل رسول

كتاب الفتن في الممالك

<p>مخزن اسرار حق است از قدریم ساخت عیان ربط جان دل پا طفش از بینه مفهم شد نام محمد بد و نام لعله دانم درین پروردخاییش و آنچه درین پروردخاییش</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم بسلوکه الله حوا فلنند طل ظاہر شن از حرف چور قوم شد فیچه حود ریافت رقومش بله بزرگه درین واکره نایمیش است</p>
<p>مخطوطة مخطوطة مخطوطة</p>	<p>مخطوطة مخطوطة مخطوطة</p>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لِلَّهِ الْحُمْدُ

ہستہ ز تملکین نبھی وو ای	نام فضا بہش جو خپتی و حلی
احمد محنتا رو عملی وو سیت	نام و نشانی کوہ ترکمان بھیت
ہستہ درین عقدہ تھای تام	چکل بیسمت صدر و دو تام
اسسم محمد بنجاید عیار	از محلہ بسدر جو دو لکڑا ر
کشف روزش کشم انجلا بفت	از دو دو روز دو بگو یم سخن
پشم دوگر حا دل نیم چو دال	ہست و و در و وجہ بسچاں

پاکش پیش از سفر این مسیر را باید با خود برداشت کرد و این مسیر را می‌توان در ۲۰ ساعت
انجام داد. این مسیر از طرف شهرستان آذربایجان غربی و شهرستان آذربایجان شرقی می‌گذرد.

زندگ پیزیر است چو جسم کشیفت این دو صفت هر دو را که میدهند تایلند میں صفت آیده است تاکه بود عارضه اطوار او بخبر ازند و ران جا نهاد می طلبند شش پیسار و یکین معدن سالار بدان که پیست ورنه چو خرمد شود پیز زیان کچی صفت در تگه خیمه است پر و دز نامش کشا نمی که پیست لیک آن دل رنگ بگوت	زندگ پیزیر است حوان الطیف ترمیده و ران کرد همچه بگزیده اند چو هر از عابیل این هردو است تاکه بود راه بسیار را د با همکیس هسته ازان غلبه مهره شافت و غدانه این چون گهر لعل بعدن حضی است ترمیت از ایفت نماید زکان سعدن او کالمید سینه است چو هر صلش نهایم که پیست این همچو صفت قل نام دست
--	--

صفحت قلب

معنی او مظاهر متوجه است تعجبیه در آب و گل آدمی هرست تیریزش گل مشغول چو سرخوش بود لا جرم	صورت دل آئیه بر صفا است عشر آئیه دل آدمی چو هر صلش نهایش گل مشغول آنچه بود سکرش از حکم و دم
--	--



ایی که بر این آبینه وادی نظر
و اقتضت در پاش کل آینه ات
نقش هوا سچی که نموده دران
خاصه و مهاره که قصیح مهابت
آینه سر که بهور و بروست
هر چشمی که زندگ دل در عزیز
از شفیقت پخونا ند گذرد
هو پود از دل خوش و مرتفع
این بود کسر شنجهل اگر
هزیست که بجهل که بروان از خلا
که قویا نظرت مدعا است
و سبد مر رخود بخود آور نظر
لیک درین آمینه خوبین شبها
و دیده نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش فیست بخود رسان بیب
هم فرشت سخنجهل بخار
خاصه و مهاره که آن هم چشم

در حضت آینه داری خبر
 صاف بود و نماینده است
 باشد از آینه ات آید عیان
 هم دل و هم آینه هش با صفات
 در دل او پر قوای اور هست
 از دل بست چونکه غاید خروج
 هب بود از تو بشو می باخبر
 ها بود آن دم که شود در تمح
 باشد از دل سنجنل نظر
 در شتمت پیش نظر باقی صاف
 در برت آینه عالم خواست
 تاز بدنیک شدو می باخبر
 تایش و جلوه جانانه فاش
 دیدن خود باشد شن بخود نهاد
 دیدن اشیا ش بود می تعجب
 ناظر او باش بلیل و نهاد
 تیره فسانی بپاو هوس

این سند بجایت اسرار و از نمیخ حروف نمودن خود رهت بسان خاک یا باوی است حرف خاک یا باست
 در آتش باید بست می خاک یا باشد و است و آتش یا باشد و قی اتش آی بست شر آتش با آتش است ای
 باش راه و زبانه شن اتش یا باشد و است ش اتش شاپ با آب زبول خ اتش با خاک است و آتش
 آتش فح اتش یا باشد و است نم اتش یا باشد و است حرف صامت حرف الف
 افتش سعد بعد و خاکی سعد هر اتش مرتبه دویم سعد اکبر و باوی سعد اکبر ح خاکی نهاد طبعی داد طبقا
 حرارت ازود عالم پیدا است اس هم قی و حکم و حکم و حقیقت همه طبقا بی حرارت از حروف ح دارد طاش
 همکل کی بی عقد هموزن بی بی فرمی است اسلام خاکی طوبت صلی دارد هم اتشی همکل س آیی کیان
 اخاک بارض جلیل بیجاد قوات نباتات نماید از جلیل بی ع خاکی غذمت و افطافت خاک نزیر طبق
 او رو نشت حس باوی است که ضمیح باو صبا از خیز و خاکی است اینی دشوار از و پیدا است قم
 تها بیت بیرون اند الملاک الود و فتوز و هم علم رو حائیت حروف و جسمانیت بد انکار و حائیت
 حروف طبع او است که با عرب تفرقی طبایع دارد اخرب طبیور و حائیه حرفست پس شارط طبع با عرب
 است و اعرب رو حائیت حروف بود و حروف خوانده نیشود الا اعرب چنانچه که حکم نشی و جسم مکار
 متفقیه روح و جسمانیه آن در تها و قیه بی حروف و خمل میگرد و آنرا یا بعد و حروف قرار داده اند و عده بیم
 باطن و قوی حرفست پس رو حائیت عرب طبایع باشد و جسمانیت اعداد آن او دسته علم مبانکه
 حروف صدمتیست که بجا دو معاد حروف آنها باشد پس حروف صدمتیست حروف اجریمن باشد
 نقول است از کتب سلف کلین پنج حروف در لوح محفوظ مرقوم است باقی حروف از اعرج حاچ کمال کلین
 پنج حرف از الف بیت ث طائف ق ک ل می این یازده حروف از الف بیت که بی
 آنها الف است هن بیم ح خ د ح ض ر ع ن ع این نه حروف از چهیست از تو رو پس آن حرف از
 است از ش س ل م از اعرج اجن هست پس این حروف ۲۸ گانه از حروف همین شکل انتقامی
 از مشتمه دویم علم همیانه بینیات الف لف و بینیه بی او بینیج می هم و بینیه دل ال و بینیه هم او بینیه
 او و بینیه را او و بینیه حا او و بینیه طا او و بینیه سی او و بینیه کاف اف و بینیه لام اصم و بینیه همیم می هم

چاہیده باند از ز متن دوستی نداشت	هر ظریف بر اکبر برآورد و عتید
کرد و عیان خارج بحسب قبول	معنی قول بخت و قول رسول
هر کرس و کاری که نزد او باشند	آمده لائق رعطا می دوست
ورخور اندازه ما سیکند	صاحب حسان که سخن میکند
در برابر اینها عیان فایسم	بنده خیانی که همین لایسم

قال اللهم قل علی قل عل عل علی شما کلمه عالی ای علی علی
علیه ای علی و علیک علی حمال صدق العبد خداوندی رسول اللهم حمد

جلود ذات هست صفات قدیم	بسم السرازمن اکرم
بسته جلال احادیث طلب	بسیم خوفسته و بیخ سه اکرم
پرورد زوجه احادیث کشوف	غور چواز غیب بشخمه تمو
جلود واحد شد ازین جلوه سا	از احادیث پوشیده این جلوه با
گشت عیان سلسه که این است	جلوه پوشیده اش ز طور صفا
طقوش ازین سلسه در جلو شد	عقل بر حلقة این خلق شد
زد و باند ایشنه فکرت شافت	خلوت تکلیع پوردو شریا
جو سیر خود تبقید شناخت	رش چوره ادی اندیشته تا
یافته که مخلوق حقست درست	کرد چو اندیشنه فکرت درست

دسته هایی هست و دین ای ایشنه
همکاری هست و دین ای ایشنه
حکم ای ایشنه ای ایشنه
سنت هایی هست و دین ای ایشنه
زیسته هایی هست و دین ای ایشنه
پیشنهاده ای ایشنه ای ایشنه
زیسته هایی هست و دین ای ایشنه
نقضه هایی هست و دین ای ایشنه
عکس ایشنه و دین ای ایشنه
بعد

لنقیمه فیت چه شرافت کر قت	بعد از این نظر نظر آشنا کر قت
صدر زشین شد ریوای الف	در رقیم سیم بجا هی المحت
آن عدد حارث شد در و برده	پایه و بود و در و جا بست و قش
حدس پر اعتقده ای خوش شیر بخدا	یا زدن و باشد سه بقدر صدر
پیکم تزویه چار و راه این بود	حائل شش محل سین بود
سه شیت بود این سه بمعظمه حلام	ظها هر سه هشت سه حرفا تمام
شصتم پنجم شش از حد و می آید	هشت شیوه از مایزه از و خبر
چلو و گرایز بهر طو و صفات	هشت و دین عقد عیان سیم داشت
نمی سل الدلوب و حساب	منزل این عقد بجهه صواب
هزار سند اذمی لا الہ الا مهود	هشت و دیگر چهل حرفا هم

دشنه هرسکان دریا

بسم الله الرحمن الرحيم	شده ز افغانستان	شده ز افغانستان
حرف لغزش رکه درین بعلم را است	لغزش حمل بیمه ملاد است	لغزش حمل بیمه ملاد است
ظاهر هشت و بی دل طبعون	سی و چیک این چند وار و سکون	سی و چیک این چند وار و سکون
حرف ز بر لغزش و بینی است	سی و یکی نون است بدیجح حیات	سی و یکی نون است بدیجح حیات
پایان هر فصل جسته بر سکم ز بور	خاتمه جمیع حسر و فانه نور	خاتمه جمیع حسر و فانه نور
پیاوه آنچه بیست پر این جمیع و فرشی	گشت و روکشتن کوشن عرقی	گشت و روکشتن کوشن عرقی

راست با سر از پنجه سر بر سید
پس ز سو ابد خبر و ارشاد
اسکم احمد یافت ازان و شنود
در نظر شش بار عیان کرد و بعد
سرمهایی ز ز بو شش گنود
دید و ران پر تور خسار هم
کافست عیان و رختهات و فرم
از دو لف فاتح اسمین داد
زیور تعریف دو احمد و دو لام
بود و رسی به رو و آتش بعد
حرف دو جا ساخت سهین یا
کشت چه از غیر مکر شکفت
ساخت همود المیات سرو
داشت طلسهات حریف سر احمد
فتح کلام است ز دی حکیم
هرست و ده از حار نقطه و عیا
مشعر ده حرف که دار و ظهور

عشقت درین طور حواین لوز روید
 یا ز دهش چون که نمود از شد
 یا ز دهش یا ز دهش رونمود
 جلوه وارد گر از نفط هم
 دید چو بر جایود سین بر کشود
 دارمه سیم نمودش چه جهر
 یافت که او رهست هن دانجام
 ظا هر را پاشت الف در زنداد
 باطن سخین داشت ب محیل تمام
 خاتمه میم که بد رها رسید
 چار که دود رود آمد هر و بار
 باطن مجرعه خاص سحرف
 اسم این آمد از و در ظهور
 این رقمی بود که در حرف بسم
 بسم الدراز حمن الرحیم
 اهل حروف رقیش برقرار
 نقطه حاشرت دران فی قصور

بار قم با بود آن جلایه طے
یانه که پرور زان وجود هست خت
یا که بود سد بود و برو
یا که حروفش زبر و بینات
جمع نقا طشی که بود زین حرف
هفتند است آنکه زنجا ه حرف
چون زبر و بینه را در رفع
بجمل جو ایش بود حرف پنج
این عدد وقت فرضیه نماز
در عدد نقطه پنجا ه حرف
اطلاع نداشیم که زنجا ه پنج
حق کند این پنج به زنجا ه حساب
اجرت زنجا ه دیدت زین عل
نماییقش شوی از اطلاع دوست
چون تو نگردی غایابت ملول
اجرت زنجا ه نمازت و هر
دوئی نگران زروری نساز

بی رفم پابود آن سرمه
یا که و همین است بروز شکاره
با پوشش پوست رابطه با وجہت
آناده پنجاه پوست صدای
بل به تیر آید از عین حرف
پرسته بود ابراهیل و قوف
غیر مکرر نباید تسلیم
نقشه آن بر عدد پنج گنج
هر چنده آید کجا لش بساز
رکعت اوقات بود پیش شکاره
او جبیت آمد که تریقتن بر نج
بنخشدت از بوسیه پنجاه صواب
یک دهت از درود و مریبل
کاشچه قوداری همراه رطف است او
پنج پنجاه کنند از تو قبول
راه بسیز نشان راز است و هر
تاب رسی راه بسرحد راز

و از آن پس می شود که ملک و امیر
که همانند دین خاصی دارند نظام
می توانند اسلام را علی دین خاصی
پذیرفته باشند و این قدر دین
دین خاصان را در این سیاست
و همچنان

و سو سبب بجهات اند و این طریقی خاص است بسیجی برخند لارمه
و شروط این ذکر هر زیرگه تعبیر شوخی خوار و اند و المد عللم بالصوره

خواهی از اعمال بزرگان سبق
دل فضی محروم این رازگان
گوید آنها بعقت را صریح
تاشودان مدعیات توست
ذکر اسمی بسب کشف اشت
هست در اسماء عظام الام
چون قویانی شود همیشان
لایزد شرط است که ناشد بجا
حالات آن است نیا میگفت
اسمی از اسمائتوان کرد و ذکر
پیچ تصرف نتوانی نمود
تا به شود انجه ترا مدعا است
فاعل فعل حق و یاد مراد
کش شود و پرده رسمی علاف
عکس خود روح آید و آنچه سمجھ

ای تبند که اساسی حق
کوش دل زبر سبق بازگش
تک عیانی بسیاره صحیح
کا شچه زهر نوع ترا مدعا است
آن همراه تحویل اسمی همان ا
لکی و جزوی مقاضد تمام
معنی اسماء مفصلا مین آن
لیک لقین و ان که درین جا
منظمه جلوات شدن بست و
تاشومی مستعد ذکر و نظر
تاشومی مظہران و رشود
حکم تصرف بحواله خدا است
هر که بخواهد که شود باشد او
با یاری شنیده صفت بیوصفات
تاجه کشید جلوه در او نور اشم

مختصر		آئینہ بار آئینہ اش دار و صاف گر بیوہ آئینہ است راغب اس	تماشو و آن عکس جا شمس نصاف عکس از اف عکس پذیر و عیار	آئینہ کر بر شمع بود در سخ آئینه بود عکس شمع و در هند آئینه خوبی آن شعله که آن شمع بدان آئینه جلوه گه شمع نه و عکس شمع واسطه فیض نر روی مشال آئینه باید که بود صاف پاک صاف دلی باید و آواب فکر
محاطی		تماشو و آن عکس جا شمس نصاف عکس از اف عکس پذیر و عیار	تماشی	تماشی
تماشو و آن عکس جا شمس نصاف عکس از اف عکس پذیر و عیار	تماشی	شمع چکر و بر سمع بود نمای هر دید اکه به بینی : جمع روی برا آن آئینه بیند گھان فاش نماید چون در آن آئینه و بید و عیان برش آن پشم جمع فیض کند صاحب جبار این حال تماشو که آن شمع خوش تابناک تما بد هر پر تو خود نور ذکر	آئینه کر بر شمع بود در سخ آئینه بود عکس شمع و در هند آئینه خوبی آن شعله که آن شمع بدان آئینه جلوه گه شمع نه و عکس شمع واسطه فیض نر روی مشال آئینه باید که بود صاف پاک صاف دلی باید و آواب فکر	
تماشی	تماشی	تماشی	تماشی	تماشی

فے سپن بولہو سان کفتہ اثر
قصد خود از رهی یقین ملکہ
یا نہ تن خوش بخون می کشد
بواہو سان را بودایشکار مل
بلی بس بر جان بر سر باطل نہست
تما سپنی زین روشن آم ختم
دغم نزد عمر برمپا و ہوس
کرو و صیت کہ حسین سداد
بواہو سان را سپن این بلوی
گر پڑھا بشنو دواین داستان
دورو بیوتا کہ بسیا پدر او
تما بھائی و صیت قمام

از پے این قوم نہ سرفتہ انہ
لپا لموس از میل این سکنہ
یا علماش سرچینوں می کشد
لقتہ بہت اینکہ سباد از جمل
دل ہوس جان بسرا دل نہند
بندہ لیں تشن دل سو ختم
نفرمہ ام ذکر خدا لوبویں
پسیر من ارشاد من از این چوداو
معجم و بولموسی رامپوی
بهرگسی گو سبق راستان
زانچه رضائیت دران آرقا
بندہ وصیت بتکر دعتر نام

e

حضرت قد و ته احتجزین سید جمال لملا نه والدین خسین خلاطی قمیس احمد
روانی غیر رنگ رکابی خوارزما اسما و ره باب عدو و قاریت دعوت و ره جا و آلمیش
از حضرت امام محمد بافقی طلاق مجید صادق علیه السلام و علی امام الصادق علیه السلام و
حضرت از جذب پرگوار خود اعنی سید احتجزین صلی اللہ علیہ و آله نقل مرویه که

کان زیگلا ریچیا رشکا ریچیا رشکا
میزیل ریچیا رشکا ریچیا رشکا
ریچیا رشکا ریچیا رشکا ریچیا رشکا
ریچیا رشکا ریچیا رشکا ریچیا رشکا

پیشگیری از تغییر در وزن چاقی
رسانید و بروان را برای پیشگیری از
لختگی از میان مالان این میانجیگری
که از اسماها مفاهیم کوچک نیست
در عذری از تغییر وزن چاقی خود
و در همین مدت هر دوی از این مفاهیم
که از اسماها مفاهیم کوچک نیست
پیشگیری از تغییر وزن چاقی خود
و در همین مدت هر دوی از این مفاهیم

باز مخایم که بیانی و تقویت	ستر عده در از تعامیر گروفت
سر عده در از حروف فرش بین	بس تو برا سخن زرد می یافتن
لپس بجهان جمیع یکن ذکر نام	جمع کن اعدا در حروف فرش تمام
تشییع روز اعدا اداره بجهه از قرار ترتیب حروف هشت به هجده	

میراث علمی اسلام

اپ بچ دہ جو بچ طبی بکل جمیں
سچ دین پس قی رشیں بتش دن پس ظیخ
مرتھیں مافت ۷۰۰

مختصر شیوه حسابات

اے بچ وہ وہ بچ طی کل م ن
س بچ بچ بچ تی رشیں تی شیخ خض قل ب

رسالة المؤلف - ج ٣

بیش و هزار طن کل میان
سی هزار صد قیرشتر است شیخ ذی صنیع

دعا

از جهات ایمکن است نیز تجارت کار و سازه های عادل و شفاف را درین قرار

فدر شارقا ز دزدی اطهار
لشکر خوارزمش را سلطان عدو در جردن
آنچه داشت از این دو قلعه های شرقی
آنچه داشت از این دو قلعه های غربی

از وظیر استاد و خواستار آن
حرفت را اوستاد بپایه شنید
قطع عیان فی قوش در عیان
خود است اوستاد عمل بایدش
یا بدرا اوستاد شنیدن بر از
ناطقه تهشت بیان روز
قطع بساید کن سایرین
بشنید اوستاد تو این ذکر
لیک اوز اوستاد و سبق باید
لقد زمانیش نماید عیان

آنابنایش بی پندره
چورز استاد بسایر کشید
از چهارین نسخه نمود بیان
کیکس حرفی که عمل شاید
راست نیاید عمل از نسخه باز
صمامتہ آنست زبان رموز
نسخه بود صمامتہ مرمز آن
یعنی آگر میستی افسرده قلک
لرچ بود نسخه بسیار دل پذیر
نسخه برداشت انجواد تماز آن

۱۰۸

۹۶
مکانی فردیتی و ملیتی و ملیعیتی
بگویند که این نظریه ها را از اینجا
باور نداشته باشند و اینجا
آنها را باید با عذر برداشته باشند

شہزاد

ذکر آن اسمای آنچه را ضرورت است اینی آحاد اشتن و از بعض لغایات یا
ضرورت تا همچنان قدر کار از تا مشیر است آن غافل نباشد ادله اینی آنچه قابل
را باید اثنت و درین بحث معنی اسماء تقابله است که بحسب فتح موقن و
معنی مقابله باشند چون رفع اسماء و باسط الاضمیون چون ظاهرو باطن و گیر معنی
قوی و اثتب و آن جمع قوته است مراد از قوی اینجا نزول بعض طرح عدد حمل
برایست بعد در برق و اخز عدد در برق و مادون آنست مزد و بعضی دیگر قوی
بر و قسم است عبارت است از بودن حروف عنصر سه کی یا اندازه عرض
حرفی در اسم باشد یا زیاد و قسم اول تمام است آن بودن هر عنصری حرف
است در سعی چون میکند نمیگیرد غیر تمام که قسم شانیست آنست که هر عنصر حرفی
نمیباشد یا زیاده از عنصری باشد چون سید و سد و عید و مزد و بعضی قسم همیز است

تفصیر	بحث خاص بر موز صریح
<p>باز نموده بهایی نی صحیح تا که چون ایام در آید بکار کانچه درین نشیم سعد و سید سترکند ترش از اهل فضاد دور پوذرین نظر جاپلان</p>	<p>ساختم از بهر کسان یا وگار حاجتمن آنست ز هی جمید لشته بیشین بو فور سداد به شود روزی حسنه دلان</p>